

TIGHT BINDING BOOK

UNIVERSAL
LIBRARY

OU 190081

UNIVERSAL
LIBRARY



ترجمہ البرهان المویذ

البرهان المویذ لصاحب مدالید مولانا القطب السید
احمد الرفاعی الکبیر الجامع بین الشریعة والحقیقة
الکرامات والمذد الشہر رضی اللہ تعالیٰ عنہ

مترجمش
احمد ثریا

بارخصت نظارت جلیله معارف طبع شدہ است
استانبول

در مطبعہ (محمود) بک در جوار باب عالی در جادہ
اول السعود نمرو ۷۲
۱۳۰۲

— ❧ ترجمہ البرہان المؤید ❧ —

مترجمش
احمد ثریا

با رخصت نظارت جلیله معارف طبع شدہ است
استانبول
در مطبعه (محمود) بك درجوار باب عالی درجاده ابو السعود
نومرو ۷۲
۱۳۰۱

❦ اخطار ❦

غوث ربانی مولانا سید احمد رفاعی قدس اللہ سرہ العالی در سال پنجم صد و پنجاه و شش وقتی که از سفر حج بکوی (ام عنبیده) باز گشت در اینجا نصیحتهای مؤثره فرموده بود آن نصیحتها را شرف الدین عبدالسمیع الهاشمی الواسطی جمع کرده و نصیحتنامه عربی عبارته تنظیم فرموده و نامش (البرهان المؤید لصاحب مدالبه) نهاده اگرچه مشایخ و علمای متقدمین و متأخرین خیلی نصیحتنامه ترتیب کرده اند ولی مانند این کتاب مستطاب نه از قلم معجز رقم فقها و نه از خاتم مشککشای مشایخ باین سیاق ظهور نیافته لهذا فقیر آنرا بلسان فارسی ترجمه کردم و الحمد لله درمده دو هفته بترجمه اش موفق شدم اما عمده سببش از اسباب ترجمه این کتاب انیست که از سلسله آن پیر بزرگوار از مشایخ طریقه علیہ رفاعیه صاحب السماحتہ و السیادہ مولانا السید محمد ابوالہدی الصیادی مارا تشویق فرموده بود و انشاء الله ذکر ترجمه اش بلسان عثمانی خدا مارا موفق خواهد فرمود

احمد ثریا

❦ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ❦

جدو ثنا برای آن خدای که در بین خود و مخلوقات خودش کمال
 واصغیا واحبا یشرا واسطه وصلت اتخاذ فرموده آن واسطه
 کاملین که همه حزب خدا هستند (وان حزب الله هم المغلحون)
 ورضی الله عنهم ورضوا عنه پیغمبر و انبیا و اولیارا آزان کمال
 اختیار فرموده (اولئك الذين هدى الله فلاحوف عليهم ولا هم
 يحزنون) مارا نجاتم و افضل آنان علی الاطلاق مشرف ساخته
 او هم سید و شفیع ما که حضرت محمد است و نورش جمیع افقرا
 منور کرده و تاروز قیامت بیرهان معجزات باقیه اشرا مؤید
 نموده و افطاب دائرة وجود اهل بیت را برای ما امان ساخته
 و اصحابشرا برای هر مقتدی اهل عرفان و شهود را هدایت
 کرده و اتباعشانرا بکرامات ظاهره اکرام فرموده و اعلای مقامات
 فاخره باهره را برای آنان مهیا ساخته علیه وعلیهم من الله
 افضل صلوة و اتم سلام مادامکه درجهان بدر تمام لایح و ظاهر
 است صلوة و سلام خوشبوی بر ایشان منشور گردد (اما بعد)
 عبد فقیر بمولای میسر هرامور محمد صالح المنیر از جهت پدر
 دسوقی حسینی و از طرف مادر رفاعی حسینی میگوید که طریقه

موصوله بخداوند رب الارباب عین شریعت است بلاشک و شبهه
اذنی فرقی ازان ندارد اشرف کنا بهای مرشدین و تربیه کننده
سالکین و هدایت دهنده مهیدین بشریعت سیدالاولین والاخرین
کتاب سید ما است که مرشد کامل و ملجاء و مقتدای به فاضل
سید شریف و صاحب هدای منیف جدما که معروف و مشهور
است بنام السید احمد الرفاعی الکبیر رضی الله عنه و آن کتاب را
البرهان المؤید لصاحب مدالید نام نهاده و از مجلس و عطف جمع
و تالیف کرده جامعش عالم علامه و حاذق فهامه ایست که الشیخ
الجمعة الولی شرف الدین ابن عبدالسمیع الهاشمی الواسطیست
آن کتاب هیچ فضیلتی نمی گذارد الا که همه را می شمارد و هیچ
فائده نمی ماند که اورا مستوعب و شامل نباشد و آن کتاب بعبارات
رایقه و اسلوبهای فائده آمده یعنی تالیف شده مؤلفش صاحب
مقامات مشیده البیانست و ریختن کتاب مذکور در این سببیکه
بدیع الاسلوب ابداع آن بدیع الذمانست درغایت اتقان مثل نسج
حریری انرا در سلك نسج آورده لهذا برای ابکار معانیش مبانیش را
محکم بجاوه ساخته و در آن کتاب ایضاً فرموده است که در حقیقت
شریعت عین طریقتست و هر طریقتی که مخالف امر پیغمبر باشد
زندقه است چه طور زندقه نمیشود که سیدما رسول الله صلی
الله علیه و سلم برای تنبیه مسترشدین این حدیث را فرموده (من
احدث فی امرنا هذا مالیس منه فهو رد) و محقق باشد که بر او
تعلیم مکارم اخلاق ابداع خوب کرده و در میمان امتحان سبقت

احراز نموده است و همه اولیا از حوض فیض مورد پیغمبر
استمداد کرده و هر یکی از اولیا بسنت سنیه پیغمبر تمسک نموده
و تشبث باخلاقش عهد و پیمان کرده اند بمثل کفنه صاحب بره
رحمة الله تعالى فرموده

❀ بیت ❀

وكلهم من رسول الله ملتس
غرفا من البحر او رشفا من يم

(و دیگری فرموده)

عبارت ناشی و حسنك واحد
وكل الى ذاك الجمال یشیر

این کتاب که منهج راه صواب را هدایت کنند ایست بطوری که
بما رسیده طبعش را خواهم کرد که نفهش بهمه کسی شامل باشد
خصوصا برای مرشد و مسرشدنیکه از اهل طریقتند این کتاب
برای سالکین تبصره و برای واصلین تذکره ایست و لازمست
اینرا بدست راست بکیریم و بیوسیم و لایق آنست که بدانند انهای
پسین محکم آنرا ضبط نخواهم نمود و انشاد این یتها لازمست

که راوی و سامع و تالیش همه را ر و ا بت کنند بمثل گفته ما
 (ذا کتاب عم فضلا نفعه دوما یجدد و هو بین الکتب فرد مثلاً
 مملیه مفرد و علی معجز احد هو برهان مؤید) برای تبرک
 اندکی ملخص ترجمه حال جلیل ان سید جلیل می گویم که آن ذات
 سید ما و در دنیا و قیامت ذخیره ما و هم امام همام همدۀ حجت ما
 و از معتبرین مقتدای ما است و انواع محامد را هم جامع شده است

ولیس علی الله بمستنکر
 ان یجمع العالم فی واحد

احوالش بمعرفت خدا هدایت دهد و اقوال و افعالش بجهت
 جل و علا راه می نماید همه ابرار بولایت او متفق و ائمه اخبار همه
 بغضیلتش شهادت میکنند آن ذات حضرت القوث السید
 احد الرفاعی الحسینی الاحب است قدس الله اسرارہ و ضاعف
 انوارہ امام شعرانی قد الله سره در کتاب المن فرموده است
 که جمیع مشایخ اتفاق کردند که قدر سید احد الرفاعی از همه مشایخ
 بزرگتر است و در روی زمین قطب الاقطاب اوست و خیلی
 چیزهای دیگر هم گفته است (مترجم فقیر میگوید که بس
 از مطالعه کردن کتاب مستطاب آن ذات نجسینه صفات اشهد
 بالله من هم مثل شعرانی بعلم و جدانی در این مسئله کواهی مبدهم
 و با او متفق هشتم) امانسب شریفش از جهت پدر رضی الله عنه

معلوم و مشهور و در کتاب موثوق به منشور و مذکور است
نسبت نسبش بسیدما امام حسین ابن السیده فاطمة الزهرا دختر
سید العالمین و اشرف المخلوقات صلی الله علیه وعلیهیم اجمعین ثابت
و محقق است امام محدثین عمده علماء کاملین ولی خدا الشیخ عزالدین
الفاروئی الواسطی در کتاب (النفحة المسکيه) فرموده است که
در این سلسله مجله کبری دره وسطی شیخ ما است که آن سید
احمد الرفاعی الحسینی است ماباتباع جد او علیه الصلوة والسلام
بمقام بزرگ رسیدیم و هم در اینجا ثابت قدم شدیم خدا بشیخ ما
خطیب او نوی رحمت بکند که در حق او باین معنی گفته است شعر

لنسبة احمد المولى الرفاعی

لطفه و صله عظمت مقاما

سری برهانه شرقا و غربا

و صار معطرا یمننا و شاما

و امانسب شریفش از جهت مادر دضی الله عنه آن هم نوشته
و منقولست از علماء فحول تصحیح کرده و گفته اند که بصحابه
صاحب النور و السرا ساری سیدنا ابی ایوب الاتصاری منتهی
شده است و صاحب التراف باین تصریح کرده بمثل اینکه
شیخ الاسلام ابن جلال و الفاروئی و دیگرى هم اشارت فرموده

اند و بسیدما امام ابو بکر الصدیق نسبتش رسیده لکن از جهت مادر جدش که امام جعفر صادقست کذا نسب او بعمش امام حسن اوصل شده لکن از جهت مادر جدش که امام باقر است و این مسئله معروفست در نزد آنانکه چیزی از علم نسب خبردار هستند .

(بشارت ولادتش)

انیست که شیخ منصور بطایحی قدس سره رسول الله را صلی الله علیه وسلم در خواب دید و رسول خدا با و گفت یا منصور من بشما بشارتی میدهم که خدای تعالی نجوا هرت بس از جهل روزیک فرزندی مبدهد که ناش (الرفاعی است) من بجه طور رئیس الانبیا هستم او هم رئیس الاولیا است وقتی که بزرگ شد اورا بکیر و بشیخ علی القاری الواسطی بیر تسلیش بکن تا که اورا تربیه بکنند زیرا او در نزد خدا خیلی محترم است و ازین مسئله هم غافل مشو پس از ان گفتم یا رسول الله عليك الصلوة والسلام امر امر شما است صاحب (ام البراهین) بمثل ما او هم گفته است

(اما ولادتش)

رعی الله عنه در کوی (حسن) اذ اعمال واسط عراق (بام

عبیده) که معروفست واقع شده روز پنچشنبه در نصف اول شهر رجب در سنه پنچصد و دوازده از تاریخ هجرت قدم در عالم وجود نهاده مولانا (احمد بن جلال) در کتاب (جلاء الصدا) در ترجمه حال او قدس سره فرموده که او عالم و فقیه و مجود و محدث بود و هم اجازات و روایات عالیّه داشته شیخ الاسلام (ابن السبکی) رحمه الله فرموده که او را خالش (منصور) تربیه کرده و بمذهب امام شافعی فقه را تحصیل نموده همه فضائلش از ضیقت وقت نتوان گفت مناقبش انقدر زیاده است که محصور نخواهد شد ولیکن بعض صلحا کتاب علی حده برای مناقبش تألیف کرده اند (اما شمائلش) صورتش از همه صورت شیرنتر (سید عزالدین) در کتاب (وظائف) فرموده که (سید احمد) رضی الله عنه درین قومش قامت متوسط داشته اسم شیرین کندم کون بود رویش کم کوش و سعت جبهه داشنه چشمانش سیاه رویش کرد دهنش شیرین و قتیکه سخن میکرد دلهارا می برد و وقتی که سکوت میکرد دلهارا بهیبت می انداخت اما خلق معنویش ازین زیادتر و بزرگتر است (امام سبکی) در کتاب (طبقات) در بحث او فرموده که از اخص اصحابش (شیخ یعقوب کراز) گفته است که سید من (احمد) در مجلس بود باصحابش چنین فرمود (ای ساده) یعنی ای بزرگان نجدای عزیز و منزّه شمارا قسم میدهم که هر عیبی که در من بینید بمن بگوید انجا (شیخ عمر الفاروئی) گفت من عیب شمارا انقدر میدانم که

مثل ما از اصحاب شما است گفت ای عمر هر وقتی که سفینه سالم باشد انا که در توی سفینه هستم آنها را حل توان کرد اندکی از تواضع و شفقتش فرمود و گفت هیز مهرا جمع میکرد و بخانه بیوزن و مسکینان می برد و بعض وقت آبرا برایشان پرمی کرد در زمستان و تابستان دوییز مهرا جمع نخواهد کرد در روز و یا خود سی روز يك دفعه خوراکي بخورد (فاروئی) گفته استاد ماشیخ مکی واسطی فرمود که باسید احد الرفاعی يك شب در کوی (ام عبیده) خوابیدم در اینجا چهل خصلت از خصلتهای مصطفی صلی الله علیه وسلم در او حساب کردم ظاهر احوالش اینقدر بود که دانستم باطنش که میداند چه طواست (اما کرامت او) یکی از آنها اینست صاحب (البهجه القادریه) فرمود که او با اصحابش برکنار دریا بودند و آرزوی خوردن ماهی کردند همانجا ماهی بی حساب بروی آب بیرون شد خیلی از آنها گرفتند و خوردند تا سیر شدند بعض اجزای ماهی در درون تابه مانده بود اشارت بآنها کرد و دعا خواند خدا همه را زنده کرد و ازان آبی که آمده بودند ورقند و دیگر ازان کرامتها خطاب کردن پیغمبر صلی الله علیه وسلم با او و دیگری ازانها دست دراز کردن پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بوسه دادن او (فاروئی) گفت پیغمبر ما بصحبت نسب او شهادت کرد در وقتیکه شیخ در مقابلہ حجره پیغمبر ایستاد و گفت السلام عليك یا جدی در جوابش پیغمبر علیه افضل الصلوٰة گفت و عليك السلام یا ولدی در اینجا یوجد آمد و گفت

فی حالة البعد روحی كنت ارسلها
تقبل الارض عنی وهی نائبتی

وهذه دولة الاشیاح قد حضرت
فامدد یمینک کی تحظى بها شفقتی

رسول الله صلى الله علیه وسلم دست مبارکش دراز کرد اوهم
دست شریفش را در جاعتی که نود هزار مردم حاضر بودند
بوسه داد و مردمان دست پیغمبر را میدیدند و کلامش صلى الله
علیه وسلم استماع کردند تنها این منقیه بدیکر مناقب بسیار استدلال
خواهد کرد و ذکر این منقبت کفایت از دیگری میکند و اما
نظمش خیلی است فصاحت و حکمترا جمع کرده و آنچه رهنمای
بخدا و دلالت بجزایهای خیر میکند از انیست که گفت است
(تعود سهر اللیل) (فان النوم خسران) (ولا ترکن الی الذنب)
(ففعبی الذنب نیران) (وقم للواحد الفرد) (فللقرآن خلان)
(ینام الغافل الساهی) (وما فی القوم و سنان) (ویلمهو معرض
اللاهی) (وعند القوم احزان) (هم والله قتیان) (اذا ما قبل
قتیان) (واما تألیفش) آن هم خیلیست آنکه ما میدانیم
(معانی بسم الله الرحمن الرحیم) (وتفسیر سورة القدر) که
در فن تفسیر (والروایه) که در علم حدیث است (والطریق
الی الله) (و حالة اهل الحقیقة مع الله) (و البهجة) ابن سی

کتاب در تصوفست و (شرح التنبیه) در قفہ شافعی و (الحکم)
و (الاحزاب) خلاصه عدد تألیفش شش صد و شصت دوست
۶۶۲ و این کتاب مستطاب و غیر ازین (اما وفاتش) خود
خبر داد هم چنین شد مقدار یک ماه بدرد شکم مبتلا بود آخر
کلامش اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله بود
روز پنجشنبه وقت نماز ظهر دوازده جادی الاولی در سنه
پنجصد و هفتاد و هشت در روزی معین در کوی (ام عبیده)
وفات کرد رحمة الله علیه رحمة واسعة مدة حیاته بعد
حروف (الله) و گفتند مدة عمرش (الله) است باعتبار الف
ملفوظه و گفتند تاریخ ولادتش (جاء يد سرا الرب) و تاریخ
وفاتش (لله جاء يد سرا الرب) رضی الله تعالی عنه وعن اسلافه
الطيبین الطاهرین وعننا وعن جمیع المسلمین و آخر دعوانا ان
الحمد لله رب العالمین آمین

البرهان الموبد لصاحب مداليد مولانا الققطب السيد اجدالرفاعى
الكبير الجامع بين الشريعة والحققة صاحب الكرامات
والمددالشهير رضى الله تعالى عنه

— بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ —

جد و سپاس مخصوص خداست - جدیکه ایفای نعمتهای او
وزیادی نعمشرا کافی و وافی باشد آن جوهریکه جسم همه وجود
و سبب وجود هر موجود است آن دره نبوتی که سید ما و نور
چشم ما و پیغمبر ما رسول مکرم حبیب الرحمن محمد است صلی الله
علیه وسلم صلاة و سلام بر آل و اصحاب و عترت او و احباب
و تابعین اشرا تا روز جزا خدا احسان بفرماید آمین

(اما بعد) آن عبد محتاج بر رحمت خدا که (شرف الدین بن
عبد السميع الهاشمی الواسطی) است میگوید خدا با و مرحت
بکند و بفضل خودش کنه و ذله اشرا ببخشد جماعت بسیار
از محبان بابرادران صالح این کتاب مبارکرا از دهن شیخ ما
و ملجأ ما شنیدیم که او بزرگترین ملت اسلام و استاد خواص
و عوام و هم قطب و غوث اولین است آن شیخی که خدا او را
در بین اولیای خودش بهوسیدن دست پیغمبر صلی الله علیه و سلم
ممتاز ساخته است صاحب نعمتهای بزرگ و خوارق بسیار خوب
و حامل تکالیف خفیف و کران شیخ بزرگ و سید ما که (السید احمد
ابن السید ابی الحسن علی الرفاعی) است رضی الله عنه ابن السید

حمی بن السید الثابت بن السید الحازم بن السید احمد بن
سید علی بن السید ابی المکارم الحسن المعروف رفاعة المکی
بن السید المهدی بن السید محمد ابی القاسم بن السید الحسن
بن السید الحسین بن السید موسی الثانی بن الامام ابراهیم
لمرتضی بن الامام موسی الکاظم بن الامام جعفر الصادق بن
الامام محمد الباقر بن الامام علی زین العابدین بن امام المسلمین
وزبدة آل النبی الامین الذی امتحن بانواع البلاء امیر المومنین ابی
عبدالله الامام الحسین الشہید بکر بلا بن سید الامه وسند الائمة
زوح التبول و صهر الرسول الذی قدره کاسمه حسن و علی امیر المؤمنین
ابی الحسنین الامام علی رضی الله عنه و عنهم اجمعین آن وعظ
ونصیحتهای که از دهن شیخ رفاعی قدس سره شنیدیم ز هجرت
پنجصد و پنجاه و شش بود آن سالی بود که از سفر حج مبارکش
باز گشته قدس الله امراره و ضاعف ارشاده و انواره در موضع
اقامت شریف خودش در کوی (ام هبیده) بر سر کرسی و عظمش
نشسته جماعت بسیار بودیم در جای اندک باخیلی مردمان در انجا
جمع شده بودیم آن کتابرا (البرهان الموید لصاحب
مدالید) نام نهادیم آن شیخ واعظ و سید ما غوث شریف نام
مبارکش (الرفاعی احمد) است آن وعظهای که از دهنش شنیدیم
و جمع کردیم همین است که میگوئیم رضی الله عنه و نفعنا الله به
کفت

— بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ —

جد و ثنا مخصوص خداست آن حدیکه بآن راضی و بذاتش لایق باشد صلوة و سلام خدا برسد مخلوقاتش نازل و از اصحاب و آل و اتباعش خدا راضی باشد (ای بزرگان) زهدرا بر خود لازم شمارید زهد اول قدم اناست که خدا را عز و جل قصد می کنند اساس آن تقواست و آن هم خوف خداست که راس حکمتست و جامع شدن بهمة اینها بحسن متابعت امام ارواح و اشباح سید مکرّم رسول الله صلی الله علیه و سلم حاصل و میسر گردد و اول طریق متابعت بحسن اقتدای پیغمبر میشود آنوقت بحديث (انما الاعمال بالنیات) عمل کرده شود نمی بینید که رسول الله در جواب سؤال مردی را چه گفته است آن مرد گفت یا رسول الله کسی باغزا کردن مناع دینا راهم بخواهد چه طور است رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت اجری ندارد مردمان این مسئله را بذکر شمردند مردمان گفتندش دفعه دیگر از رسول الله صلی الله علیه و سلم سؤال بکن بلکه سؤال شمارا نفهمیده است آن مرد گفت یا رسول الله کسی ارادة جهاد فی سبیل الله بکند و با این اراده متناع دیتارا هم آرزو بکند چه طور است گفت ثوابی ندارد

مردمان این هم خیلی بزرگ نمود دفعه دیگر گفتندش تکرار سؤال بکن دفعه سیم گفت کسی غزای فی سبیل الله بامتاع دنیا ارزو بکنند چه طور است گفت اجری ندارد این حدیث را مردمان موثوف و معتمد روایت نموده و تصحیح کرده اند (پس) از این و امثال این دانستیم که خلاصه حسن و قبح اعمال مابینت مربوط است و در حرکات و سکنات پرهیز باید کرد و اعتقاد خودتان از تمسک بظاهر متشابهات قرآن و حدیث را محافظه و صیانت بکنید زیرا بظاهرش تمسک نمودن اساس کفر است خدای تعالی فرموده (فاما الذین فی قلوبهم زیغ فینیعون ماتشابه منه اتباع الفتنه و اتباع تأویله بر شما و بر همه مکلفین واجب است که متشابهات را ایمان آورده باشید آن مشابهی که از طرف خدا بر عباد خدا و سیدما رسول الله نازل شده است خداوند سبحانه و تعالی تفصیل علم تأویلش بما تکلیف نفرموده خدا گفته است جلّت عظمتہ (وما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنّا کل من عند ربنا) (پس) طریق مردمان پیشین همین است که خدای تعالی را از ظاهر معنای متشابهات تنزیه کردند و معنای مرادش را بحق تعالی و تقدس تعویض نمودند زیرا سلامت دین دران نیست از بعض عرفا چگونگی خالق را تقدست اسمائه سؤال کردند بسائل گفت اگر از ذاتش سؤال میکنی مثلش نیست و اگر از صفاتش استغسار می نمای او یکیست و امور همه عالم باوقائم است و کس او را نزایده و کس ازورازایده

نشده و نمی شود و هیچ احدی باو مشابَهت ندارد و اگر از اسمش سؤال میکنی (فهو الله الذی لا اله الا الله هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم) و اگر از فعلش سؤال می نمای هر آن او در شأ نیست در توحید خدا هر چه گفته اند امام شافعی در این گفتار خود جمع کرده و گفته است که کسی بر معرفت مدبر خودش بر خیزد و بطلبد فکر او اگر بیک موجودی منتهی بشود آنکس از طایفه مشبه است و اگر اطمئن آن او بعدم صرف داشته باشد از طایفه معطلین است و اگر اطمئن آن خاطرش بیک موجودی داشته و از دانستنش اعترافی عجز بکنند آنوقت او موحد است (ای بزرگان) خدا را تنزیه بکنید از علامت حادث و از او صاف مخلوق و هم از تفسیر معنای استوا در حق خدا عز و علا بمثل استقرار جسمی بر جسمی که مستلزم حلول است عقاید خود را از این نوع تفسیر ها تطهیر باید کرد خدا از اینها عالی و منزّه است و ازین احتراز هم لازمست که بگویند خدا در بالا و پست و مکانست و دست و چشم و اعضا و نزول و انتقال دارد زیرا هر چه در قرآن و حدیث آمده و ظاهرش اگر چه دلالت باینها میکند لیکن هم در قرآن و حدیث مثل اینها چهر های دیگر آمده است که مراد ما را تایید میکند (پس) چیزی دیگر ننماید بغیر از گفتار صالحای پیشین که فرموده اند بظاهر این آیات را ایمان آوردن و مقصود از خدا و رسول خدا را و اکنداشتی و هم خدا را از کیفیت حدوث تنزیه کردنست و همه ائمه بر این منوال گفته

اند و بهره خدا نفس خود را در کلام قدیم توصیف فرموده است تفسیر آن و خواندنش و سکوت کردنش برای هیچ کسی میسر نیست الا که بر ای خدا و رسول خدا را میسر خواهد شد بر ای شما اینقدر هست که متشابهات را بموافق آیات محکمات حلی توان کرد زیرا قرآن عبارت از اصل محکماتست متشابه معارض محکم را نتوان کرد مردی از امام مالک بن انس رضی الله عنه از گفتار خدای تعالی (الرجن علی العرش استوا) سؤال کرد او در جوابش گفت استوا معلومست چگونه استوا معقول نیست ایمان آوردن بآن واجب و سؤال کردن ازین بدعتست شمارا بغیر از متبدع نمی بینم و باوامر کرد که بیرون شو و قتیکه مسئله استوارا از امام شافعی رضی الله عنه سؤال کردند در جوابش گفت بی تشبیه ایمان آوردم و بی تمثیل تصدیق نمودم نفس خود مرا در ادراک این مسئله متهم کردم در کمال معرفت ازین مسئله امساک تمام بجای رسانیدم امام ابوحنیفه رضی الله عنه فرموده است که اگر کسی بگوید خدا در آسمانست و یا در زمین آن مردم ازین گفتار محقق کافر میشود زیرا گفتارش اینرا بوهیم می آرد که خدا را جای قرار داده است و هر کسی برای خدا جای قرار بدهد آن مردم از طائفه مشبه میشود از امام احمد رضی الله عنه و قتیکه استوارا سؤال کردند در جوابش گفت بطوری که خدا خبر داد استوا ثابت است نه بطوری که مردمان تصور میکنند امام ابن الامام جعفر صادق علیه السلام فرموده

که هر کس زعم یند که خدا در چیزی هست و یا خود از چیز
 و یا باریک چیزی هست محقق آن مردم مشرکست زیرا اگر
 بر سری چیزی باشد خدا محمول میشود و اگر در درون چ
 باشد محصور و اگر از چیزی پیدا بشود خدا محدث خواهد
 (ای بزرگان) بدلهای خود خدا را بخواهید زیرا خداوند ا
 حبل الوريد که در کردن شماسست بشما ازان نزد یکتر است
 (احاط بکل شیء علما) دین عبارت از نصیحت است و ف
 (لا اله الا الله) کفایت انرا باخلاص خالص از غیریت
 خطرهای تشبیه و کیفیت و از بالا و پستی و دوری نزدیکی
 باید کرد بزرگترین همه مخلوقات علیه افضل الصلوة والس
 والتحیه فرموده است (انما الاعمال بالنیات و انما لكل امرأ م
 فن كانت هجرته الى الله ورسوله و من كانت هجرته الى دنیا یه
 او امرأة ینکحها فهجرته الى ما هاجر الیه) اعمال خودتان بر سه
 ارکان بنا بکنید رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده
 (بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسو
 و اقام الصلوة و ایتاء الزکاة و حج البيت و صوم رمضان) اح
 کردن چیزهای دیگر که در دین نباشد خیلی احتیازی از آنها باید
 زیرا علیه الصلوة والسلام فرموده است که (من احدث فی
 هذا مالیس منه فلو رد) با خدا بتفوی معامله بکنید و براه
 و بحسن اخلاق با خلق خدا معامله باید کرد و بمخالفت نفس
 عمل باید نمود در نزد حدود باید بایستند و تجاوز نکنند و ا

با خدا چیزی معاهده کردید عهد خود را بجا برسانید (و ما آتاکم
 الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا) از دروغ گفتن با خدا
 و با خلق خدا احتراز باید کرد زیرا بر خداوند و برخلفش دعوا
 نمودن دروغست همه عبودیت دانستن مقام بنده کیست
 و بامر خدا عمل کردن و از منیاتش پرهیز نمودن و در این هردو
 زلت و انکسار را بجای آوردن عین دین است بامر خدا عمل
 کردن سبب نزدیکی خداست و از منیاتش پرهیز نمودن واسطه
 خوفست بلا عمل طلب نزدیکی خدا محال اندر محالست باجرات
 از خدا نرسیدن فضیحتست خدا را بامتابعیت رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم خواستن باشید و بآرزوی نفس و هوا از سلوک طریق
 خدا اجتناب باید کرد هر کس بنفس و هوای خودش طریقت را
 سالک باشد آنکس در اول پانهادنش بضلالت خواهد رسید
 (ای بزرگان) شان پیغمبر خودتان تعظیم بکنید زیرا او بر
 زخیمست در بین خدا و خلق خدا ارتباطی دارد و وسط فارقیست
 او عبد خدا حبیب خدا پیغمبر خدا اکمل مخلوقات خدا افضل
 پیغمبران رهبر و دعوت کننده براه خدا و اخذ کننده هر
 اموریست از خدا او در که همه جوانب رحانیه و وسیله همه
 اطراف صمدانیه ایست کسی بپیغمبر رسیده نبجا رسیده کسی
 از وجودا شده از خدا جدا شده است پیغمبر علیه صلوات الله
 و تسلیاته گفته است (لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا
 لما حجت) (ای بزرگان) بتحقیق بدانید نوت پیغمبر ما صلی الله

علیه و سلم در حال حیاتش چه طور بود پس از وفاتش همین
 طور باقیست تا از زمانیکه خدا وارث زمین وانکه بر زمین است
 همه کس بشریعت ناسخ شریعتها که شریعت اوست مخاطب
 و مکلفست و معجزه قرآنش باقیست خدا فرموده است (قل لئن
 اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون
 بمثله) (ای بزرگان) کسی گفتارهای راست درست اورا
 رد بکنند بمثل آن کسیست که گفتار خدا را رد کرده است
 بخدا و بکلام خدا ایمان آوردیم و بهر چیزی که پیغمبر ما صلی الله
 تعالی علیه و سلم فرموده ایمان کردیم خدا فرموده است (ومن
 یشقاق الرسول من بعد ما تبین له الهدی نوله ماتولی ونصله جهنم
 وسأ ت مصیرا) افضل صحابه سید ما ابو بکر الصدیقست رضی الله
 عنه پس سید ما عمر الفاروقست رضی الله عنه بس عثمان ذوالنورین
 است رضی الله عنه پس علی المرتضی است کرم الله وجهه
 و رضی الله عنه جمیع صحابه همه بر هدایت هستند از پیغمبر علیه
 الصلوٰة والسلام روایت شده فرموده است که (اصحابی کالنجوم
 بایهم افدیتم اهتدیتم) آن اختلافی که در بین صحابه واقع شده
 است از آنها خاموش شدن واجبست و هم ذکر محاسن آنان
 و محبتشان و حمد و ثنای ایشان رضی الله عنهم اجمعین بر ما واجبست
 اصحاب را دوست بدارید و ذکر شان تبرک بدانید و باخلاقشان
 متخلق باشید و عمل بکنید پیغمبر علیه السلام باصحابش گفته است
 (اوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وان یأمر علیکم عبد فانه

من بعیش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء
 الراشدين المهديين عضوا علیها بالنواخذ وایا کم ومحدثات الامور
 فان کل بدعة ضلالة) هر دلی از دلهای خود را بمحبت آل کرام
 علیهم السلام منور بسازید زیرا آنان انوار وجود لامعه واقتاب
 سعادت طالعه هستند خدا فرموده است (قل لا اسئلكم علیه
 اجرا الا المودة فی القربی) وپیغمبر فرموده است (الله الله فی اهل
 بیتی) خداوند اگر اراده خیر از کس داشته باشد بچارسانیدن
 وصیت پیغمبر را در حق آلش بان کس لازم می فرماید ومحبشان
 میسازد و تعظیم وحایتشان میکند وحامی ایشانرا صیانت ومراعات
 آنان وحقوقی که درین پیغمبر وآل پیغمبر هست رعایت میکند
 هر مردی با محب خودش برابر است و هر کس یا خدا محبت داشته
 باشد پیغمبر خدا را دوست میدارد و هر کسی که با پیغمبر محبت دارد
 وبآل رسول خدا محبت دارد و هر کسی دوست ایشان باشد
 با ایشان برابر است وآنان با پدر خودشان علیه الصلوة والسلام
 برابر هستند آل رسول را بر نفس خودنان تقدیم بکنید وبرآنان
 مقدم مشوید امانه واکرامشان بکنید خیر این کارها بر شما عایا
 خواهد شد وباولیای خدا ملاصق باشید (الا ان اولیاء الله
 لا خوف علیهم ولا هم یحزنون الذین آمنوا وکانوا یتقون) ول
 کسیست که محب خدا وباتقوی ایمان بخدا آورده باشد ومعاند
 با محب خدا مکنید در بعض کتب الهیه آمده است که کسی بول
 من اذیت بدهد من باو اعلان حرب میکنم خدا وند غیرت اولی-

یשראל می کشد کسی با آن اذیتی برساند خدا انتقامشان از او میگیرد و اکرام و صیانت محبان خودش میکند و کسی از اولیا التجا بخدا بکنند معینش میشود اولیا اخص مخاطبین آیت (نحن اولیائکم فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة) هستند نزدیکی و محبت آنان بر شما لازمست و بسبب آنان برکت بشما میرسد شما با آنان باشید (اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون) (ای بزرگان) مراتب هر یکی از آنان بدانید افراط در محبت نکنید هر ولی را بمقدار منزلتش فدرا و بگیری اشرف نوع بشر پیغمبرانند علیهم الصلوة والسلام و اشرف پیغمبران پیغمبر ما محمد است صلی الله علیه وسلم و اشرف مخلوقات پس از آل و اصحاب او است و اشرف مخلوقات پس از آنان تابعینند که اصحاب خیر قرنهایستند اینکه کفینم بطریق اجمال بود اما بطریق تفصیل نص را ملاحظه بکنید نص را برای خود عمل نکنید کسی هلاک نشده الا برای خود عمل کرده و پس از آن هلاک شده است در این دین ابد حکم برای نخواهد شد رأی خودتان در مباحات محکم بکنید همه اولیای را بخیر یاد بکنید یکی بردیکری تفضیل نکنید خداوند تعالی درجه بعض اولیای را بردیکری بلند تر ساخته است لیکن آن درجه را کسی نمیداند بغیر از خدا و بغیر از کسی که رسول خدا باشد و باذن و رضای خدا مکر بداند این جماعت اولیایا بترك دعوی تأیید بکنید و رکنهای این طریقت را با حیای سنت و بترك بدعت محکم بسازید (ای بزرگان) هر مرد فقیر ما

دام بر سنت و شریعت باشد او بر سر طریقت است هر وقتی از شریعت تجاوز کرده باشد از طریقت هم عدول کرده است و باین طایفه صوفیه گفته اند و در سبب تسمیه اش اختلاف کردند سببش غریب است بنابراین اکثر فقرای این طایفه سببش را نمی دانند سبب تسمیه اش اینکه جماعتی از قبایله مضر بآنان (نبوالصوفه) میگفتند و آن الغوث ابن مر ابن اد بن طابخة الربیط است بنا باینکه والدۀ اش فرزندی زاید و بس از زایدن می مرد مادرش نذر کرد که اگر فرزندم نمیرد بر سر او پشمی می بندم از را بکعبه مربوط خواهم کرد و آن وقت بحج هم میرفتند تا ظهور اسلام را که خدا احسان فرمود آن طائفه هم اسلام را قبول کردند و عابد شدند حتی از بعضشان حدیث رسول الله را صلی الله علیه وسلم روایت کرد اند هر کسی با آنها مصاحبت می کرد باو هم صوفی میگفتند یا خود هر کسی پشم آبیوشد و مانند آنان عبادت بکند بانان منسوب میکردند و صوفی میگفتند سبب تسمیه فقراراجند نوع کردند بعضی گفتند تصوف از صفا مأخوذ شده و بعض گفتند از مصافات است و غیر ازینها هم گفت اند همه از جهت معنایش صحیح و راست است چونکه این طائفه خرقة پوش صفا و مصافات را بر خود لازم شمردند و عمل باداد ظاهره کردند و گفتند اینها دلالت بادب باطنی میکنند و ظاهر حسن ادب عنوان ادب باطنیست و گفتند کسی ادب ظاهر را نداند بر ادب باطنش اعتماد نخواهد شد همه آداب ظاهره بکفتار و کردار و حال

و خاق پیغمبر را صلی الله علیه وسلم متابعت کردن منحصر شده است آداب صوفی دلالت بمقامش میکنند بترازوی شریعت گفتار و کردار واحوال و اخلاق صوفی باید کشید آنوقت خفت و ثقلت ترازویش در نزد شما معلوم خواهد شد خلق پیغمبر قرأنت خدا فرموده است (ما فرطنا فی الکتاب من شی) هر کس التزام ادب ظاهری که شریعتست بکند بجماعت صوفیان داخل و از آنان محسوب خواهد شد و هر کسی التزام آداب ظاهره نکند او از زمره صوفی نیست و حاملش برایشان مشتبّه نخواهد شد زیرا استعمال آدابشان دلیل جنسیت است بلکه علت بودنی آنها است (رویم) گفته است تصوف همه ادب است آن ادبیکه طائفه صوفیه بان اشارت کردند ادب شرعست شما متشرع باش و بگذار حاسد شما هر دروغی میخواهد بگوید و هر چه میخواهد بشما نسبت بدهد.

ولست ابالی من زمانی بریبه

اذا كنت عند الله غیر مریب

اذا كان سری عند ربی منزهاً

فا ضرنی واش اتی بغریب

(ای سالک) نفس خود را مبیند و از غرور و کبر احتراز بکنند زیرا اینها همه مهلکند هر کس نفس خود را بزرگ و دیگران را

کوچک بشمارد بساحهٔ قرب خدا نخواهد رسید من که هستم
و شما که هستی (ای برادر) ماهمه مسکین هستم اول مایک
پارچه گوشت در رحم مادر و آخرما جیغه ایست شرف این
عرض و جوهر عقلست عقل نیست که نفسرا عاقل بکنند تادر
حد خودش بایستد اگر عقل کسی نفس خود شرا عاقل نکند
و در حد اخذ و عطای خودش نفسرا نوقیف نسازد آن عقل
نیست اگر انسان از جوهر عقل محروم باشد شرش نمی ماند
آن عرض ثقیل و کتیف میشود لایق هیچ مرتبهٔ عزیز و منصب
نفیس نخواهد شد اگر عقلش کامل و تمام باشد آنوقت همه
حکم برای آن جوهر مختص خواهد شد آن جوهر در آنوقت
لایق است که بر سرتاج کسری و ملوکان دیگر نصب خواهند
کرد اول مرتبهٔ عقل انیست که از انانیت کاذبه خودترا رها کی
و از دعوی باطله و از هجوم کردن یقنی و رتی امور و از سلب
و هبه کردن چیزها نفس خودترا ازینها همه باید خلاص کرده
باشی و اگر مقامش باو حکم بکنند و مقامش هم صفت بذری بشود
آنوقت لازم انیست که اول خودش که کل است و منتهایش که
خاکست بفهمد و در مابین این بدایت و نهایت و مناسب اینها
کفزار و کردار باید بجا برساند زیرا و اعطی که برای خدا و اعطی
بکند و برای نفس خودش و اعظ نباشد بقلب هر مردی مسلم
و عطفش تأثیر نخواهد کرد و وعطفش نفع نخواهد داد چه طور
و عطفش نفع میرساند کسی که دلش از خدا غافل باشد (سهل)

گفته است غفلت سبب سواد قلبست پیغمبر حدیثی فرموده
 (الاوان فی الجسد مضغه اذا صلحت صلح الجسد كله
 واذا فسدت فسد الجسد كله الا وهی القلب) (ای برادر من)
 شما از وعظ من و من از وعظ شما منتفع میشویم بشرطی اینکه
 ماهر دو اخلاص داشته باشیم ای برادر من زجت شما از من
 بهتر است و کمتر شما ذلّه کوش دادن داری ولی مراستی تعلیم شما
 گرفته از خود خبر ندارم ای برادر من هیچ نیستیم الا انی قدر که
 نفس مسکین من بر من غلبه کرده و بنفس خود کفتم که خدا شما را
 علم داده است و بر تو لازم میشود که برادر از آن تعلیم بکنی هر کسی که
 کتم علم خود بکند بلجام آتش می نبدند و جفا و اذیت برای شما
 منفعت دارد و هم میگویم ای نفس نزد حد خودش بایست بلکه
 در این جماعت کس هست که در نزد خدا از شما بزرگتر است
 او را از شما اخفا کرده تا شما را امتحان بکند پس ازین گفتار نفسم
 در مقام انتقام کاذبه خودش ایستاد و سکونت گرفت و قدرش
 فهمید و در طور و حال خودش ایستاد پس از آن بحضت وافر رسید
 شما هم انیطور بکنید (ای برادر من) اگر بر نفس خود غالب
 آمدی و آموختن و تعلم را با و لازم کردی هوای نفس را بسکین اقتدا
 بریدی و حکمت را اخذ کردی بشرط اینکه از شرف و علم و حسب
 و پدر و مال و حال خود شرا چشم پوشانیدی آنوقت بغور بزرگ
 نائل شدی کس که در هر نفس بانفس خود محاسبه نکنند در نزد ما
 در دیوان مردان محسوب نخواهد شد (ای بزرگان) من شیخ

و بر انجماعت مقدم نخواهم شد و اعطو معلم هم نیستم با فرعون
 ن محشور باشم اگر بر مردی از خلق خدا خطرۀ شیخ
 باشد مکرانقدر میخواهم که رحمت خدا مرا پوشنده باشد که
 ز آحاد مسلمانان باشم بر اسلامیت بمیر و مبالغت بچیز دیگر
 اسلام ریسمان وصلت است اگر غیر مسلمان کسی عبادت
 را بجا برساند مغضوب خدا و دور از خداست و اگر مردی
 باشد کناه ثقلین داشته باشد از خدا حظ عبودیت دارد
 یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله
 یغفر الذنوب جمیعاً (الآیة بشرائط اسلامیت با خدا رابطه
 لرا محکم بکنید) المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه آن
 صدق که بر دمان کار خیر را امر میکنند و خود شان بآن
 عمل خواهند کرد بجا هستند آن اهل ایمان کاملی که طلب
 نمی کنند و از کمال صدق و ایما نشان نظر آنان در جای
 ما می ایستد بجا هستند بنفس خود و عظم بکن و بغیر نفع برسان
 هر جای که حکمترا دیدی بکیر و اخذ کن هم فقرا و مردان
 با ثقه صوفیه از من بهتراند من حمید لاشیء بلکه لاشیء لاشیء
 لیکن حق را باید گفت صوفی کسیست از کدورات دنیا سرش
 باشد و برای نفس خودش هیچ مزیتی بر دیگران نبیند و باین
 که کفتم خدا نوشته و حکم کرده است انیکه کفتم بخدا
 دمی خورم آنان عابد و مخلوق خدای هستند که انارا
 ن غیر خدا خدا تطهر فرموده است (ای برادر من) تو

غیری و نفست غیر و غیر خودت غیر است هر آنچه چشمت می بیند و در سر شما شکل و کیفیت خدا اختلاج بکند آن غیر خدای ما است افکار ما باو کافی و چشمهای ما او را مدرك نخواهد شد (ای برادر من) از اظهار کرامت و از متفرح شدن شما از ان کرامت از شما خیلی میترسم اولیا کرامت راستر میکنند مانند ذنی که خون حیض خودش را اخفا خواهد نمود (ای برادر) کرامت بنسبت مرد مکرم خیلی عزیز و محترم است اما بنسبت ماهیج چیزی نیست زیرا این اکرامی که از در که کریم وارد شده است خیلی بزرگ و عزیز است دلهای اولیا بجلالت قدرش او را قبول میکنند اما نسبت لفظ کرامت که ببنده راجع میشود قدرش نمی ماند ولی کامل از نسبت کرامتی که از در که خدای قدیم بدر عبد حادث راجع بشود از ترس استحسان این نسبت ثانیه کرامت خرد شان ستر و اخفا میکنند چونکه حسن قبول این نسبت ثانیه سم قاتل است ماهمه عریا نیم مکر بوشنده اوست ماهمه کرسنه هستیم مکر اطعام کننده اوست ماهمه در ضلالتیم مکر هدایت دهنده اوست برای مردم عاقل بغیر از زدن در که کرم چیزی دیگر نیست خواه در حال شدت باشد یا نه زیرا مخلوق ضعیف و عاجز و فقیر بلکه عدم صرفست خداوند احباب متقین بخودشرا اکرام کرده بر دست آنان کرامات خارقه اظهار نموده بنفس قدسیه از طرف خودش آنرا مؤید ساخته و منزلشان بلند کرده و آنان بخدا مشغول شده و از ماسوای خدا خبر ندارند

واز خدا می ترسند بنابراین خدا بهشت قریب آنرا جای داده
 و قتیکه بمنزل قریب میرسند بنظر کردن وجه کریم خودش آنرا
 اکرام میکند (واما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى
 فان الجنة هي الماوى) بدترین چیزها هوای نفس و دیدن اغیار
 و از خلق بی خبر و بمخلوق مشغول شدنست آن عاقلی که بغیر
 خدا مشغولست عجبا دران شغل چه فائده می بیند و درهر اثری
 کم و زیاد خواه جزئی و یا کلی باشد در حصول تأثیر بغیر از خدا
 حکم کردن شرکست رسول الله صلی الله علیه و سلم بعبد الله
 بن عباس رضی الله عنهما گفت (يا غلام اني اعلمك كلمات احفظ
 الله يحفظك احفظ الله تجده تجاهك اذا سئلت فاسئل الله و اذا
 استعنت فاستعن بالله و اعلم ان الامة لو اجتمعت على ان ينفعوك
 بشئ لم ينفعوك الا بشئ قد كتب الله لك وان اجتمعوا ان يضروك
 بشئ لم يضروك بشئ قد كتبه الله عليك رفعت الاقلام وجفت
 الصحف) حاصلش اینست که بغیر از خدا هیچ کس ضرر و نفعی
 نمی رساند و هر چه میخواهی از خدا بخواه (ای بزرگان) طائفه
 صوفیه همه فرقه فرقه شده اند خدای حمید با اهل ذلت و انکسار
 و با اصحاب مسکنست و اضطرار باقی مانده و با آنان هست از اسناد
 دروغ بخدا احتراز باید کرد (و من اظلم ممن افترى على الله كذبا)
 از حلاج نقل میکنند که او (انا الحق) گفته است بوهم خودش
 او خطا کرده است اگر بر سر حق بود (انا الحق) رانمی گفت

بعض شعرهای اورامی کونید که ایهام وحدۃ الوجود میکند همه اینها و امثالشان باطل است آن چیزی که مرد مرا و اصل خدا می نماید و یا خود از شراب محبت چشیده و یا در حضور خداست و استماع کلامی را ارائه می کند اینها هیچ چیزی نیستند مگر يك صدای غریب و حالت عجیبست که باور سیده یعنی و همش گرفته از حالی بحال دیگری آورده است کسی را قرب خدا زیاده باشد و خوفش زیاده نشود آن مرد بمکری رسیده است ازین نوع گفتار ها خیلی احتراز باید کرد اینها همه باطل هستند سلف ما بر سر حدود خود شان ایستاده و تجاوز ننموده اند بشما قسم می دهم بغیر از جاهل هیچ کسی از حد خودش تجاوز نمیکند و بغیر از مردم کور بر کنار بیری راهی می رود این تجاوز و تطاول چه چیز است آن مرد تجاوز را بین بکر سنی و بی آبی و یابی خوابی و وضع و یا خود بفقر و پیری و یا بازیت آن مرد متطاول بیکی ازین حالتها ساقط و محو میشود آن تطاول و تجاوز کجا می ماند از صدمه صدای (لمن المالك اليوم) هر عبدی که از حدود برادران خودش تجاوز کرده باشد در نزد حضرت الوهیت ناقص است تجاوز کردن علامت نقصانست بر سر صاحبش نشر شده بدعوا و غفلتش شهادت و تکبر و حجاب او هم شهادت میدهد طایفه صوفیه تحدیث نعمت را با ملاحظه حدود شرعیه میکنند حقوق الهیه در هر گفتار و کردار آنان طلب میکند ولایت فرعونیت و نمرو دیت نیست فرعون (انار بکم الاعلا) گفت قائد اولیا

سید انبیا صلی الله علیه وسلم گفت (لست بملك) پیغمبر لباس
 بزرگی و آمریت و بلند را از خود نزع کرده است عارفان چه طور
 باینها جسارت میکنند خدا فرموده است (وامتازوا الیوم
 ایها المجرمون) وصف احتیاجی بخدا صفت مؤمنانست خدا
 فرموده است (یا ایها الذین آمنوا انتم الفقراء الی الله) انیکه
 می گویم علم صوفیه است ابن علما بخوانید زیرا جذبۀ رحمانیه
 در این وقت کم شده است و در هر امری شکوی بخدا بکنید عاقل
 انکسیدست که بشاه و سلطان شکایت نکنند و همه اعمالش برای
 خدا باشد (ای بزرگان) چیزی نکفیم بشما الا که کردم و بآن
 چیز متخلق شدم شما بر من هیچ حجتی ندارید شما وقتی که یک
 واعظ و مدرس و یا قصه خوانی را که دیدید کلام خدای
 تعالی و کلام رسول خدا صلی الله علیه وسلم و کلام ائمۀ دین
 ازو بکیرید آنان کسانی که بعدالت حکم میکنند و حقرا می گویند
 هر چه از اینها زیاده باشد آنرا بیاندا زید اگر چیزی که رسول الله
 صلی الله علیه وسلم ننگفته باشد بگوید او را برویش بزنی و از
 مخالفت امر پیغمبر بزرگ صلوات الله و سلامه علیه احتراز باید
 بکنید احتراز خدا فرموده است (فلیحذر الذین یخالفون عز
 امره ان تصیبهم فتنه او یصیبهم عذاب الیم) عراق پیش از این
 جای مشایخ بود آنان مردند بخدا قسم میدهم بخدا متابعتش از
 بکنید بحسن تخلق بخلق آنان متخلق و بصداقت صحیحہ پیروی
 آنان باشد و لباس کلام خداوند تعالی (فخلف من بعدهم خلف

اضاعوا الصلاة واتبعوا الشهوات) رامپو شایید (ای برادران من) در پیش خدای عزیز سبحانه وتعالی فردا مرا در خجالت میاندازد اعمال مرضیه پیش از شما بودند هر نفس از نفسهای فقیر از کبریت احقر عزیز تراست لهذا از ضایع کردن اوقات احتراز بکنید زیرا وقت شیراست اگر فقیر وقت را قطع بکنند شیر را قطع کرده باشد خدا فرموده است (ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا) ادبرا نکه دارید چونکه ادب در که مقصود است از سعید بن المسیب حکایت کردند که او گفته کسی در نفس خودش حق خدا را نداند و بامر ونهی خدا متأدب نباشد ادبش باین طور میسر میشود که در عزلت باشد خدای تعالی فرموده است (انما یخشی الله من عباده العلماء) از حسن بصری رضی الله عنه از بهترین ادب سؤال کردند در جوابش گفت آموختن شریعت و زهدی در دنی و معرفت حقوق خداوند تعالی که بر عبادش تعلق دارد سهل بن عبد الله رضی الله عنه فرموده است هر کسی نفس خود را بادی قهر بکند عبادت خدا را باخلاص خواهد کرد و باز با شیخ از ادب بجا آوردن ادبست کسی دلهای مشایخ را محافظه نکند بخدا سکان موز برابر او مسلط خواهد کرد انکس که بالاتر از شما باشد باو خدمت کردن ادبست و انکس که مساوی شما باشد ایشار و مردانگی باو ادبست و انکس که از شما ادنی تر باشد شفقت و تربیه و نصیحت کردنش ادب است صحبت عارفان خدا بموافقت کردن میشود و باخلق خدا بنصیحت و بانفس خود بمخالفت

و باشیطان بعداوت کردن میسر گردد هر عبدی که انکار نعمت خدا بکند خدا آن نعمت را ازو سلب میکند من ازانکسانیم که حزن و خوف بر آنان نیست خداوند نعمتی را اگر بعدخودش بدهد بنا باینکه شکر نعمت را میکند و قدرش میداند آنرا ازو نمیکرد ورد نخواهد کرد و کسی که دوام نعمت خدا را بخواهد باید که قدر شرا بداند و کسی که اراده معرفت قدرش بکند شکر آن نعمت را باید کرد شکر انست که جنید رضی الله عنه فرموده است بنعمت خدا استعانه بمعصیت او نخواهد کرد شکر آنست که دلش بامنعم خود بر سر جاده ادب ایستاده باشد شکر انست که بنده بتقوای که لایق خدا باشد بجایش برساند این هم بی معصیت اطاعتی و بی نسیان ذکری و بی کفران نعمت شکری باید کرد شکر انست که اجتناب از چیزی که باعث غضب منعم است خواهد کرد شکر انست که منعرا بپند نه نعمت حضرت عایشه رضی الله عنها گفته رسول الله صلی الله علیه وسلم يك شى بنزدى آمد و در رخت خوابم بزیر لحاف اینقدر ایستاد که پوستش پیوستم رسید پس ازان گفت ای دختر ابی بکر مرا بگذار که عبادت خدای خود بکنم گفتمش من نزد یکی شمارا خواهم پس اذنش دادم بر خواست يك قریه آبى بود بآن دستمال گرفت و خیلی از آب صرف کرد پس ازان بر خواست نمازی کرد و اینقدر کریه کرد که اشک چشمانش بسینه اش رسید پس رکوع کرد و بکریست پس سجده کرد و کریه کرد پس سرش بلند کرد بکریست

از کریمه فارغ نشد تا بلال آمد و اذان نماز را خواند پس گفتم
 یا رسول الله بسبب چه اینقدر کریمه میکنی خدا کناه پشیم و پسین
 شما که مغفرت کرده است پس در جوابم گفت بنده شاکر هم
 نباشم داود علیه السلام گفت ای خدا چه طور شکرت بکنم که
 شکر کردم هم يك نعمتیت از طرف شما پس خدا وحیش کرد که
 الان شکر مرا کردی شکر طلب کردن منم و ترك دنیا و مافیها
 است و طلب منم هم بزهده صحیح میشود و زاهد کسیست که دنیا
 را ترك بکند و هم مبالغاتی باین نکنند که دنیا را که اخذ کرده
 است امیر المؤمنین علی رضوان الله علیه و سلامه فرموده (دنیا
 تخاد عنی کافی) لست اعرف حالها (ذم الاله حرامها) و انا اجتنبت
 حلالها (بسطت الی یمینها) فکففتها و شمالها (و راتبها محتاجة) فوهیت
 جلتها لها (عارفان کفته اند زهد کوتاهی املست چیزی غلیظ
 خوردن و عبا پوشیدن زهد نیست کسی که زهدی در دنیا بکند خدا
 يك ملائكة باو موکل میکند که در قلبش حکمت را میکشد خدای
 تعالی فرموده (تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا
 فی الارض ولا فسادا و العاقبة للمتقین) عاقبت باتقوا است همه
 خیر در خانه ایست که کلید او تقوا است خداوند تعالی فرموده
 (من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنجینه حیاة
 طیبة) (ای بزرگان) از دنیا و از دیدن اغیار احتراز بکنید کار
 مشکست ناقد بیناست از این بطالی و غفلتها در حذر باشید از این
 عالمها و محدثات اجتناب باید کرد طلب همه چیز بترك همه اینها

میسر گردد کسی همه را ترك بکند بهمه رمی سد (و کسی اراده همه بکند همه چیز از وفوت خواهد شد همه آن چیزی که در طلبش هستید حاصل نمیشود الا تبرک او و بایستادن پس آن چیز همه میسر میگردد یکی را طلب بکنید که همه مطلب در زیر آن يك مندرج شده است کسی را که خدا حاصل مطلبش باشد همه چیز برای او حاصلت کسی که خدا از وفوت شد همه چیز از وفوت خواهد شد شمارا بخدا قسم میدهم این طور معرفت از دست میرود یعنی اینرا بگیرد هیئات هیئات کسی از نفس خود و از غیرش خارج شد و مقتضای طبعش انداخت و از قید نادانی رهایی یافته باشد این معرفت از دستش نخواهد رفت نه بطوری که شما کان میریکه صوفی شدن بجبهه پشم و بیک تاجی و لباس کوتاهی داشته باشد حاصل و میسر خواهد شد بلکه جبهه حزن و تاج صدق و لباس توکل داشته آنوقت صوفی میشود شما دانستید که ظاهر صوفی از برق شریعت و باطنش از آتش محبت خالی نخواهد شد در نزد امر خدای ایستد و از طریق منحرف نمیشود قلبش بر سر آتش شوق میگردد و جدو جهد او ایمان و ایستادنش اذعانست (الاحسان ان تعید الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه براك) باین طوری که گفتیم پیغمبر صادق مصدوق بما خبر داد احسانرا بما لازم فرمود که پیشش بایستیم مانند ایستادن کسی که او را ببینید و ان ذات کسیت که علم و امر و اراده از او مخفی نخواهد شد و پس از ان امکان هست و پس از امکان تکوین و پس

ازان تکلیف و پس ازان فصلست و یاخود وصال او خواهد شد
 صداقت بنده کی آنست که نفسش را بسید خودش تسلیم بکند
 مرد فقیر اگر بنفس خود شرا یاری بکند ازیت میکشد و اگر
 هر چیز را بمولای خودش واگذارد بی یاری اهل و عشیرتش
 مولا باونصرت دهد ما که ائمه دعوت هستیم بنیابت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم ما را اقامت فرموده هر کسی که بما اقتدا بکند سلامت
 یابد و هر کس بواسطه ما انابت بخدا بکند غنیمت میرد حقرا باید
 گفت ما اهل بیت هستیم کسی اراده سلب چیزی از ما نمیکند
 مگر آنکس مسلوب خواهد شد هیچ سکی بر ماعوعوی نمی کند
 مگر او مطرود باید شد هیچ ضار بی قصد زدن مانعی خواهد
 الا که او مضروب می شود هیچ دیواری بر سر دیوار ما بلند نمی شود
 الا که آن دیوار خراب خواهد شد (ان الله بدافع عن الذين
 آمنوا) (النبی اولی بال مؤمنین من انفسهم) انکار کردن برق
 ارواح جهلیست بمدد کاری فتاح کلمات خدا معطل نخواهد شد
 (الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین) خداوند متولی
 کارشان و کار منادیشان و کار کسی که در منزل نادیشان باشد تولیه
 امور همه را میکند خواه در حال حیات و یاخود پس از ممات
 خواه علمشان باینها لاحق باشد و یاخود نباشد هیچ فرقی ندارد
 بنده اگر اهل مرحمت باشد عورت خوایده را ستر خواهد کرد
 و باو هم نمی گوید و بفقیران خوبی میکند کویا خودش هیچ نمی
 داند خدا رجن و رحیم و بزرگ و کریمست بنده ولی خودش

بطوری که نمی داند نصرت می دهد از جای که تصور نخواهد شد رزقش می رساند کوه عنایت خدا از غرق شدنش در آب کدر و پیس آنهارا محافظه خواهد کرد و باقنادر کامل خودش از محبتش قضا قدر هار با قدر دفع می نماید نه اینکه این کارهارا ولی می کند لکن اورا محکم تنزلات غیبیه ثابت است (لیس لها من دون الله کاشفة) بغیر از خدا کس انهارا کشف نخواهد کرد

و کسی اعتصام بخدا بکند معصوم میشود و کسی با اغیار بایستد پشیمان خواهد شد سید من شیخ منصور الریانی رضی الله عنه فرموده است بخدا اعتصام نبودن و اعتماد بخدا داشتن و همه افکار خود را از غیر خدا تنزیه کردنست طایفه صوفیه ما را ارشاد و طریق را رهنمای کرده اند پرد های مغلق را از خزینة کلام قدیم و شریعتی که پر جواهر است برای ما کشف نمودند حکمت ادب با خدا و بار رسول خدا برای ما تعریف کردند آنان طایفه هستند که همنشین ایشان شقی نخواهد شد کسی ایمان بخدا داشته و شأن رسول خدا را بداند آنرا دوست می دارد و تابعشان می شود (ای بزرگان) این طایفه صوفیه بصدق نیت و بخلوص طویت بر کثرت مجاهده و بر ملازمت مراقبه و طاعت و صبر کردن بر همه مکروهات با خدا بیعت کرده اند خداوند سبحانه و تعالی فرموده است (رجال صدقوا ما ما هودوا الله علیه) بعزم قوی امور مهمه را سوار شده و سرعت نموده و جزم خود را قوت داده و از خواب هجرت و خوردن و آشامیدن راهم ترك کرده اند در شب ظلمات با وحشت

بخدمت خدا قائم شده و با خشوع و بیداری و برکوع و سجود و صیام خدمت نمودند برای حصول مطلوبشان در پیش محبوبشان ایستاده و با محارب خودشان بخوبی منازعه کردند حتی بمقام قرب و بمنزل انس و اصل شدند تا که سر گفته خدا (انالأتضیع اجر من احسن عملا) بر ایشان ظاهر و هویدا شد بس ازان درجه علیا و منزلت قرب خدا با آنان اعطا فرموده بی شبهه هر که نزدیک قریب خدا باشد بخدا نزدیکست و محبی که در نزد احباب حبیبش حبیب باشد حبیب آنان هم میشود حبیب محبوبشان محبوب خداست برکت محبتش بدرجه محبوبیت اعتلا خواهند کرد هر چه خدا میخواهد میشود

(ای بزرگان) با ولیای خدا نزدیک باشید کسی با ولی خدا دوست باشد با خدا دوست است و هر کسی با ولی خدا عدوات بکند با خدا عدوات کرده باشد و کسی که دشمن دوست شما باشد ای برادر من عجباً او را دوست میداری خیر خیر بخدا قسم او را دوست نمی داری غیرت خدا از مخلوق بیشتر است خدا بغیرت قهر انتقامش میکشد کسی محب دوست شما باشد آیا او را بنقض میکنی خیر خیر نمیکنی بخدا خدا از همه مخلوق کریم تر است خوبی و احسان و انعام و اکرامی میکنند خدا ا کرم الا کریمین و ارحم الراحمین است نعمتهای خداوند تعالی را فکر بکن آن نعمتها اگر کسی را بخدای عزیز نزدیک بکند نزدیک میشود و کسی را از خدا دور بکند آنکس دور میشود ای آنکه از مبادور

و مبعوض ماهستی ای مسکین این چه حالتیست از شما صادر
 میشود اگر در شما چیزی باشد و آنچه بحسن استعداد شما و بخلوص
 محبت خدا و باهل خدا داشته باشد و حال شما بانها هم شهادت
 بکنند ما شمارا بطرف خود جذب جواهم کرد ولی این حال
 در تو نیست بلکه بر ضرر ما بودند بر ما معلوم شد خواهی در این
 حال بمان یا نه لکن حقرا باید گفت نصیب شما شمارا منع کرده
 و عدم استعداد شما شمارا از ما قطع نموده اگر شمارا از خود
 حساب می کردیم از ما دور نمی شدی ای برادر علم قلب را علم ذوق را
 از من بگیر ای برادر شما بجای من بجای قلب شما برای من کشف شده
 است (ای برادر) اگر بنصیحت من کوش میدهی تابع من میشوی
 و نمی گویی اگر مرا بطرف خود میکشی آنوقت تابع میشوم
 من که بر نصیحت هستم در همه حال بر تو لازم است که کوش بدهی
 و تبعیت بکنی هر وقتی بطاعت خدا عمل نمودی و بقضای خدا
 راضی شدی و بدگر خدا استیناس کردی آنوقت از اصفیا میشوی
 و کسی معرفت خدا داشته همش ذائل میشود عارف آنست که
 از همه خلق هجرت و مجرد بکند (ای بزرگان) مغبون کسیست که
 عمر خودش از طاعت غیر خدا صرف بکند زاهد آنکسیست که
 هر چیزیکه از خدا غفلت دهد ترك باید کرد مقبل کسیست که
 رویش بخدا بگرداند صاحب مروت کسیست که بی خدا بچیزی
 تنزل نکند قوی کسیست که قوتش با خدا باشد مجرد توحید
 بخود لازم بکنید (توحید) ندیدن ماعدای خدا است وقتی که

(یا الله) گفتی تحقیق باسم اعظم خدا را ذکر کردی ولیکن از هیبتش محرومی زیرا شما از طرف حیثیت خود گفتی نه از طرف حیثیت خدا غناء بزرگ آنست که بخدا سبحانه و تعالی انسیت بگیری و فقر تمام انیست که بامردکان دائم الفت بکنی غلیظ ترین حجاب و پردها انیست که بمخلوقات استناد کرده باشی معدن معرفت قلبست خدا فرموده است (ان فی ذلک لذکری لمن له قلب) و هم فرموده است (ومن یعظم شعراً لله فانها من تقوی القلوب) (ای بزرگان) کسی از خدا بترسد و دلش را از التفات ماسوی محافظه بکند خدا از حجاب دوری مخرجی برایش میسازد و مشاهده جال وصال خود را از جهتی که بنیال نمی آید باواحسان میکنند معرفت نفس خود بنده معرفت خدا است (من عرف نفسه فقد عرف ربه) کسی معرفت نفس خودش برای معرفت خدا داشته باشد بکلیتش در خدا افنا خواهد شد خدا بدو و علیه السلام وحی فرموده متنبه باش کسی مرا بداند مرا می خواهد و می طلبد و کسی مرا طلب کرده باشد میجوید و کسی مراجست ماعدای من بر خود حبیب آنجا نخواهد کرد

عجبت لمن یقول ذکر ربی

و هل انسی فا ذکر من نسیت

اموت اذا ذکر تک ثم احیی

و لولا ماء و صلاک ما حییت

فاحیی بالمنی و اموت شو قا
فکم احباً علیسک و کم اموت
شربت الحب کائساً بعد کاس
فما نفد الشراب ولارویت

(ای بزرگان) ذکر خدا بر شما لازمست زیرا ذکر مقنن طایس
وصل و ریسمان نزدیکست کسی که ذکر خدا بکنند
حالتش با خدا خوب میشود و کسی که حالت خوبی با خدا
داشته باشد بخدا واصل گردد و ذکر خدا در دلش ثابت میشود
معلومست که هر کس بر سر دین دوست خودش خواهد شد
مالا لازم شما هستیم صحبت ما تریاق مجرب و دوری از ما سم قاتلست
(ای محبوب) خیال می بری تو بعلم خود از ما اکتفا میکنی
از علم بلا عمل چه فائده و از عمل بی اخلاص چه منفعت اخلاص
هم برکنار راه خطر است کسی بواسطه شما عمل بکند از سم
ریاکاری که مداواتی میکند و پس از اخلاص داشتن که شما را
بر سر راه امین دلالت دهد (فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون)
خدای علیم وخبیر باین طور بما خبر داد گمان میبری که شما از اهل
ذکر هستی اگر شما از آنان بودی از اهل ذکر محجوب نمی شدی
و اگر شما از اهل ذکر بودی ثمره فکر بر شما حرام نمیشد حجاب
شما شمارا منع کرده و عمل شما شمارا ازین راه بریده است علیه الصلوة
والسلام فرموده (اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع) بدرگاه

مال لازم باش ای محجوب همه درجه و مرتبه شما می رود برای شما در درگاه مادرجه و انابه خداوند تعالی هست و انابه بخدا ثابت است خدا فرموده (و انیع سبیل ما اناب) ای متصوف این بطالی برای چه صوفی باش که بشما صوفی بگویم (ای دوست من) کجای می بری از پدرت این طریق برای شما مانده و بسلسله جد شما بشما رسیده و بنام بکر و عمرو و بسند نسب شما برای شما حاصل شده و در کنار خرقه و برطرف تاج شما نقش شده است هم چنین کجای می بری که این بضاعه لباس پشم و یک تاج و عکازی و دلق و عمامه بزرگ و زی و لباس صالحان پوشیدنست خبر بخدا قسم هم چنین نیست خدا بجهت اینها نظر نمی کند بلکه بدل شما نکاهی می کند که چه طور از برکت قرب خدا سرودلت فارغ شده است شما بحجاب تاج و خرقه و بحجاب تسبیح و عصا و بحجاب مسوح مشغول و از خدا غافل هستی این عقل خالی از نور معرفت چه چیز است و این سری خالی از جوهر عقل چه ای مسکین مانند اعمال صوفیه عمل کردند نمی خواهی ولی لباس آنان می بوشی (ای برادر من) اگر پوشیدن لباس خشیت را بدلت تکلیف کردی و بظاهرت لباس ادب و بنفست لباس ذلت و بانا نیت خود لباس محویت و بزبانت لباس ذکر پوشیدی و ازین جفا بها خلاص شدی و پس از آن لباس صوفیان پوشیدی آن زمان برای شما اولی و خوبتر است لیکن چه طور میشود آن وقتی که بشما صوفی بگویند شما آن دم کجای می ریی که تاج شما مانند تاج صوفی

و لباس شما مانند لباس آنان هست این شکلها بحقیقت بیکدیگر
 مینماید ولی دلها مختلفند اگر در حال و شان خودت بر سر بصیرت
 باشی پدر و مادر وجد و عم و پیر هن و تاج و سریر و معراج خود را
 از خود خلع میکنی و محض برای خدا بمای آبی و پس ازان حسن
 اد برای پوشی گمان می بر مکه پس از تحصیل ادب نفس خود ترا
 از لباس و عوارض قطع خواهی کرد (ای مسکین) شما بوهم
 و خیال و دروغ و عجب و غرور خود ترا در راه میروی ولی نجاست
 انانیت را حامل هستی و گمان دیری که من بر سر چیزی هستم این
 چه جالانیت بیا شما علم تواضع و حیرت را تحصیل کن و علم انکسار
 و مسکنت را بیاموز (ای بطلال) علم کبر و دعوا و علم بذرکی بر
 دیگران آموختی از اینها چه چیزی حاصل کردی و بظاهر حال
 آخرت جیفه دنیا را میخواهی این چه بدگاریست میدانی چه طور
 هستی مانند يك مشتری هستی که نجاست را بنجاستی میخرد نفس
 خود ترا بنفس خود چه طور اغفال میکنی و بنفس خود و بانباء
 جنس خود را دروغ میکوی هیچ محبی نزدیک محبوبش نمی شود
 مگر که از دشمنش دور شده باشد یکی از مریدان برای آب کشیدن
 دلو خود شرا يك بیری انداخت و پس کشید پراز زر بیرون
 شد پس ازان زر را بیری انداخت و گفت ای عزیز من بحق
 شما قسم می کنم که بغیر از شما چیزی دیگر نمی خواهم کسی نفس
 خود شرا مرید بسازد مراد میشود و کسی اثبات طالیت را
 بکنند مطلوب می شود و کسی بر در کاهی ملازم باشد بدرونش

می رود پس از داخل شدن اگر نیتش خوب باشد جایش در صدر
 پنجره و صلت میباشد علی کرم الله وجهه و رضی الله عنه بمسجد
 رسول الله صلی الله علیه وسلم داخل شد دید که يك اعرابی در آن مسجد
 میگوید آلهی از شما يك كوسفند كوچك میخواهم و ابو بكر
 صدیق را رضی الله عنه در گوشه دیگر دید که میگوید آلهی من
 شمارا می طلبم درین این هر دو مطلب چه تفاوتی غریب هست
 و در مابین این دو همت چه فرقی بزرگ دارد املها با عقل و عقلها
 با املها بازی میکنند هر کس ببال و پری همت خود بجانب امل
 و مقصدش برواز میکند وقتی بنهایت همتش رسید می ایستد
 و ازین تجاوز نخواهد کرد خدا فرموده (قل كل يعمل علی
 شاکسته) یعنی بر نیت و همت خود عمل میکند (ای برادر من)
 غایت همت و نهایت خوگرا بر سر آب رفتن و یاخو در هوا پریدن
 نباشد این که شما میخواهی مرغ و ماهی بجای رساند ببال و پری
 همت خود بجیزی که هیچ نهایی نباشد پرواز کن عارفی که در عرفان
 خود متمکن باشد هیچ چیزی از عرش تا فرش بزرگترین ازین
 مسرتی که بخدای خودش حاصل گردد بدیگری نخواهد شد
 جنت و هر چیزی که در جنت باشد بنسبت سروری که باخدای
 خود میسر گردد از دانه خردلی که در صحرای خالی انداخته شده
 باشد از آن خیلی كوچك تری نماید از خیمت نفس و از دنائت
 همت و از قلت معرفت است که کسی بنعمت منعم مشغول و از منعم خبردار
 نباشد عارفان از دنیا و قیامت مجرد شده و در طلب رب العالمین هستند

از نفس و فرزند خود مجرد شده اند یعقوب علیه السلام وقتی که
یا اسفا علی یوسف (را گفت خداوند تعالی با و وحی کرد
کی یوسف را فکر میکنی آیا یوسف شمارا خلق کرده یا رزق
اده و یا خود نبوترا بشما اعطا کرده است قسم بعزت خودم اگر
را ذکر میکردی و بمن مشغول میشدی و غیر مرا فراموش
میکردی همان ساعت شمارا خلاص میکردم یعقوب علیه السلام
نهیید که در ذکر یوسف خطا کرده است زبان خودش را از ذکر
یوسف امساک نمود موسی علیه السلام گفت الهی ایانزدیک هستی
تا که مناجاتی بکنم و یا خود دوری تا ندای بکنم خدای تعالی
فرمود من هم جلیس کسی هستم که مرا ذکر بکند و نزدیک کسی
هستم که مرا خوانست کرده ازان حبل الوری که رک کردنست
باو نزد یکنتر هستم (ای بزرگان) اهل الله رضی الله عنهم گفته اند
کسی که ذکر خدا را بکند آنکس از طرف خدا نورانی میشود
و دلش مطمئن و از دشمنش سلامت می یابد و گفته اند ذکر خدا
طعام جان و ثنای خدای تعالی شراب آن و از خدا حیا کردن لباس
اوست و هم گفته اند هیچ صاحب نعمتی مانند انس و الف و او متعم
و هیچ ارباب لذتی بمثل ذکر او متلذذ نخواهد شد و در بعض کتب
الهیة آمده است خدای تعالی فرموده کسی در نفس خودش مرا
ذکر بکند من در نفس خودم او را ذکر میکنم و کسی در جماعتی
مرا ذکر بکند من هم در جماعتی او را ذکر میکنم و کسی از حیثیت

ذات خودش مرا ذکر بکنند من هم از حیثیت ذات خودم اورا ذکر میکنم و کسی مرا ذکر بکنند از حیثیت ذات از حیثیت ذات از حیثیت ذات خودم اورا احسان خواهم کرد شغل طائفه صوفیه ذکر خدا و مقصد شان هم ذات خداست عوارضات دنیارا هم بر قضا و قدر خدای یکنند نه بدل و نه بزبان بانها معارضه نمیکند (ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون) ابن عباس رضی الله عنهما فرموده هیچ مسلمانی نیست که بر سر دل او شیطانی مسلط نباشد اگر ذکر خدا را بکنند پس میرود و اگر خدا را فراموش بکنند و سوس میکند (ای بزرگان) اگر همه عالم دو فرقه باشد یکی از آن دو فرقه مرا بعود و عنبر و خوشبو بسازند و فرقه دیگر گوشت مرا بمقراضی از آتش ببرند در نزد من این طائفه چه نقصانی نمی یابد آن طائفه دیگر هم زیادی احترام نخواهد دید زیرا اینها را همه از مقتضای قدرها می دانم هر زمانی ریسمان معارضه را بسکین تسلیم بر یدید آندم خدا را ذکر می کنید در حدیث آمده است (اذکروا الله حتی یقولوا بحنون) (ای بزرگان) ابن خیالهای بی معنی شمارا از جای بجای دیگر برده این حجاب و پرده های غلیظه شمارا از مقامی بمقام دیگر تحویل کرده است در نزد پرده ها ایستادن همت نیست همت نیست که شرع بجاها را پاره پاره بکنید و نزدیک جای واسع و بزرگ بر سید آن چیز را که او هام باو نمی رسد شیر برنده همت از آن می گذر دو میرود پرده های دلها پاره نمیشود مگر بتیرهای دلها پاره پاره می گردد

علی امیر المؤمنین علیه السلام گفته است درمان شما از شما است
 نمی بینی و درد شما در تو است نمی فهمی شما کمان میبری که يك
 جثه كوچك هستی نه نه عالم بزرگ در تو مستور شده است عالم
 بزرگ تر عقل است او در تو طی شده ازان عالمی که در تو طی شده
 است جسم شما كوچك می نماید این جثه شما باین غایتی که احاطه
 عالم اكبر است اگر لایق این مقام نشده بود محل این عالم اكبر
 نخواهد شد و بمقدار این جسم و هیكل شما که احاطه عالم اكبر
 شده همت خود را آنقدر بلند کن آن عالمی که شعله ماده اش
 بهر مقامی رسیده است و برق رسلش بهمه طرف منتهی شده
 و مهم مدارکش همه صف بلند و محکم را شق نموده و نجات
 فكرتش بهمه حضرت رسیده است بسبب آن شعله خدا مانع
 و معطی میشود و وصل و قطع می کند و هم فرق و جعرا میسر
 گردد و بلند کردن و پائین آوردن را خدا بواسطه آن بجا میرساند
 مدار همه دنیا بر سر او است آن چیز از مواد بزرگی آدمی پیشتر
 مخلوق شده است حبیب کریم سید عظیم علیه صلوات الله
 و تسلیاته بما خبر داده که (ان اول ما خلق الله العقل) و تکیه
 فهمیدید چه چیز در شما منطویست آن دم شأن ذات خود تان
 تعظیم میکنید و بالای شرف صفات خود تان بلند تر می شوید
 تا که از منزلت پردها بالاتر می روید ان پردهای که حجاب قوت
 و مال و اهل و عشیرت و منصب و ریاست است از اینها همه
 میگذری امام ما شافعی رضی الله عنه فرموده است

وکل ریاسة من غیر علم
اذل من الجلوس علی الكناسة

عقل عقل علمست برای مخلوق شرف علم تمام نمیشود مگر بعقل جماعتی گفته اند بنسبت خدا قدر علم از عقل بالاتر است زیرا علم صفت خدای تعالی و عقل صفت مخلوقست اما بنسبت علم و عقل ما مرتبه عقل بذکر کمتر و بلند تر است زیرا اگر عقل نباشد علم تمام نخواهد شد عاقل اگر چه خطا و ذله میکند نجات یافتنش مأمول و خیرش مرجواست و اگر مرد احق ذله و خطای بکند عدم نجاتش و قطع شدنش از کار خیر از و مأمول خواهد شد عاقل کیست که حکمت دین را بفهمد از امام علی امیر المؤمنین کرم الله وجهه و رضی الله عنه بمارسیده و گفته است هر عقلی که دین را احاطه نکند عقل نیست و هر دینی که عقل را احاطه نکند دین نیست همین دین با حکامی آمده و رسول و مبلغ ما علیه الصلوة والسلام اجتنابی از ان احکام بمالازم کرده و بخیر و شر بما وعد و وعید فرموده اگر عقلی در عمل خیر و در اجتناب مناهی سعی کرده باشد آدم بسروعد و وعید را واصل خواهد شد (ای بزرگان) فکر بکنید آیا هیچ عقل ذکی و صاحب طبع سلیمی هست که بحکمت او امر و نواهی دینیه را جاهل باشد خیر خیر بخدا جاهل نیست بلکه هر عاقلی که زیرک و سلیم الطبع باشد شعاع عقلش بر درامی و نهی معتکف خواهد شد میدانده فائده دین و دینار را جامعست

و در نزد شما چیزی دیگر نمانده مگر آن وعده که خدا از فضل و کرم خویش احسان بفرماید و در این مسئله بحثهای بلند و عالیۀ دارد که عجایب قدرت خدا را بیاد می آورد و آنکه در بحث و عید از بطش و عدالت خدا معلوم میگردد در آن اباحت غامضه دارد که عظمت آلهیه را هم بیاد می آورد و طبیعت و حجاب و فهم و فکر شما و هر چیزی از مشهودات کونیه چه علوی و چه سفلی باشد همه اینها شهادت بعظمت الوهیت میکنند اما عدم استعداد و قلت قابلیت شما و قطع رحم و دنائت همت شما از کشف حقیقت این مسئله شمارا منع کرده است آن ریاضتی که غبار غفلت شما از آینۀ عقلت جلا میدهد بجا است و متابعت دلیل اعظم صلی الله علیه و سلم بهمه چیزیکه از طرف خدا آورده است از گفتار و کردار و حال و خلقتش که هست بجا است متابعت این نقد ها را بیارید پس از آن این متاع را بگردانید آیا کسی که همنشین پادشاهی باشد زینت خانۀ پادشاه و متاعش و حسن البسه و ظروفش و سلاحها و مخزوناتش و از کسی که غضب داشته باشد شدت عقاب و بطش او و کثرت عواید و قوائدش و احسان کردنش بدوست و قرین خودش اینها را همه برای بواب اگر هم جلوس پادشاه ذکر میکنند اینکار کردن بواب آیا درست میشود خیر خیر چه طور درست و صحیح میشود که بواب مسکین اینها را ندیده است و از این عقلی که اگر جد و جهدی بکند رتبۀ مجالسه را احراز میکند ازین هم محجوبست آن بواب مانند همنشین پادشاهان

دیدن آن چیزها برای او میسر نخواهد شد اما جد و جهد کردنش بهتر از انکار اوست فائدهش شالتر و حال و شان و عاقبتش خوبتر و اصلح و سالمتر است و بسبب ترا کم ژنك غفلتی از خدا آینه بصیرت را که ژنك گرفته باشد از باطن افهام و جوه حقایق البتة دور خواهد ماند و انفاذ نور الهام خدا از این قلب ممتنع خواهد شد و بواسطه بلندی بخار خیالات و ابر او هام روی بیان تاريك میشود آفتا برا بین با کمال روشنی کسی ازین ممنوع باشد او را نخواهد دید و چشمش ندارد که نور برهان آفتا برا قبول بکنند کسی ضعف بصر داشته باشد کثرت اشراق آفتاب باونفعی نمی رساند مادر منزل روشنی آفتاب قدرت ایستاده ایم چشم ادراك ما ضعیف شده و یا بر غفلت محتجب مانده چشمی که لایق دیدن آن جلال باشد و دلهای که تحمل مهابت آن عظمت و جلال بکنند نداریم ماهمه براه فنا میرویم فنا ما را در نهایت قعر دوری اومی اندازد باوجود او نزد يك ما و محجوب از ما است ماهمه بسفینه مغصود بباد حرص خود و با علمهای طمع در دریای املهای خود بجاری و راهمی میشویم آن دریا مارادر موج اجل خود می اندازد و همه همت خود را بادای مهمات دنیای خود توکیل کردیم و دستهای حوادث بما بازی و صدای هاتف فنا ما را ازعاج میکنند (الناس فی غفلاتهم ورحی المنية تطحن (مادون دائرة الریح حصن لمن يتحصن) هرروز ملك الموت درپاش و پس ماصدای (اینما تکنونوا یدرککم الموت) را میزند

ظلمات قبرها منتظر داخل بودن جسد ما است مادر هلاکی غفلت
 و در مستی شهوت غرق شده ایم (ای عاقل) تا کی نفس خود
 را از راه نجات دور و براه ازیت و هلاک صرف خواهی کرد
 تا کی از وسعت میدان طاعت دور و براه ضعفیت مخالفت خدا
 صرف خواهی نمود و تا کی از طاعتی که پیش داری می‌کنند از
 و اعراض میکنی و از پیاله کناه و از پیس سیئات سیراب میشوی
 و او را بجایهای فتنه و آفات می اندازی (ای برادر من) عمر ما
 کوتاه و ناقد ما چشم دار و رجوع ماهمه بخداست (یا ایها المعداد
 انقاسه) لا بدیو ما ان یتیم العدد (لا بد من یوم بلاليلة) (وليلة ثانی بلا یوم
 غد) (ای بزرگان) اول عملهای پیغمبر صلی الله علیه و سلم فکر بود
 و بیش از فرض شدن مغروضات عبادت پیغمبر تفکری در مصنوعات
 و نعمهای خدا بود تا آن زمانی که تکلیف آن چیزهای که باو تکلیف
 شد صلوات الله و سلامه علیه و در نعمتهای خدا تفکر کردن
 و از آن فکر عبرت گرفتن بر شما لازمست زیرا فکری که خالی از
 عبرت باشد مجرد و سوسه و خیالست آن وقتی که نتیجه فکر عبرت
 باشد آن فکر و عظمت و حکمت خواهد شد و پس از تفکر عملها را
 بر اصل صحیح بنا و اخلاق را پس از عملها بر راه ملیح محکم بسازید
 اینهارا همه بنیت زینت بدهید و ریسمان سخاوت را بگیریذ زیرا
 سخاوت علامت زهد است سخا در زهد است بلکه میگویم هر زمانی که
 سخا صحیح و طبقاتش عالی باشد همه زهد عبارت از است سخاوت
 اول پانهادن قاصد خداست خداوند تعالی فرموده (الذین یومنون

بالغیب و یقیمون الصلواة و بما رزقناهم یفتقون اولئك علی هدی
 من ربهم و اولئك هم المفلحون) و رسیمانی که سبب وصلت خداست
 کرهشرا محکم بکنید بواسطه چشم پوشیدن از آن چیزی که در نزد
 مخلوق آن چیزها را بدمی بینید و همه این کارها را که می کنید بنا
 بطمع آنکه راه حق را تعمیر بسازید و بکنید ز پرا خدای تعالی
 فرموده است (و من نرعه ننکسه فی الخلق) منتهای افکار و غایت
 ابصار شما دیدن ملوک و متوسط خلق نباشد طبقه سفلی از مخلوقات
 همه در حال عجز و فقر و مسکنتی هستند و پردهای که بر چشمها
 هست خالق را از مخلوق ستر کرده و خدا امر خودش را در مخلوق
 اجرا کرده است پس عاقل آنکسیست که باین شأنی برسد که از پرده
 و از زیر پرده که مستور شده است اعراض خواهد کرد و بآن
 مقیم قدیمیکه نماس و خوابش نمی گیرد باو التجا بکنند (الاله الخلق
 و الامر) زبان آن عالمان که دلهای مردمان جبار و جرئت زندیقها
 و فجور کفره که بدست آن عالمانست و از مکنید و قتیکه زبان
 آنان را و از کردید دست و پای و دلهای خود را از همه چیزی که
 خداوند ملک و عادل و لطیف و خبیر را بغضب می آرد از اینها همه
 امساک باید کرد با خدا و بامردمان حال خود را خوب بکنید
 و در وقت خلوت و بغیر از خلوت بانفس خودتان در احسان
 باشید و در زمان مردن و برخاستن و سؤال بانفس خود هم بکنید و
 در حال خوبی باشید این کتاب هیچ مسئله کوچک و بزرگی
 نمی گذارد الا که همه را می گوید و می شمارد (الله یعلم خائنه الاعین

و ما تَنْفِي الصُّدُورُ) بخدا بخدا از خدا در حذر باشید و بامرش امتثال بکنید (و یحذرکم الله نفسه امرا) نصیحت را بقبول مقابله کن و مقابله امر مطاعرا بامثال خواهد کرد و از محاربه خدا احتراز بکنید زیرا کسی که معاداتی بکنند نجاتی نمی یابد و کسی که محب خدا باشد ذلیل نخواهد شد (الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون) اسناد اولیا بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم صحیح و ثابت است جماعتی از صحاب پیغمبر و یا خود یک مردی تنها کلمه توحید را از اولادین کردند سلسله طائفه صوفیه بآنان رسیده شد ابن اوس گفته مادر نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودیم پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت در بین شما غریبی یعنی اهل کتابی هست گفتیم خیر یا رسول الله کسی نیست پس بیستن در امر فرمود و گفت دست خود را بردارید و بگویید (لا اله الا الله) مادست خود را برداشتم و گفتیم لا اله الا الله پس از آن گفت (الحمد لله) ای خداوند شما ما را با این کلمه ابعادت نمودی و بسبب این کلمه بما جنت را وعد کردی شما وعده خلاف نیستی پس از آن صلی الله علیه وسلم گفت بشما بشارت میدهم که خدا کناه شمارا مغفرت فرمود این که گفتیم تلقین پیغمبر بجماعتی فرموده همین طور بود اما تلقینش بیک مردی تنها آن هم صحیح و ثابت است علی رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم سؤال کرد و گفت یا رسول الله نزد یکترین طریق و آسانترین و افضل راه خدا را بمن ارشاد بفرما پس از آن صلی الله علیه وسلم گفت افضل و بهترین

چیزی که من کفتم و پیغمبران پیش از من گفتند کلمه (لا اله الا الله) است اگر هفت آسمان و هفت زمین در یک طرف ترازو و (لا اله الا الله) در طرف دیگر باشد طرف لا اله الا الله بآن طرف دیگر مرجع خواهد شد پس رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت قیامت بر نمی خیزد مادامکه بر روی زمین کوبیده (الله الله) باشد علی رضی الله عنه گفت بار رسول الله چه طور ذکر بکنم علیه الصلاة والسلام فرمود هر دو چشمترا ببند سی دفعه از من کوش کن پس ازان شما سی دفعه بگو من کوش میدارم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم (لا اله الا الله) را سی دفعه گفت صدایش بلند کرد و چشمانش بر هم زده بود (حضرت علی) کوش میداد پس ازان علی رضی الله عنه (لا اله الا الله) را سی دفعه گفت چشمانش پوشیده و صدایش بلند کرده و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بآن کوش داده بود و باین منوال سلسله صوفیه پیغمبر رسید و توحیدشان ثابت شد و بالکلیه از اغیار تجرد کردند و هم تأثیر را از آثار اسقاط نموده و بر پای استقامت ایستاده پس ازان معرفتشان کامل و طریقتشان عالی شد مانند معامله آنان که با خدا کردند شما همین طور معامله بکنید با طائفه صوفیه مناسبت حاصل بکنید و نظام کار شما پس از تمام خواهد شد و پای خود را در جای پایهای آنان بنهید حال آن قوم بکوش دادن نصیحت خوب شده لکن گفتار خوب را کوش داده و با حشش تابع شد وقتی که چیزی بدرا شنیدند از واجتناب کردند و مجلسهای

ذکر را بخلق کشاده و بوجد آمده نفسشان خوب شده وار
واحشان بیالاصعود کرده و در حالت ذکر و سماع برق اخلاصشان
ظاهر شده حاضرشان مانند غایب و غایبشان مثل حاضر می بینی
مانند شاخسار بحالی در حرکت هستند نه بنفس خودشان
(لا اله الا الله) را که میگویند قلبشان بغير خدا مشغول نیست
(الله) را میگویند و بغير از و عبادت نخواهند کرد (هو) را که
میگویند و بغير از و مفتخر نمیشوند وقتی که مغنی و خواننده تغنی
میکند یاد خدا میکنند و در اذکار همتشان عالی میشود (ای
برادر من) برای شما انقدر سؤالی هست که بکوی مادامکه ذکر
عبادتست اینکه در حلقشان کلام عاشقان و نام صالحان را یاد کردن
چه موجب است در جواب شما میگویم که نماز بزرگترین عبادتها
است در آن نماز (السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته
السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين) میخوانیم و نام پیغمبر
و صالحان میبریم و باین سبب هیچ مصلی مشرک نمی شود
و از بساط عبادت و عبودیتش خارج نخواهد شد ذا کرهم
چنین است خواننده را کوش میدهد فکر و ذکر لقا میکند و بطلب
لقای خدا حالش خوش میشود و کسی که لقای خدا را خواسته
باشد خدا هم ملاقات او را میخواهد بخواننده کوش دادن فرا قرار
بدل می آرد و برای مردن حاضر و از محبت دنیا فارغ میشود
(حب الدنيا راس كل خطيئة) بخواننده کوش دادن سبب ذکر
صالحانست و بواسطه محبت دوست خدا بخدا نزدیک خواهد شد

اینکه کفیت و تفصیلش کردیم يك طریقست از طریقهای خدا که بعدد انفس خلائق است (غنی بهم حادی الاحبة فی الدجی فاطر منهم انفسا وقلوبا فاراد مقطوع الجناح بثیة و همواراد والواحد المطلوب) (نعم) دروغ کو مؤاخذہ خواہد شد و سماع برا و حرامست و در مجلسهای ذکر نبودنش بہتر است تا وقتی کہ از دروغ دست بردارد و صادق میشود بجا است آنکس اینکہ داخل زمرہ ملائکہ بوده و بر نفس خودشان غلبہ کردہ و محوشدہ اند و ببال و پری ارواحشان پریدہ و سیر کردہ و نزدیک خدا شدہ اند و صاحب احلامی کہ از قید بندہ کی خلاص یافتہ و بمقام حریت واصل شدہ باشد و اغیار آنانرا مملوک نکرده باشد اندکست خیر خیر آنان ہمہ احرارند خواه مغارقت بکنند خواه نکنند خدا بقائل این بیت رحمت بکنند

اتمنى على الزمان محالا
ان ترى مقلتناى طلعة حر

(ای برادر من) من نمیگویم کہ صوفیہ ہمہ رفتند و سوء ظنی بکنم کہ در این زمان هیچ کسی از آنان نیست لیکن بنا با غلبیت میگویم مادر زمان هستیم کہ جہالت عام شدہ و بطالت بسیار و دعوائی دروغ مشہور کشتہ و گفتار مذخرف را نقل میکنند و طریق برار و اج میدہند مادر این زمان چہ کار میکنیم و بر کہ اعتماد

میکنی اکثر مردمان بطریقها سلوک کرده اند و مادام که در خانه شان هستند مدار آتشان میکنند و مادام که در قبیله شان هستند سلامشان میدهند ولیکن چه فائده از این عزتی که بسبب مدارا پیدا شود وجه سود از سلام کسی که در او غفلت باشد و بهر چه مأمور هستی خوب بگیر و ارجه لا اعراض یکن و امر معروف را بجا برسان این سماع بچه کار می آید که بی وجد قلب رقص کننده در رقص باشد و بنجاست نفس خودش آلوده گردد و باین رقص و نقصش از ذاکرین کی محسوب خواهد شد

و رب تال تلا القرآن مجتهدا
بینا الخلائق والقرآن یلغنه

خدا در زیر عرش ملائکهای امر دبی ریش دارد رقص و ذکر خدا میکنند و بذکرش در اهتزاز می هستند آنها ارواحی هستند برای خدا بخدا ذکر میکنند ای مسکین شما برای نفس خود بنفس خود ذکر میکنی آن ملائکها ذاکرند و شما مغبون و مفتون هستی اهتزاز یکبار بذکر باشد صوفیان آنرا رقص میگویند ولی در آن وقتی که آن اهتزاز از روح باشد نه از جسم و نسبت رقص را بروح میدهند نه بجسم والا آن رقص کننده بجا و این ذکر کننده بجا است طلب اینها حق و طلب آنان باطل است

آن طایفه صوفیه بمشرق رفته شما بمغرب و درمابین مشرق
و مغرب خیلی فرقی هست این رقص کننده دروغ گو و آن ذا کران
در دیوان خدا مذکورند و در بین ملعون و محبوب فرقی بزرگ
دارد وقتی که بمجلس ذکر داخل شدید مذکور را ملاحظه
بکنید سماع را بهوش کوش بدهید خواننده که نام صالحان را
ذکر میکند تبعیت آنان بر خود لازم بسازید تا که از صالحان
باشید هر کس با محب خودش میشود و با خلاق آنان متخلق باشید
حالا از آنان بگیری و جدی که حق باشد حق است و بهوای
نفس خودتان عمل نکنید و نمیگویم که من سماع را دوست نمی
دارم چونکه تحقیق کردم کفتری که در مقام سماع هست و تابع
شدن با حسن آن کفتر برای من ثابت شده است ولیکن بشما
میگویم که فقرای که باین مرتبه نرسیده باشد برای او اکراهی کنم
بنا باینکه در سماع خیلی بلیه هست که مردمان را بخطای می اندازد
و هر زمانی که سماع لازم شد يك خواننده امین و مخلص باشد
حبیب علیه السلام را مدح بکند و بدکتر خدا و بدکتر مردمان
صالح کفایت بکند و در اینجا بایستید بر مرشد عارف لازمست
مقدار یکه لازم باشد از سماع بگیری و بدلهای کسانی که در حضور
او هستند باذن و قدرت خدا با آنان افاضه بکند زیرا مانند بوی
خوش حال سرایت می کند و نقطه اخلاص هم اکسیر است
مرد کامل آنست که بحال خودش مردمان را تربیه بکند نه بقالش
اگر حال و قال جمع بشود آن مرد اکمل خواهد شد و گرفتن

این مقام برای مهیا کردن دفع شوکت کافران و خارجان دین
 واصحاب باطل و دفع انکسائیکه در این دیار در دلهای ایشان
 مرض داشته باشد و برای تخویف آنان و اعلاى کلمه دین و محکم
 کردن شرف مسلمان باید کرد نه برای چیز دیگر و اگر حسن
 نیت داری عمل شما خوب خواهد شد و هر احوال خود را اگر
 بکتاب و سنت ارجاع بکنی بکمال خیر می رسی اگر چه از یک
 دری شریعت باشد والا احوال و اعمال و گفتار شما خیلی بد
 خواهد شد بلکه فقیر می گویم که مذهبهای که بدشدند فرقی
 درین شما و آنان تنها بعلامت و عمامه خواهد شما از صوفیه که
 احباب خدا و لایق درگاه خدا هستند از آنان باشید نه از قومی که
 دشمن خدا و دور از خدا هستند از آنان مشوید (ای بزرگان)
 از دجالیت و شیطنیت و از طریق که باین هر دو صفت راهی می نماید
 خیلی احتراز باید کرد و شیطان را بایمان خالص منجول و کنیسه
 دجال را بدست صداقت خراب بکنید (طریق واضح) نماز و
 روزه و حج و زکاتست و بتوحید خدا و برسالت پیغمبر علیه الصلوة
 والسلام شهادت کردن و در حال ایمان آوردن اجتناب کردن
 از محرّمات اول ارکانست اینکه ما کفیتیم طریق همین است
 و بسیار ذکر کردن خدای تعالی علامت حال مؤمنی ایست که
 او با خدا هست و از آداب ذکرانست که صدق عزیمت و کمال
 خشوع و انکسار داشته و از اطوار خود مجرد بودن و بخلوص
 بربای نبده کی ایستادن و زره جلالت پوشیدن هم از ادب ذکر

است حتی ذاکری را اگر مردم کافر دیده باشد یقین بکنند که این ذاکر ذکر خدا را بصدق خالص ذکر میکنند و هر کسی که آن ذاکر را ببیند هیبتی باو برسد و خیالات باطله که بر قلب بیننده هست از برقههای هیبت ذاکر ساقط و محو و برباد باید شد اگر حال ذاکر بر این منوال نباشد او را بقدر امکان اصلاح بکن و ضبط کفتار و جمع ادب باطنی و ظاهری را مهمما ممکن ملاحظه باید کرد و چشم خود را از نگاه کردن بدیکری منع بکن (ای خداوند) ما را از ان کسانی بساز که بر اعضا شان بسبب مراقبه قیدهای کران سوار کردی و از مشاهده دقایق شهود را بر سران شان اقامت فرمودی و در حال نشستن و برخاستن برای محافظه ایشان محافظان را بر سر شان هجوم کردی پس آنان اثر خجالت سرشان پائین آوردند و جبهه شان برای سجده نهاده و از کثرت ذلت رویهای خودشان بردر که توفرش کرده اند پس شما برجت خود نهایت مقصود شان احسان فرمودی و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم (ای فقیر) بقرآن مجید اقتدا بکن و بانار سلف تابع شو من چه چیزی هستم که شمارا صدابزنم مثل من هیچ نیست مگر مانند پشه بر سر دیواری که هیچ قدرش نباشد بافرعون و هامان و قارون حشر بشوم آن بلای که آنان را گرفته مرا بگیرد اگر از خاطر من خطور بکنند که من شیخ ابن جماعت هستم یا خود من پیشوای ایشان و یا حکم کننده بر آنان و یا خود در نزد من ثابت باشد که من فقیری هستم از آنان چه طور میشود

کسی که لاشی باشد نفس خود را باین چیزها دعوت بکند و انکس
 صلاحیتی هیچ چیزنی نداشته و از چیزنی معدود نخواهد شد البته
 باین چیزها دعوت نمیکند (ای بزرگان) اوقات خودتان بچیزنی که
 راحتی در او نباشد ضایع مگردانید هر نفسی که از شما می رود بر شما
 محسوب خواهد شد و از بیهوده رفتنش احتراز بکنید و اوقات
 و دلهای خودتان محافظه باید کرد زیرا عزیز ترین اشیا وقت و دلست
 اگر وقت را اهمال و دل را ضایع کرده باشید همه فائده از شما رفته
 است اینرا بدانید کینه دلهارا کور و سیاه و خیلی بد و خسته
 خواهد کرد در نورات نوشته است در هر دل مسلمانی یک کریه
 کننده هست که بر آن دل کریه میکند و در هر دل منافق خواننده
 هست که تغنی می سازد و در دل عارف یک جای هست ابدًا مسرور
 نخواهد شد و در دل منافق جای هست که ابدًا مغموم نمی شود
 (ای بزرگان) شما در این رواق ذکر می کنید و بوجد و حرکت
 می آید فقهای محبوبها میگویند که فقرا رقص میکنند عارفان هم
 میگویند رقص میکنند کسی از شما اگر وجدش دروغ و مرادش
 فاسد و ذکرش بازبان و چشمش باغیار انداخته باشد مانند گفته
 فقها آنکس رقص است و گفتار شان دروغ نیست و اگر کسی
 از شما وجدش صادق و مقصدش صلاح باشد بکلام خدای تعالی
 (الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه) عمل کرده باشد و انکس
 از آنان میشود که کوش را بکفتاری دادده و مطلب آن گفتار را

قصد کرده آن مطلبی که درازل بدعوت خدا اجاسیت کردندست
 بجا رسانیده مانند گفتار خداوند تعالی در حق آنان که فرموده
 است (وَاِذَا خَذَبَكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظَهْرِهِمْ ذَرَيْتَهُمْ وَاشْهَدْ لَهُمْ
 عَلَى أَنْفُسِهِمْ السَّيِّئَاتِ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ) بی کیفیت و رسم و صنعت
 کوش کننده کوش کرد و حلاوت سماع در آنان بتکرر ثابت شد
 و در وقتی که خداوند تعالی آدم علیه السلام را خلق و تکوین فرمود
 و ذریش در دنیا اظهار کرد آن سری که در آن محفوظ و مستور
 بود ظاهر شد هر وقتی که صدای خوش و گفتار خوب را بشنوند
 باصل آن ندای که کوش کرده اند همتشان بان طرفی میرد آنان در
 ازل عارف یخدای تعالی هستندن بر ای خدا یکدیگر را زیارت
 و محبت می کنند و بذکر خدا مشغول و از غیرش اعراض خواهند
 نمود و باین نوع فقیر ذاکر خواهد گفت که روحش ر قاص
 و عزیز متش صبح و عقلش کامل و صحیفه اش سفید و از حظ سماع
 مخفی اخذ کننده و آن سری که در سماع طی شده نشکر کننده باشد همان
 فقیر است زیرا سر سماع در همه ذی روحی که شنونده باشد
 موجود است و همه جنس موافق طبع و فهم خودش کوش
 می دهد و همتش بچه منتهی شده از سماع آن مقدار می فهمد
 طفل را نمی بینید وقتی که صدای خوب بکوشش برسد خوشش
 می آید و می خوابد و خواننده که تغنی می کند اشترها راه می روند
 و بارگرا را می کشند و نمی فهمند در حدیث آمده است در آسمان
 و زمین چیزی خوشتر از صدای اسرافیل خدا خلق نفرموده

است وقتی که در آسمان میخواند ذکر و تسبیح اهل هفت آسمان بریده خواهد شد آن زمانیکه آدم بزمین هبوط کرد سی صد سال بگریست خدای تعالی باو وحی کرد یا آدم برای چه انقدر گریه و فریاد میکنی گفت یارب من برای اشتیاقی جنت و از خوف آتش گریه نمیکنم بلکه گریه کردم بسبب اشتیاقی آن ملائکهای صاحب وجدی که در اطراف عرش هفتاد هزار صف شده امر دبی ریش و مو و بحال وجد در رقص و در اطراف عرش در دوران هستند و دست هریکی از آنها بدست رفیق خود گرفته کردش می کنند و می گویند پادشاه ما پادشاه بزرگ است اگر پادشاه ما نباشد ما هلاک می شویم مانند ما بجا شما ای معبود ما بجا هستی ما که هستیم نوحیب ما و مستعان ما هستی این گفته هارا تا روز قیامت میگویند و حالشان همین است پس از آن خداوند تعالی با آدم وحی کرد که سرت بلند کن و با آنها نظر کن آدم سرش را بطرف آسمان بلند و بملائکها نگاه کرد و دید که همه در اطراف عرش رقص میکنند جبرائیل رئیس و میکائیل خواننده شان هست آن دم که آنها را دید خوف و ناله اش ساکن شد و در تفسیر کلام خدای تعالی (فهم فی روضة یحبرون) بسماع تفسیر نمودند در سماع کردن و بوجود آمدن همین اساس مقصد اهل عارفانست این رقص احسان خداست رقص حرام نیست مانند زعم بردن بعض جاهلان از فقراء مبعوضان که زعم حرامی بردند بلکه این احسان برای مردی میشود که خطرهای خودش بداند و در دلش

و سوسها نجنبند و بهیچ متاعی از متاع دنیا التفات نکنند و بغیر از خدا
جلت عظمته مقصود دیگری نباشد و کسی که بچرك و سواس
و یلیدی طبیعترا آلوده باشد محافظه ذکر خدا با ادب کفتار و کردار
مهما امکان ملاحظه باید کرد و در دریای دعوی دروغ غوطه
نزند و ادعای منزلت صوفیه را نکنند نمی دانند که خدای بپند
و غیور است و باین مقدار کفتار کفایت کردیم (ای بزرگان)
در همه آداب خودتان ظاهر و باطن با شریعت باشید و هر کسی که
ظاهر و باطنش با شریعت باشد خدا حظ و نصیب او است و کسی که
خدا حظ و نصیب او باشد آن ذات از اهل مقام صدق و در نزد
ملیک مقتدر خواهد شد (ای بزرگان) از شما فقها و هم علما
هست و شما مجلس و عظ و درس دارید و میخوانید و ذکر و احکام
شرعیه را بر مردمان تعلیم میکنید شما مانند الله نباشید آرد نرم
و خوب را بیرون بکنید و برای نفس خود در شتر ایگذارید شما
همین طور هسنید که حکمت را از دهن خودتان بیرون میکنید
و غل و غسشترا دردلهای خودتان میکذارید خدا! کسیرا رت
داشته باشد عیب نفس خود سرا با و نشان میدهد خدا اگر دوست
بنده باشد در دل او مرحمت و شفقترا می اندازد و شیئا و تراعات
دست او می سازد و بدلش رأفت و بنفسش سماحت دهد و عیب
نفس خدشرا می بیند و بنفسش انقدر كوچك مینماید که آرا بهیچ
چیزی حساب نخواهد کرد عارف آنست که وقتی مردمان
سرور می شوند بی یاس او محزون باشد و سرورش کم و کریه اش

در از و مطلوبش محبوب خود باشد و هم و غمش کنانه و عیبهای
خود باشد

الناس فی العید قد سرو و قد فرحوا
و ما سررت به و الواحد الصمد

لما تیقنت انی لا اعا ینکم
اغضت عینی ولم انظر الی احد

من نفس خود مرابطوری صرف کردم که هیچ طریق نکذاشتم
الا که سلوکش کردم و فهمیدم که صحت طریق بصدق نیت
و مجاهده میشود و هیچ راهی نزد تکبیر و اضحتر و خوبتر از عمل
کردن بشریعت محمدیه راه دیگر ندیدم و هم و بغیر از تخلیق باخلاق
اهل ذلت و انکسار و حیرت و اقتقار دیگر رهی نیافتم صدیق
اکبر سید ابو بکر رضی الله عنه میگفت جد برای آن خدای که
و صولش بغیر از عجز نخواهد شد و از درك ادراکش عاجز بودن
عین ادراك اوست روایت شده خدای تعالی بموسی علیه السلام
گفت یا موسی چیزی برای من ببار که در خزینه ام نباشد گفت
یا ربی شما رب العالمین هستی خزینه شما چه نقصانی دارد گفت
یا موسی بدان خزینهای من پراز کبریا و عزو جلال و جبر و نیست
ولی ذلت و انکسار و مسکنت را برای من بیار زیرا دلهای

کسانیکه برای من شکسته باشد من در نزد آنان هستم یا موسی
از انکسار بزرگتر بجیزی هیچ قریبی بمن تقرب نکرده است
(ای بزرگان) از ترسیدن محاسبه نفس پیدا و از محاسبه مراقبه
میشود و از مراقبه دوام مشغولی بخدا حاصل و میسر کرده ددر
زمان ما غبطه زیادتر بان مؤمنی میشود که زمان خود شرا بفهمد
و زبانشرا محافظه بکنند و بشأن خودش ملازمت دارد و از صالحان
باشد بسید خود عبدالملک الخرنوتی قدس الله سره گفتم وصیتی
بمن کن او بمن گفت یا اجد کسی بما سوا ملتفت باشد واصل
نمیشود و در اعتقادش شك داشته باشد نجاتی نمی یابد و کسی
نقصانی نفس خود شرا نداند همه اوقات او نقصانست يك سال
این وصیت شیخ را در نفس خودم محافظه می کردم هیچ خطره
از خاطر م خطور نمیکرد الا که ان نصیحت را تذکرمی کردم هماندم
آن خطره از من زائل میشد پس ازان سال دیگر زیارتش کردم
وقتی بیرون شدن باو گفتم ای بزرگ من نصیحتم کن پس بمن
گفت ای اجد در طبیها علت و در اولیا جهالت بودن و با حبا
جفا کردن خیلی قبیح است از نزدش بیرون شدم يك سال او را
در نفس خود محافظه کردم و بنصیحتش منتفع شدم مرد عالم
و عارف بسبب مراقبه و بترسیدن از خدا برای نفس خودش
بزرگ سیاستی دارد وقتی که اراده سخنی بکنند پیش از گفتن
ملاحظه میکند اگر صلاح کارش دران باشد حرفی میزند و الا
دهنش محکم می گیرد چونکه در این مسئله روایتها آمده است

لسانك اسدك ان حرسه حرسك وان اطلقته رفسك) كلام
 يارف ژنك ميبرد سكوتش دنائت را ازان دور ميكند براي
 هلس امر بمعروف ونهي ازمنكري خواهد كرد خدا فرموده
 است (لاخير في كثير من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف
 او اصلاح بين الناس) كسي را معرفت خدا زياده باشد ادبش
 با خدا زيادتر است و كسي بنده نزيديك باشد خيلي از خدا مي ترسد
 فاضى مقرى امام صالح سيد من على ابو الفضل الواسطى بمن
 خبر داد خبرش باسندى كه بخطيب بغدادى رسیده و ازان بسلسله
 اش تا (ابى الجارود العباس) رسیده شده كه جابر بن عبدالله
 رضى الله عنه و عنهم اجمعين گفت حديثى در حق قصاص بمن
 رسيد صاحب آن حديث در مصر بود اشترى خريدم و بارى
 باوبستم پس يك ماه راه رقم ناوارد مصر شدم اورا بمن نشانز
 دادند ديدم كه در خانه اش بند كرده در رازدم يك عبد سياه بيروز
 شد كفتم فلان در اينجاست خاموش شد و رفت و بسيد خودش
 گفت پيش در اعرابى شمارا مى طلبد گفت برو ازو سؤال كر
 تو كيستى پس ازان آمد و گفتش من جابر بن عبدالله صاحب
 رسول الله صلى الله عليه وسلم هستم پس جابر بيرون شد بم
 مرحبا كرد و دستم بكرفت پس گفت از كجا آيا از عراق مى آي
 كفتش بلى از عراق مى آيم يك حديث قصاص بمن رسیده نم
 دانم كه اين حديث از كه مانده در حفظ شما هست گفت بلى د
 حفظم هست گفت از رسول الله صلى الله عليه شنيدم مى كف

(ان الله يبعثكم يوم القيامة حفاة عراة غرلا وهو عز وجل قائم على عرشه له بصوت رفيع غير فضيع يسمع كما يسمع القريب يقول انا الديان لا ظلم عندي وعزتي وجلالي لا يحاوزني اليوم ظلم ظالم ولو بلطمة بكف ولو ضربة يد على يد ولا تقتصن للجماة من القرناء ولا سئلن الحجر لم نكب الحجر ولا سئلن العود لم خرس صاحبه في ذلك انزل على يعنى في كتابي وتضع الموازين القسط ليوم القيمة فلا تظلم نفس شيئا) پس ازان رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت (ان اخوف ما اخاف على امتي من بعدى عمل قوم لوط الا فليرتقب امتي العذاب اذ كافأ الرجال بالرجال والنساء بالنساء) ابن حديث اظهار عدالتى خدا بطورى اثبات کرده حتى حيوان و جاد را كه مكلف نيستند از عدالتش قصاص فرموده و در لواط مردمان و محققه زنان و عيذرا اثبات کرده علم مكتوم نميشود و حق گفته خواهد شد جانم فدای قبر مبارك شارع باشد كه تمامى منفعت و مضرت را براى ما بيان فرموده است هر كه ايمان بآن آورده و تابع امرش شده نجاتى يافته و هلاك براى كسيست كه مخالفت او بكنند پيغمبر چه طور مأمور شده همين طور بماتبليغ كرد و هيج حجت مابرا و نمانده پيغمبر صلى الله عليه وسلم صاحب حجت قائم ايست بر همه مكلف و بواسطه او محبت خدا بر مخلوقاتش قائم و ثابت شده است و باين طور سبحانه و تعالى فرموده (وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا) (و كفى بالله وكفى بالله نصيراً) (اى بزرگان) كسى خدا را دوست داشته باشد بنفس

خودش تواضع را تعلیم میکند و عیال را از خود قطع خواهد کرد و بر همه حال خودش خدا را اختیار کرده و بند کرش مشغول میشود و در ماسه و سوی رغبت نمیکند نفس خود را ترک کرده و بحقایق اسرارش بعبادت خدا قایل خواهد شد و از تواضع منبرها و سریرها را از خود دور می اندازد اگر چه در این خصوص بد طولی داشته باشد از همه اینها گذشته خواهد شد مانند آنکسی که در حقش گفته شده .

ترك المنابر والسرير تواضعاً
وله منابر لو يشا و سرير

و لنيره يجبي الخراج وانما
يجبي اليه محامد واجور

(ای یزکان) حق بنده کی انست که از غیر سید خودش بالکلیه منقطع باشد بنده کی انست که کلی و جزئی را ترک باید کرد بنده کی انست که از طلب هر مزیتی اراده خود را بگذارد بنده کی انست که بر سر برادران خود ترفعی نکند و بلندى نفس خود را بیند بنده کی استادش در حدود طینت آدمیه ایست بنده کی انست که در زیر مجراهای قدرت ربانیه در خوف خشیت باشد هیچ بنده بنده کامل نمیشود تا که بمرتبۀ احدیث و اصل گردد و بالکلیه از عبودیت

فاسوی خلاص یافته باشد (ای بز رکان) مراد فقه عمل خود را اتخاذ مکنید و رواق مرا حرم و پس از مردن قبر مرا صنم مسازید دعا از خدا کردم که مراد دنیا تنها بکنند تا که جمعیت حاصل گردد وقتی که از دنیای دنیه مفارقت کردم بلکه باین مطلب واصل شوم اگر با خدا جمعیت حاصل گردد همه سهل است و اگر وصل خدا میسر باشد همه آسانست هر چه خاکست خاک میشود خدا سبحانه و تعالی و حق او بر شما لازمست او را بگریه هیچ کسی را ضرر و منفعت و وصل و قطع و فرق و جمع و عطا و منع میسر نمیشود الا که اینها همه از خدا است و سائط و وسیلهای خدا انکار نخواهد شد اصل ماده بزرگ کلمه است که میگوید و بآن کلمه واصل میشوید آن کلمه (آمنت بالله) ایمان بخدا آوردنست وقتی که بخدا کمال ایمان آوردی و بکلام و رسولش و همه چیزنی که رسول آورده باشد صلی الله علیه و سلم ایمان آورده میشوی و بکلام خدای تعالی (و ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا) عمل کرده باشید و سائط و وسیلهای که بخدا رهنمای میکنند تعظیم کردی و نوحید خدرا بجا رسانیدی .

و باشك چشمت بر در که خدا ایستادی و بذلت و خضوع خاک را بوسیدی و مقام رجوع را فهمیدی و آنچه لایق مقامات ملاقاتست مهیا ساختی و در جمیع عملهای خود اخلاص کردی پس شما اخلاص خالص کشتی و پس از آن مستحق مراتب میشوی و از ابر مواهب خدا انوقت بر تو بارش میبارد و عواید کر مرا بر تو رجوع

خواهد کرد و سفره‌های نعمرا برای شما کشیده خواهد شد و برای معرفت خلق شبکه عرفان شما منشور می‌گردد حتی هیچ فضیلتی دیگر نمی‌ماند که مگر بهمه نائل و باذن خداوند بدعوت نیابت ظاهر و باطن و اصل می‌شوی (ای بزرگان) حال و شان فقهاء و علمارا تعظیم بکنید مانند تعظیم شأن اولیا و عرفا زیرا طریق یکیست علما وارث ظاهر شریعت هستند و حامل احکام و تعلیم کنندهٔ مرد مانند واصلان خدا بسبب علما واصل میشوند زیرا سعی و عمل کردن برطریقی که مغا بر شرع باشد فائده ندارد اگر عابدی پنج صد سال بطریق غیر شریعت عبادت خدا بکند عبادتش بخودش راجع و کناهش بر او است روز قیامت وزن و قیمتی ندارد دو رکعت نمازی کسی که در دین خود عالم باشد از دو هزار رکعت نمازی فقیری که در دین خود جاهل باشد در نزد خدا آن دو رکعت افضل و بهتر است حسن ظن در حق جمیع علما بر شما لازمست امامتقیانی از علمای عاملین که خدا بآنان تعلیم فرموده بحقیقت آنان اولیا هستند حرمت آنها در نزد شما محفوظ باید شد علیه الصلوة والسلام فرموده است (من عمل بما یعلم ورثه الله بعلم ما لم یعلم) و گفته است صلی الله علیه وسلم (العلماء ورثة الانبیاء) الحدیث آنان مردمان بزرگ و اشراف مخلوقات و دلالت کنندهٔ راه حق هستند مانند بعض متصوفه مگویند ما اهل باطل و آنان اهل ظاهر هستند دین هر دورا جمع کرده باطنش خلاصهٔ ظاهر است و ظاهرش ظرف باطنست اگر ظاهر نباشد باطن نیست

و اگر ظاهر نباشد باطن صحیح و ثابت نیست. و د دل بی بدن قائم نخواهد شد بلکه بدن اگر نباشد دل فاسد میشود دل نور بدنست آن علمی که بعض صوفیه آنرا بعلم باطن نام نهاده است عبارت از اصلاح دلست اولاً باعضای ظاهر عمل و بدل تصدیق کردندست هر زمانی که دل شما حسن نیت و پاکی اعتقادی داشته باشد ولی کشتن مردم و دزدی و زنا کردن و شراب خوردن و دروغ گفتن و تکبر کردن و سخنهای درشت گفتنی داشته باشد چه فائده از حسن نیت شما و از طهارت دل شما چه سود و وقتی که ظاهراً عبادت خدا کردی و روزه گرفتی و عفت و صداقت و تواضع نمودی ولی در باطن دل شما ریا و فساد داشته باشد ازین عملی که کردی چه فائده بشما می رسد پس وقتی که معین شد باطن خلاصه ظاهر و ظاهر ظرف باطن است هیچ فرقی در بین این هر دو نخواهد شد و یکی از دیگری استغنا حاصل نخواهد یافت آن وقت اگر شما بگوئید ما اهل ظاهر هستیم مانند آنست که بگوئید اهل باطن هستیم وقتی که گفتی ما اهل ظاهر شریعت هستیم آندم باطن حقیقتاً ذکر کردی کدام حالت باطنیه صوفیه هست که ظاهر شریعت بعلمش امر نکرده باشد و کدام حالت ظاهره هست که ظاهر شریعت باصلاح باطنش امر نقرموده است در بین ظاهر و باطن فرق و تفریق مکنید زیرا این بدعت بیهوده است و حقوق علما و فقهائرا ترك مکنید زیرا ترك حقوق جهل و حاققتست حلاوت علما گرفتن و تلخی علما ابطال کردن نمیشود زیرا این

حلاوت بی تلخی فائده نمی بخشد زیرا ابن تلخی حلاوت ابدیه را نتیجه می دهد (انالانفیع اجر من احسن عملا) نص کلام قدیم بر مکافات اعمال شما شهادت میکند اخلاص اینست که عمل شما مخصوص خدا باشد و برای دنیا و آخرت نباشد و هم حسن ظن بخدا سبحانه و تعالی در همه حالی از احوال و در همه عملی از عملها و در هر سخنی از سخنها داشته باشد اینها همه بایمان آوردن و بامرش امتثال کردن و بطلب رضای خدا بودن حاصل و میسر گردد (ای بزرگان) می گویند حارث گفت و ابوینید گفت و حلاج گفت این چه حال نیست پیش از این حرفها بگویند شافعی گفت و مالکی گفت و احمد گفت و نعمان گفت و پس از آن بحرفهای دیگر منتفع باشید حرفهای حارث و ابوینید زیادی و نقصانی نمی آرد حرفهای شافعی و مالک بهترین نجات دهنده و نزدیکترین طریقهها است احکام شریعت را بعلم و عمل محکم بکنید پس از آن همت را بمسائل مشککه احکام علم و علما باند سازید مجلس علمی از عبادتی هفتاد ساله بهتر است یعنی از عبادت نافله و از عبادت مردم بی علم باشد (هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون) (ام اهل نستوی الظلمات والنور) شیخان طریقت و فارسان میدان حقیقت بشما میگویند که دامنی علمارا بگرید من ابشما نمی گویم فلسفه بخوانید و فیلسوف باشید لکن میگویم که شریعترا بدانید خدا با کسی اراده خیری داشته باشد او را عالم دینی می سازد خدا ولی جاهل را اتخاذ نفرموده اگر جاهل را بولی اتخاذ

فرموده باشد عالمش می کند هر کسی ولی باشد در شریعت دین خودش جاهل نخواهد شد او میداند که چه طور نماز و روزه و زکات و حج را بجا می آرد و چه طور ذکر خدا میکند و علم معامله با خدا یقین کرده میداند مانند این مردم اگر چه اعی باشد عالمست باو جاهل نخواهند گفت مگر که او علم مقصود را نداند علم بدیع و بیان و ادبیاتی که مراد شعر است و فن جدل و مناظره اینها علم نیستند بلکه مختصر بگوئیم علم جبر نیست که خدا باو امرونی فرموده است علمی که جامع و تمام باشد علم تفسیر و حدیث و شریعتست فنون لفظیه و قواعد نظریه که واضع آنها وضع کرده و نامش علم نهاده آنها فنونی هستند که گفتند جبر را دانستن علم و ندانستنش جهل است کوشهای خودتان از علم وحدت و از فلسفه و از دیگر علمی مانند اینها که باشد کثر بسازید زیرا این علما بطرف آتش جای لغزیدن پایا است خدا ما و شما را حافظ باشد ظاهر را محافظ بکنند اعی خدا یا مانند ایمان پیرزنها ایمانی میخواهیم (قل الله ثم درهم فی خوضهم یلعبون) با علما قطع صله مکنید و با آنها بنشینید از آنان علمی بیاموزید مگویید فلان عامل نیست از علم او چیزی بگریید و عمل بکنید او را با عملش بخدا و ابگذارید اولیا رضی الله عنهم حکمترا اخذ میکنند و از کدام زبانی ظاهر شده و بکدام سنی نوشته شده و بواسطه کدام کافری و اصل شده است مبالغاتی نمی کنند و در خلق زمین و آسمان تفکر می کنند (ربنا ما خلقت هذا باطلا) می گویند اولیا پلهای

مخلوقست انانکه برآن پلها موفق هستند بطرف خدا عبور میکنند و خدا بحضرت خودش آنانرا نزدیک می سازد و در چشم بهم زدن دلهای آنان ازخود محبوب نخواهد کرد و فراقرا ازما بین بیرون کرده اند و براسرار طلسم کتم را اقامت کرده شبها قائم و روزها صائم هستند و در بعض اولیا فکر و دیدگری ذکر غلبه کرده است و بعض اولیا کارهای متفرقه درخود شان جمع کرده اند (رجال لانهیم تجارة ولا یبع عن ذکر الله) یک وصیت مهمه بشما میکنم که پس ازعلم واجبات دینه باولیا صحبت بکنید زیرا آنان تریاق مجرب هستند همهء رأس المبال در نزد آنها است صدق و صفا ذوق و فاهم در نزد آنان هست و از دنیا و قیامت مجرد شدن و تجردی بخدا کردن هم در نزد آنان هست این خصلتها بخواندن درس و در مجلسها بودن حاصل و میسر نخواهد شد مگر بصحبت شیخ عارفی باشد و حال و قال را جامع شده و بکفتارش رهنمای بکند و بحال خودش بر خیزد (اولئک الذین هداهم الله فبهدهم اقده) حالت شیخ خواه در کمال خواه در نقصانی باشد بطناً بعد بطن در اتباع و مریدش ظاهر و هویدا گردد اگر کمال حالت داشته باشد حال اتباع کاملش عالی میشود و حال اتباع ناقص زائد نرود و اگر حالت نقص داشته حال مرید کامل ناقص و حال ناقص بالکله زایل خواهد شد مگر که خدای کریم احسان بکند آنوقت احوال را تأثیر نمیشود اثری که باعث نقصانی

کل اتباع شما بوده و یا خود بالکلیه سبب رفتن حال ناقصان باشد
ازو احتراز باید کرد آثار مردان پس از مردن ظاهر خواهد
شد مردان کفنه اند

(ان آثار ناتدل علیہا فانظروا بعدنا الی الآثار)

آثار ذلت و انکسار و ازدعوی مجرد بودن و از تکبر بیرون شدن
و بدرگاه مولا تذلل نمودن و فقرا و علمارا دوست داشتن و بموافقت
قضا و قدر بخدا تسلیم شدن و تمسک بشریعت رسول خدا
صلی الله علیه و سلم بجا آوردن یعنی این آثار را پس از خود تان
بگذارید و بزمان مغرور مشوید زیرا این در نزد عارف چیزی
نیست مگر آنکه که وقت را بطاعت صرف بکنند و آرزوی دلش را
ازان بگیرد بلی آنوقت لایق عزه شدنست (من سن سنة حسنة
فله اجرها و اجر من عمل بها الی يوم القيمة و من سن سنة سيئة فعليه
وزرها و وز من عمل بها الی يوم القيامة) از قوم سلیمان علیه السلام
احدی نماند ملکش رفت و شریعتش منسوخ شد و پیغمبر ما علیه
افضل الصلاة والسلام شأنش رفت و شریعتش باذن خدا منسوخ
نخواهد شد (ان الله لا یخلف الميعاد) وصف خدای ملک دیان
منازعه و وصف سلیمان کرده و بآیت (لمن الملك اليوم لله الواحد
القهار) ملکش محو و برباد شده و وصف پیغمبر صلی الله علیه
و سلم وقتی که نبده کی بود و وصف ربوبیت او را اعانه کرد ذکرش

دائم و امرش عالی کشت (واللّٰه بهمنک من الناس) شما می بینید که پادشاهان بازریت و حواشی همه رفتند و آثار شان منقلب شد . و رعیه بر حال خود شان باقیست صفت ربو بیت پیادشاهان منازعه کرده زیرا مالکیترا دیدند بنابراین زائل شدند اما رعیت صفت ربو بیت انانرا محافظه کرده زیرا آنها محقق در منزلت مملو کیت بودند لهذا دائم باقی شدند

سید من شیخ منصور گفته است صحیفهٔ حال شیخ مریدانست شمه از حال و اخلاق شیخ بهرکاری که داشته باشد باید در مریدان باشد مگر زمانی که حالی سماوی بران مرید غلبه بکند و باو مختص باشد بعض مقام مریدی ازین سبب از شیخش بالاتر میشود این فضیلتیست از خدا بهر کسی که میخواهد و میدهد و در مریدان حلاج محبت کفتن و وحدت و در اتباع ابی یزید رحمه الله محبت اغماض و سخنهای نازک کفتن و در اصحاب جنید رضی الله عنه محبت جمع کردن طریقت و شریعت و در مریدان (السلما باذی) محبت چیزهای بلندی بر آن منزلت بوده است و در اصحاب سیدما شیخ ابی الفضل محبت وحدت خدائی و ذات نمودن برای خدا و برای خلق خدا همه اینها در اصحابشان می بینی و در بعضی بعکس این قاعده هم میشود ولیکن این عکس باختصاص خدا خواهد شد (یختص بر حجه من یشاء) معروف کرخی و داود طائی و حسن بصری و مریدانی که بصحبت طائفه صوفیه ادب

آموخذ رضی الله عنهم اسباب سیر را بدو کلمه اختصار کرده اند یکی تمسک بشریعت و دیگری تنها طلب حق کردنست (ای برادر من) این شریعت در پیش شما است . بین پیغمبر شما علیه افضل الصلوات والتسلیمات چه طور بوده و چه گفته و اخلاقش بامردمان خوب و بد چه طور بوده است شما مانند عملش عمل کن و مثل سخن او سخن بگو و بخلقش صلی علیه وسلم متخلق باش اگر نمیدانی از علما سؤال کن (فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون) طایفه صوفیه تحدیث نعمت خدا را کردند اما برای اقرار کردن نعمت منعم و برای شکر نعمت و ترغیب دادن مردمان بر عملها تا که این برکت بر ایشان میسر گردد خدا فرموده است (والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا) تحدیث نعمت کنند ، میگوید خدا مرا بر این چیز غالب کرد و این چیز را بمن تعلیم فرمود و خدا مرا این خیر و برکت راهبه کرد ولیکن او نمیگوید من از شما خوبتر و بذرکت و شریفتر هستم این حرفها دعوا ایست که از رعونت نفس پیدا میشود و زبان مردم احق باینها ناطق خواهد شد آنجیزی که ما را بر تو بهتر کرده و بذرکت و مشرقتر ساخته نماز و روزه و عبادتها است چیز دیگر نیست (لایامن مکر الله الا القوم الخاسرون) اگر کلام خداوند تعالی (اشکروا لی ولا تکفرون) نمی شد مردم عاقل دهن خود را میدوخت (ای برادر من) پدیرت آدم علیه السلام که صفوت اولی است باو فخر میکنی اکثر فرزندان او کافر شدند و هم چنین اغلب اولاد

انبیا و مرسلین هم کافر بودند بعلم خود فخر می‌کنی شیطان همه مسائل مشمکه را حل کرده و صحیفهای موجود اثرا همه خوانده و حل نموده و بمال خود فخر می‌کنی قارون بمال خودش هلاک شد و بملک خود فخر می‌کنی ملک فرعون از طرف خدا چیزی برای او حاصل نکرد ابراهیم علیه السلام پس از مجرد شدن و بخدا رجوع نمودن هلاک نشد و موسی علیه السلام پس از فرش کردن ذلت در پیش خالفش ذلیل نشد و شان یونس علیه السلام پس از النجا کردن بصدق سخن (لا اله الا انت سبحانک) ضایع نشد و یوسف علیه السلام پس از تسلیم شدنش بقضای خدا و با اعتماد کردنش بخدا خائب نشد پیغمبران و رسل و صدیقان و صالحان همین طور هستند (لا تبدیل لکلمات الله) (ای برادر من) تو بجاهستی و در کدام جای در حیرت ماندی و در میدانهای هجران در صحرای و همت سرکردان ماندی خدا را طلب کن خدا را بر شما از تو حریصتر هستم قسم بخدا اگر از خدا منقطع شوی از خذلان شما می‌ترسم ای خدایا از قطعی که پس از وصل میشود خود مرا بشما می‌سپارم (ای برادر من) وقتی که منقطع شدی و در آن حال و صلراکن بردی پس از من چیزی نخواه و وقتی که خودت عالم شمردی بانیکه خیلی جهل داشتی تحقیق از شما همه خوبیها گذشته خواهد شد و صوفیه از شما سبقت نمود و لو مهاب شما شامل کشت من نمی‌گویم از اسباب منقطع شوید و از تجارت و صنعت دور باشید لیکن می‌گویم که از غفلت

و ازین حرامها منقطع باید شد من بشما نمی گویم اهل و عیال را ترك بکنید لباس میو شائید و لیکن بشما می گویم بواسطه اهل و عیال از خدا غافل مشوید و بلباس تکبر بر فقرا مکنید من میگویم آن زینتی که لازم نیست آن زینت اظهار مکنید زیرا دل فقرا ازین منکسر خواهد شد و از عجب و غفلت شما می رسم من می گویم لباس خود نان پاك بکنید (فل من حرم ذینة الله التي اخرج لعباده و الطیبات من الرزق) من می گویم دلهای خود را پاك بکنید این پاکی از پاکی لباس بهتر است خدا بلباس شما نگاهی نمی کند ولیکن بدلهای شما نظر خواهد کرد مانند این گفتار سید علیه افضل الصلوات و التسلیمان گفته است (حاربوا الشیطان ببعضکم بنصيحة بعضکم بخلق بعضکم بحال بعضکم بقال بعضکم) خدا فرموده است (و تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان) و خدای تعالی فرموده است (الذین یقاتلون صفا کانهم بنیان مرصوص) و باشیطان و نفس وعد و خدارا صوفیان مقاتله میکنند مقاتله شیطان برای آنست که از خدا منقطع نشوند و مقاتله نفس برای آنست که بشهوتهای دنیه مشغول و از عبادت خدا غافل نشوند و مقاتله عدو خدا برای آنست که کلمه الله را بلند و علم رهنمای بخدا منشور گردد (اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون) شأن علما تعظیم بکنید بطوری که واجبات علما بجایش برساند زیرا علم درك حقایف اشیا است خواه سماعی خواه عقلی باشد حق

ایمانرا که بزبان اقرار نمودن و بدل اعتقاد گردنست بجا برسانید و حکم اسلامی که متابعت شریعت و ازطبیعت اعراض نمودنست آنرا لازم بشوید معرفتاً تحقیق بکنید آنهم معرفت وحدانیت خدا است نیت را تطهیر بکنید آنهم خطره ایست دردل و بغیر ازخدا کسی بآن اطلاع ندارد اورا تطهیر بکنید ادبرا محکم بکنید آنهم چیز را درجای خودش نهادنست آنرا محکم بسازید و عظه‌ای که برای ارشاد اصحاب غفلتهاست آنرا مختصر بکنید و نصیحتی که بر محافظه راه دهد مطلع شدنست اورا بلاغت بجا برسانید و محبتی که نسیان ماعدای محبوبست بصدافت عمل بیارید و ادبی در دعا آنهم رفع حاجات باعلای مقام درجاست اکمال بکنید و علامات تصوفی که ترك اختیار است محکم بسازید و راه عبودیت که ترك دنیا و ا گذاشتن ازدعوی و برداشتن بلوی و محبت مولا است اتقان بکنید و راه نزدیکی از همه ما سوی الله بسط خواهی کرد و صدقی که موافقت ظاهر و باطنست در آن ثابت شوید و نعمت عافیتی که اونفس بی بلا و رزق بی اذیت و بی ریا عمل گردنست قدرش را تعظیم بکنید و استقامتی که هیچ چیزی برخدا اختیار نمودنست در نزد حدودش بایستید و حلالی که خورنده اش در دنیا ضامن و در قیامت مؤاخذه نمی شود آنرا تحریر بکنید و طریق طاعتی که در گفتار و کردار و در همه احوال طلب رضای خداست آنرا محکم بسازید و "عروه صبری که دل را بحکم خدا هشیار گردنست اورا بگیری و عزلت و خلوتی که از مردمان

دور شدن و ترك طمع و بدل از اختلاط مردمان هجرت نمودنست
 دلرا از اینها تطهیر بکنید اگر چه خودش درین مرمانست ولی
 از خود خودشرا تطهیر باید کرد (متنبه شوید) ولی کسیست که
 رویشرا از نفس و شیطان و دنیا و هوی بر گرداند و روی و دلش
 بطرف مولا بگرداند و از دنیا و قیامت اعراض بکند و چیزی بغیر
 خدای تعالی طلب نکند قانع کسیست بقسمت راضی و بلقمه اکتفا
 خواهد کرد شمارا از بعض اوصاف و خصلت تحزیر خواهم کرد
 احتراز بکنید احتراز از متصف بودن بچیزی از آن اوصافی که
 میگویم زیرا آنها سم هائلست و بتقوای خداوند و بدور شدن از آن
 خصلتهای که ذکر خواهم کرد شمارا وصیت می کنم یکی از آن
 اوصاف حسد است که اراده زوال نعمت محسود است و دیگری
 کبر است که نفس خود را از غیرش بهتر دیدن است و دیگری دروغست که
 برخلاف واقع سخنی اختراع کردن و گفتار بدی که از منفعت عاری
 باشد و دیگر غیبتیست که بیان بدیهای بشریه ایست و دیگری
 حرصیست که از دنیا سیر نشدنست و دیگری غضبیست که برای
 انتقام جوش کردن خونست و دیگری ریاست که بدیدن اغیار
 خشنود شدنست و دیگر ظلمست که بآرزوی نفس خودش متابعت
 کردنست من بشما می گویم که دائما در بین خوف و رجا باشد
 خوف اتیست که بسبب گناهش بدل از خدا ترسیدنست
 رجا اتیست که بحسن وعید خدا دل مردم ساکن باشد و تصفیة
 روح بریاضتی میسر می شود آن هم تبدیل کردن حالت بدی بحالت

خو یاست دین عبارت از امر بمعروف و از منکر نهی کردندست (ان الدین عندالله الاسلام) هرکسی که امر بمعروف و نهی از منکر ی*بکند انکس در زمین خلیفه خدا و خلیفه پیغمبر خدا و خلیفه کتاب خداست صادق و مصدوق علیه افضل الصلاة والسلام باین طور بما خبر داد و علی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که افضل جهاد امر بمعروف و از منکر و از شأن فاسقان نهی کردندست و برای خدا غضب کردن و فی سبیل الله غذار خواستن و بغیر از اسلام دین دیگر اختیار نکردندست خدا او را مغفرت یکند مانند مردمان اهل سنتی که در حدود خدای تعالی مدهائنه بکند و در آن حدود بافتد مثل قومی هستند که در سفینه باشند بعضشان در طبقه زیر و دیگری در بالای سفینه باشد مردی برخیزد بدستش آلت سورا کردن داشته باشد و زیر سفینه را سوراخ بکند مردمان بیایند و بگویندش این چه کاریست میکنی پس درجوا بشان بگوید آبرامی خواهم اگر آن مرد را بگیرند و منعش بکنند او را و نفس خودشان را نجات داده شوند و اگر آن مرد را بحال خودش گذاشته باشند مرد او نفس خودشان را در هلاک انداخته شوند در حدیث آمده است (ما من قوم عملوا بالمعاص و فهم من یقدر ان ینکر علیهم فلم یفعل الا اوشک ان یعمهم الله بعذاب من عنده) سفیان ثوی رضی الله عنه میگفت کسی در نزد همسایه اش دوست و در نزد اخوانش محمود باشد بدانید آن مرد مدهائست بلی اگر کسی منکر را مشاهده بکند انکار نکرده سکوت بکند آن مرد در آن

منکر شریکست کوش کننده غیبت شریک غیبت است و همه معاصی که شریعت آنها را تنبیه کرده است این قاعده در آنها جاریست متنبه باشید هر کسی که اختلاط مردمان میکند اگر چه در نفس خودش متقی باشد کناهش خیلی میشود مگر کسی که مداهنه را ترك بکند و در امر خدا از لومه هیچ کسی پروا نداشته باشد حسبۀ الله مجرد برای خدا مشغول انکار باشد و منع بکند آنکس مداهن نیست و اصل حسبۀ الله که شرعی باشد دو چیز است یکی بلطف و دیگر بملایمت و عطف کردنست ابتدای و عطف باید بطریق ملایمت نه بطریق کبر و ترفع باشد زیرا این طور و عطف کردن سبب محکم کردنی خواهش نفس و باعث مناکره کنهکاران و سبب ازیت خواهد کردید اگر و اعظ درشت و بدخلق باشد از حاققتش راه و عطف رانمی یابد و منع مکروهی نخواهد کرد غضب را برای نفس خودش و انکار را برای خدا عز و جل ترك خواهد کرد و بشفای غرض نفس خودش از موعوظ مشغول میشود لهذا و اعظ عاصی میشود در حدیث آمده است (لا یأمر بالمعروف و لا ینهی عن المنکر الا رفیق فیما بامر به رفیق فیما ینهی عنه حکیم فیما یامر به حکیم فیما ینهی عنه) بمارسید که یکی از واعظان بمأمون عباسی رحمه الله و عطف میکرد اما و عطفی بدرشتی و عنف و تکبر بود پس مأمون گفت ای مردم بملایمت و عطف کن خدا کسی از شما بهتر بر کسی از من بدتر فرستاده است و بملایمت امر فرموده و گفت فقولاله قولاً لیناً لعله یتذکر او بخشی) (ای بدرکان)

من بشما میگویم خدا مرا احسان کرده آنچه من بشما امر و ترغیب میکنم بانها متصف شده ام ولیکن خوبی آنست که ابن شزطرا از واعظ و ناصح طلب مکنید و باین خصلت بلکه شیطان بر شما ظفر پیابد میگوید امر بمعروف مکن تا که بهمه عمل نکنی و نهی منکری مکن تا که از همه پرهیز نکنی این سخن در حسبه الله را می بندد کیست آنکسی که از کنه معصوم باشد امر بمعروف بکنید اگر چه بهمه آن عمل نکرده باشید و نهی منکر را بجا برسانید اگر چه از همه اجتناب نکردید باین طور پیغمبر ما علیه اکرم و افضل صلاة الله و سلامه فرموده من بشما میگویم کلید سعادت ابدیه بتبعیت رسول خدا صل الله علیه و سلم حاصل و میسر میشود و در همه مصادر و مواردش و چگونگی خوردن و آشامیدن و ایستادن و برخاستن و در خواب بودن و سخن گفتن پیغمبر را اقتدا کردن حاصل و تبعیت تمام همه صحیح خواهد شد از بعض ائمه بما رسید که او خربزه را نخورده است زیرا کیفیت خوردن رسول الله صلی الله علیه و سلم برای او نقل نکرده اند لهذا نخورد و بعض ائمه سهوا مسح را اول بیای چپ پوشیده بود لهذا مقدار کنند مرا بکفارت این سهو داده است احتراز ازین سخنی بگوید که بگویند این خصلتها از ان چیزها است که تعلق بعبادت گرفته است انهارا ترك بکنید زیرا ترك کردن اینها دری بزرگ از درهای سعادت را می بندد و اما گفتن ابن سخنی که عبادت را نمی داند بسبب عدم اتباع پیغمبر صلی الله علیه و سلم

در این عبادت عذری بیارد این ممکن نیست مگر این سخن از کفر خفی و یا خود از حق جلی پیدا بشود خدا ما و شما را حفظ بکند (ای بزرگان) بخدا قسم می کنم کان نمی برم بر روی زمین هیچ صاحب عقلی نیست که فرقی خوب و بد را نکند الا که همه اعتقاد می برند و بدل از عانی میکنند که این عبادتی که شریعت حبیب علیه افضل صلوٰه الله و سلامه بوده و آن عادت که بر سر او شده در نزد خالق و مخلوق حالتی مرضیه است و آن هم در نزد خالق آداب مقبوله و در نزد مخلوق حالت محبوبه است و دلها با آن مطمئن میشود و اضطرابش با آن ساکن خواهد شد کدام عقلیست که فرق حالت بیداری از مستی و حال دزد از مرد امین و حال دروغ گو از صادق و حال زانی از عفیف و حال متکبر و متواضع و حال بخیل و سخی و حال ظالم و عادل و حال مبطل و محقق و حال مفتاب و بری از غیبت و حال غدر کننده و رحیم و حال عابد و نائم و حال عاقل و متفکر و حال بر و فاجر و حال کافر و مؤمن از یکدیگر لفهمد یعنی می فهمد (ان فی ذلک لآیات لا ولی الالباب) بخدا بخدا بیاید خالص متابعت باین پیغمبر بزرگ بکنید که برای مارحمة للعالمین آمده و بر مخلوقات حجت و برای موحدین نعمت شده است و از فراموشی مرگ احتراز بکنید زیرا این نتیجه غفلتست غفلت از قلت ذکر و این هم از قلت ایمانست و مادر و اصل اینها جهلست جهل از ضلالت پیدا خواهد شد در بعض کتب آلهیه آمده خداوند (تعالت ذاته) میگوید ای بنی آدم بعائیتی که من دادم بر طاعت

من قوت گرفتی و بتوفیق من فوض مرا ادا کردی و برزقی که
من دادم بر معصیت قوی شدی و پمیشیت من هرچه برای نفس
خود میخواستی آنرا میخواستی بنعمت من برخواستی و نشستی
و برکشای و صباح و شام یرامان من هستی و در فضل من تعیش
و در نعمت من تقلب و بعافیتی که من دادم مسترح شدی و باین همه حال
مارا از یاد خود میبری و غیر مرا یاد میکنی و شکر مرا بجانمی رسانی
ای بنی آدم مَرَك اسرار شمارا کشف میکند و قیامت خیرهای
شما میخواند و عذاب پرده شمارا می دردد هرزمانی کنایه کوچک
میکنی بکوچکی او را نگاه مکن لکن نگاهی بکسی بکن که باو مخالفت
کردی و هر وقتی که برزق اندک مرزوق شدی بکمی آن رزق نگاه
مکن بلکه برزق دهنده را نگاه باید کرد کنایه کوچک را تحقیر مکن
زیرا نمی دانی که بکدام کنایه بمن عصیان کردی و از مکر من امین
میشو زیرا مکر من از رفتار موری بر سر سنجی در شب تاری که
میرود ازان پنهانتر است (ای فرزند آدم) آیا وقتی که بمن عصیان
کردی بسبب ذکر غضب من ازان کنایه بمنشع شدی مانند که من امر
کردم فرض مرا ادا کردی آیا مسکینان را بمال خود ملاحظه نمودی
و کسی که بتوبیدی رسانیده باشد باو احسان کردی و کسی که بتوبیدی
کرده باو خوبی کردی و کسی که بتوظلم کرده باشد آیا او را عفو
نمودی و کسی از شما قطع شده باو وصل کردی و کسی که با شما
خیانت کرده باشد عجباً در حق او منصف شدی و کسی از شما
هجرت کرده باو حرفی زری و فرزند خود را ادب آموختی آیا

همسایه خود را راضی کردی و از علما از امر دین و دنیا سؤال کردی ای بجاعت مردمان من بصورت و محاسن شما و بحسب رنسب شما نگاه می کنم بلکه بدلهای شمامی نکریم و باین خصالی از شما راضی میشوم (ای بزرگان) این چیزهای که گفتیم در روز قیامت معلوم می شود که خدا در کلام قدیم نامش آورده و گفته است (یوم القيمة) (یوم التغابن) (یوم الحاقه) (یوم لا ینطقون) (یوم لا یؤذن لهم فیهتذرون) (یوم الصیحه) (یوم تشیب الولدان) (یوم الرزله) (یوم الفارعه) (یوم ینسف الجبال) (یوم لا تملك نفس لنفس شیئا و الامر یومئذ لله) (ای بزرگان) ما طالمان و عارفان تمشید زیرا در محبتشان اسراری هست که همنشینانرا از حال بحال بیکر میگرداند در حدیثی وارد شده است کسی باهشت اصناف نشنید خدا هشت چیزی در آنکس زیاده خواهد کرد و کسی با ما را نشنید تکبر و قوه دل را خدا در او زیاد میکند و کسی با مردمان تنخا نشنید حرص در دنیا و مافیها حاصل میشود و کسی با فقرا بنشنید هر چه خدای تعالی قسمت کرده است با و راضی خواهد شد و کسی با بچها بنشنید لهو و لعبش زیاده میشود و کسی با زنها بنشنید نادانی شهوتش زیاده کرد و کسی با صالحان بنشنید خدا رغبتش در طاعت زیاده میکند و کسی با علما بنشنید علم و تقواش زیاده کرد و کسی با فاسقان بنشنید کنه اش زیاده و توبه اش تأخیر میکند و هم در حدیث وارد شده بحقی با عاقل باعث زیادی دین دنیا و آخرت میشود و صحبتی احق سبب نقصانی دین و دنیا میشود و حسرت و پشیمانی در وقت

مردن و خسارتی در آخرت خواهد شد (ای بزرگان) سی کس هست شفاعتی میکنند عالم و خادم و فقیر صابر (ای بزرگان) هر چیزی که وارد غیبی و حادث سماوی باشد بدل خوش و فراخی او را بگیری و از خدا راضی بشوید بقدر طاقت خود تان کار مخلوق بجا برسانید زیرا هر کسی کار دنیا را برای برادر مؤمن درست بکند در قیامت هفتاد حاجتش را خدا ادا خواهد فرمود هر عزیز قومی که ذلیل شده مرحتش بکنید و بتنخای قومی که فقیر شده صدقه بسیار باو دهید بسبب این خدا بلارا دفع میکند و اکرام مسافران باید کرد زیرا پیش از مکلف بودن پیغمبر صلی الله علیه وسلم عبادتش همین بود و بامر دمان بخلف خوب معامله بکنید زیرا خلق حسن افضل عملها است میگویند که اگر وسعت مالی نداری مردمان را بوسعت خلق حسن حصه بدهید خوبی همه خوبها حسن خلق است صاحب خلق حسن اگر چه در رخت خوابش خوابیده باشد رتبه مردم روزه دار و شب بیدار را دارد زیرا پس از ادای فرضها افضل آن چیزی که بخدای تعالی نزدیک بکنند حسن خلقت عبادت شما چه فائده میدهد در حالتی که افتخار بکنی کویا برخدا منت کرده ای مسکین خدا از جمله عالم مستغنیست وقتی که عبادت خدا کردی بطوری عبادتی بکن که کویا در در کفش ایستادی در عبادتش برای سلطنت او در خضوع باش و از هیبتش پوست بدنت بهم بزند و از اداء واجباتش عجز خود را اعتراف بکن و از دیدن نفس و عمل خود و چیزهای دیگر مجرد

باش و در که عزت و جلالش را بدست ذلت و افتقاری بزن در انوقت بلکه مقبول میشوی و از سخنهای بد و بی معنی زبان خود را پاک یکن نا کلام شما بحضور مقدس خدا تاحضرت عرش علوی برسد آن عرشی که خدا او را جهت طلب ساخته بطوری که کعبه را در زمین جهت عبودیت کرده است (الیه یصعد الکام الطیب) بآن جهتی که همت مخلوق بآن طرف است و محل نازل شدن امر خداست تا که امر و کرم و لطف خداوند از بالا بیاید و در پیش او هم باخضوع باش خود ترا پست و حقیر بنما و باین معنی اسرار قرآنی افاده واضح نموده است (وفي السماء رزقکم وما تعدون) خداوند (تعالت اسمائه) فرموده (ومن یتق الله یجعل له مخرجاً ویرزقه من حیث یرزق) حازق باش (ای پسر من) حرفهای حضرت بزرگان وقتی که شنیدی آن کلام ظاهر و مغلق است بزرگترین اهل حکمت و بیان و فصیحترین نوع انسان صلی الله علیه و سلم که جامع الکام است کلامش اخص و افصح و اصحتر و کنایه را خوبتر فرموده است وارث و اتباعش همچنین است از من دلتک مشو (ای برادر من) هر چیزی که فکر شما میکرد از دیدن نفس و مال و حسب و نسب و علم و شهر و زن و فرزند و عمل و فتح و کرامت و مزیت شما اینها همه خطره ایست اگر بخشوع و ذلت و جود و شکر و مسکنت را مقابله کردی اینها همه فتوحات میشود و اگر بعزت و کبر و بلندی و غفلت را مقابله نمودی اینها همه قباحت و سوسه و قطع مرحت خواهد

ند اصلاح نفس و شءان خود را تدارك بكن وقتى كه از عبادت
ولا وسيد خود منقطع شدى اين زمينى كه بر سر او عبادت خدا
يكنى بر شما كريبه ميكند كانه از تأسف و محبت شما كلام اين قائلرا
ي كويد

و كنت اظن ان جبسال رضوى
تذول وان و دك لا يزول

ولكن القلوب لها انقلاب
و حالات ابن آدم تستحيل

وقتى كه زمين بر شما ناله بكنند و كار خير شمارا بخواهد شما در چه
حالى هستيد اين شان براى شما باشد خوبتر است نه براى زمين تو باین
مسئله عالم بشوى بهتر است از بعضى برادران مردان زمان بمن
رسيد كه گفته اند

عقدت بباب الدير عقدة زنار
وقات خذوالى من فقيه الحمى ثارى

باين بيت معنى ديكراراده كرده است از اين نوع گفتارها احتراز
بكنيد حسن ظن لازمست باين شيخ بزرگ بايد آنرا بجا برسانيم

ولکن ادب ما بادین و یا حق ایستادن لازم و اهمست مازنار را کره
تمی دهیم و بدر که کایسه نمی رویم و دست و پای عالم را می بوسیم
و علم دین خود را از آن طلب می کنیم اما شیخ مقصد خود را باین
لفظها ستر کرده است کاشی طلب و ستر نکرده بود و بعوض آن این
بیت را گفته شده بود .

حالت بباب الدیر عقده ز نار
و طهرت بالفقه الا لاهی اسراری

و ما الدیر و الذنار الا ضلالة
و ما الشرع الا الباب للوصل بالباری

بلی حالت اهل محبت قلبشرا می گیرد و عقلش مبرود و زبانش
بجرفهای دیوانه و یا کلام مستان و یا خود کسی که خودش جوش
گرفته و یا کسی از خود خبر نداشته میگوید او را باخدای خود
بگذارید اینقدر کفایت شما میکنند و بریسمان شریعت محکم تمسک
بکنید که هر کسی باو تمسک بکند ابد باضلال نخواهد رسید
این کلمات و مانند اینها از شطحاتی که تجاوز از حدت نعمت بیرون
شده است مثل صاحبش مانند کسیست که در بیت خلا خوابیده
و در خوابش دیده که بر تخت سلطنت خوابیده است او پس
از سدا و فهمیدن حاشا البته منحول خواهد شد بخدا بخدا

قسم میدهم بشما نزد حدود شرعیه بایستید شریعت سید و بزرگ
 مابندگان پسنین محکم بکبرید (مالی و الفاظ زید و وهم عمرو و بکر)
 وجه الشریعة اهدی (من سر ذاك و سري) خدا راست گفته
 و شکم برادرت دروغ گفته است (ای برادر من) هر چیزی که
 شما دران هستی اگر حلال نباشد هیچ ثوابی ندارد و اگر مباح
 نباشد شما ازان مسئولی و اگر بحرام خوردن آمدی وقتی که بخدا
 ملاقی میشوی بر شما ایت (ومن يعمل مثقال ذرة شرایره) را
 میخوانند من بشما نمی گویم که راه بر شما تنگست و سیل بارش شمارا
 گرفته و از درگاه کرم مردود شدید نه نه بحق خدای تعالی فردا
 کرم و احسان و لطف و فضل خدا روز قیامت بطوری ظاهر
 میشود که حتی ابلیس و ظلمة کافران بآن کرمها طمع خواهند نمود
 لیکن بشما می گویم که خدای تعالی گناه بخشنده و توبه را قبول
 کننده و شدید العذابست از در توبه بدر که مغفرت نزدیک و عملی که
 باور اضیست نزدیک بشوید و بترك معصیت از در عقاب دور باشید
 مانند بیم عالمی که عظمت و قدرت خدا را فهمیده است در خشیت
 باشید و برسید و مانند رجای کسی که بکرمش و بعموم احسانش
 یقین کرده از خدا در دل خود رجای مخفی بدارید زیرا رجای
 مؤمن بمقدار خوفست حتی خوف و رجارا اگر در ترازوی بکشند
 از یکدیگر زیاده نخواهد شد بر کردیدن و رجوع کردن بطرف
 خدا است هر کس بمرجع خود عودت میکنند و اجلس بانجام

می رساند و این مسئله براو عودت خواهد کرد خدا فرموده است (منها خلقناکم وفيها نعيذکم ومنها نخرجکم تارة اخرى) این جبهه‌ای که از خاک میخوری مانند شما مردمان قوی و شدید بودند ولی رفتند و برباد و خاک شدند و گانه آنان نبوده است (هذا تراب لو تفکروه الفتی) (لرای علیه من الجباه بساطا) (وکانما زراته لو مبرت) (صیغت لالسنة الاولى اسقاطا) ای اهل بصیرت و عبرت بگیرد دنیا این است و حالش هم چنین این است دیار و مردمانش قسم بشما میدهم که پس از این نوع فکر کردن و عبرت گرفتن کسی هست طمع باین دیار بکند و اصلاح و اعمار دنیا را نخواهد این رواق دنیا را عمارت میکنم برای اینکه صالح و ابراهیم و زنها در آن ساکن باشند و یا خود خانه عمارت میکنم که خودم در آن نیشینم تا وقتی مفارقت احباب و تازمانی که خاک را بالاش می‌سازم آبا این رواق را بد رمن بسوا رو پیاده تعمیر کرد و برای من پس از و باقی ماند خیر بخدا قسم بلکه خداوند هبه و احسان و اکرام و مرحمت فرموده ابا این منت مخصوص منت خیر بخدا سو کند می‌خورم بلکه دنیا را بدوست خود و بقیر از دوست خود میدهد آخرت را نمیدهد مگر بکسی که دوستش باشد خدا بد رمن خانه و مقامی و لباس و طعامی را احسان کرده من هم مثل پدر خود و اولاد و عیالم در لوح غیبش برزقی که در علمش هست محفوظ کرد و جمیع خلق هم چنین است پس برای چیست انقدر خیالات و در راه ضلالت رفتن چه چیز است صاحب کیاست و عاقل کسیست که

از خدا بترسد نفسش بخدا نزدیک و برای پس مرگ عمل کرد
 نست خدای تعالی فرموده (ولقد كتبنا فی الذبور من بعد الذکر ان
 الارض یرثها عبادى الصالحون) در تفسیر این آیت مردمان
 اختلاف کردند یکی از ان ارث معنویست که وقتی زمین برای
 عبد خدا بالش میشود نزدیکی خیلی خوب برای آ و خدا میسر
 می سازد دیگر معنایش انیست نبا بمقتضای استحقاق مخلوق
 صالحان و ارث زمین میشوند و سیاست خلقتش میکنند زیرا امر و حکم
 عین عملست بلی امر شما عمل شماست چه طور عمل میکنی مانند عملت
 عاملی بر شما مسلط خواهد شد (ان الارض لله یورثها من یشاء
 من عباده) این آیت شاهی آنست که گفتیم جماعتی دیگر بزمین
 جنت تفسیر کردند همه بر هدایت هستند (ای برادر من)
 نمی بینید طفل را وقت زاییدن از حرص دنیا دستش بسته است
 وقتی که از دنیا بیرون میشود دستش را باز کرده و بان چیزی که
 حرص داشته بود بخالی شدن دستش اعتراف کرده مرگ واعظ
 کافیت .

ایمی و منلی من بیکی اذا سبقت
 قوافل القوم اهل العلم والعمل

بکاء قوم للقیما السوالهین به
 واننی الخائب الباکی من الذلل

(ای بزرگان) هیچ راه صعب و مسلك مشكل نكندا شیتیم
 الاكه پردها بشرا كشف كردم و بدست لشكر هتم پردهای پانیش
 و بادبان سفینه اشرا بلند كردم و از همه در بدرگاه خدا داخل
 شدم دیدمكه بر همه در ازدحام خیلی بزرگ هست پس از در زلت
 و انكسار آدم و دیدمكه خالیست و اصل آن در شدم مطلوب
 خودم را حاصل كردم و طالبان هم چنین بر درها ایستاده بودند
 خدای من از فضل و كرمش چیزهای كه چشمها ندیده و كوشها
 نشنیده و بردلی اهل این زمان خطوری نكرده را خدا بمن هبه
 و احسان فرمود رسول كرم خدا بمن وعده كرد كه درست مرید
 و محب من و آنكسی كه بمن و بذریت و خلفاء من تمسك بكند خواه
 در مشرق و یادر مغرب باشد تا روز قیامت كه حیلۀ نجات بریده
 میشود دستها شان می كیرد نجاتشان می دهد روح فقیر باین طور
 بیعت كرده خداوند خلاف وعده خودش نخواهد كرد سخن
 گفتن مخلوق با خالق پس از نبی و مرسلین كه سبحانه و تعالی با آنان
 بوحی و یا ازورای پرده مكالمه كرده است و بغیر ازان برای كسی
 دیگر میسر نخواهد شد انقدر هست كه وعده احسان خدا
 بدلهامی اولیا و احبابش در خواب برؤیا و بواسطه محمدیه و الهام
 درستی كه بظاهر شریعت احدیه در همه حالی مخالف نباشد عجبلی
 خواهد شد (و ذلك فضل الله بونه من يشاء) (مواهب الرحمن
 لاتنقض) (وامة المختار مثل المطر) (خزائن السر لاجبابه)
 (و الاهل للحكمة نوع البشر) (قد يضلعم السابق في سيرة)

و یسبق الضویلع المنتظر) ای خدا حکمت و فهم و معرفت و علم
 مراد یاد کن و ما را از مسلمانانی که در نزد شما محبوب و مقربست از
 آنان بساز و از پیرو پیغمبر خود بگردان شما هر اراده که بخواهی
 میکنی شما ارحم الراحمین هستی (ای بزرگان) نعمت خوردن
 و آشامیدن و لباس عافیت و امنیت و بردن حق بودن اینها را همه
 تعظیم بکنید تا که نعمتها بر شما دائم باشد و یقین را با اشاره صالحان
 بجا برسانید زیرا نعمتهای خداوند بر آنان میبارد و ابرهای مدد
 از طرف خدا بآنان و اصل گردد امداد خدا رهبری میکند و آنان
 بخداوند نزدیک و سینه شان برای ایمان شرح خواهد نمود و آنان را
 از بزرگان نوع انسان ساخته خدا معرفت را بآنان داده شناسنا
 ختندش و دوست داشته و آنان دوست خدا شدند رضی الله عنهم
 و رضوا عنه (ذلك الفوز العظيم) بنای توکل خودتان بر خدا
 محکم بسازید و معانی اسلوبهای دعای خودتان خالص بکنید و از
 نفس و شیطان بر حذر باشید و در هر کاری حزم را بگیرید زیرا
 کسی از ار حزم خودش محکم بکند و باشد تر عزمش سوار باشد
 و بطرف خدا بجنبانند خایب و خاسر نخواهد شد آیا واعظ چه میگوید
 پس از قول خدا (لنجزی کل نفس بما تسعی) اختصار کننده قول
 خدای تعالی (فل کل بعمل علی شاکلته) چه طور ترجمه می کنند منبه چه
 میگوید پس از قول خدا سبحانه (انا لانضیع اجر من احسن عملا)
 ترسانده چه چیز را تدقیق میکند پس از قول خدا تقدس شأنه
 (بعلم السر و اخفی) (بعلم خائفة الاعین و ما تخفی الصدور) امر چه

طور توضیحی میکنند پس از قول خدا (و ما اناکم الرسول فخذوه
 و ما نهاکم عنه فانتهوا) نمی کننده بچه چیز می ترساند پس از قول
 خدا سبحانه (فليحذر الذين يخالفون عن امره ان تصيبهم فتنة
 او يصيبهم عذاب الیم) مرد لبیب بکدام تراز و میکشد پس از قول
 خدا جل و علا (فن يعمل مثقال ذرة خیرا یره و من يعمل مثقال
 ذرة شر ا یره) (الم ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین) کلام
 خدا کتاب خداست حجت قائمه و معجزه دائمه ایست و هر چه
 شده و میشود بما خبر داد همه سرپنهان را برای ما کشف کرده
 هر کسی باین کتاب عمل بکند غنیمت و نجات را می یابد و کسی ازین
 میل و انحرافی بکند از خدا بریده و نادام میشود انیکه کفتم شریعت
 پیغمبر خداست که سید ناجیان و وسیله مناجات کنندگانست
 حجت بیضاء که پس از ان ابداء ضلالت نخواهد شد این ره راه
 طایفه صوفیه ایست (ان الله مع الذین اتقوا) خدا برای آنان
 بمعیت الهیه شهادت فرموده آن معیت خصوص و معیت امانه
 و معیت امدد گرد نیست کسی بخدا و بکتابش ایمان آورد
 و بشریعت پیغمبرش افتدا بکند و در راه صوفیه برود و با آنان
 باشد و بجماعتشان داخل باشد فوز و نجاتی می یابد ان حزب الله
 هم الفائزون (ای برادر من) راه و سوسه را ترک کن و با مردمان
 انسیت مکن با خدا باش حکم و حکمت را از خدا بکیر (یؤتی الحکمة
 من یشاء و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا) زبان خود را نصیب
 مکن و نهایت شما این نباشد که حال خود تکذیب نفس خودت

بکنند و سفیدی ریش را بچنای سرخ میکنی و پس از آن میگوی مویم
 سرخست بقوت اشتر صداقت بر حرم قرب عروج بکن صفهای
 او همام بلشکر همت از جایش بردار النفات بدوائر دنیا مکن
 بمراقبه کسی که دنیا را خلق کرده است باو مشغول باش و بر یسمان او
 از بریدن خدا خود را حفظ کن علم اقتدار را حامل باش طبل
 زلت را در پیش او بزن از حجاب زن و فرزند و مال و از حجاب
 وجود و از حجاب عبادت و هشامیاری و از حجاب غفلت خود را
 مجرد کن زیرا دیدن هشامیاری خود غفلتی بزرگ است و دیدن نور
 خود را ظلمت است همه چیز برای شما حجاب است دری برای مقصود
 و از بکن همه مرامی که از او حائل باشد خود ترا از آن مجرد کن
 معبود را بخواه بکزار عبد زن و دنیا و درهم و دینار و عبد کرامت
 و عبد مخلوق را بکزار کسی را که بعزم ادنی بجانب اعلی رفته
 (سر للجناب بهمة مرفوعة) عن عالم التفصیل والاجال
 (وارفع جنابك عن عبادة غيره) بحقیقه الافعال والاقوال
 (الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا) تنزل عليهم الملائكة ان لا تخافوا
 ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون (از کرسنکی
 از تشنکی از بر کردن احوال خود را متعظ باش حال مخلوقات
 همچنین است و بکفتار بهوده خود را مسرور مشو زیرا تو بطرف
 ماسوا منصرف شدی و بغائله ققه و شریعت دانستن و برای دام
 نهادن دنیا بر ققه تو اطمینان نخواهد رسید و بعلم فلسفه از خدا
 دور مشو باینکه شما از محبت خدا مفلس هستی و در نزد تصوف

در حال که شما بدوری موصوف هستی در نزد تصوف خودت مایست
 (کل العلوم اذا تخللها السوی) صارت لداعی الانفصال معالما
 (ای بزرگان) راه خدا مانند راه مردی که بشهری میرود در آن راه
 بلند و پستی و راست و بکی و صحرا و کوهها و زمین خالی از آب و از
 ساکنان و زمین با طراوت و سبزهها و آب بسیار و درختها و ساکنان
 اینها همه در راه آن شهر مقصود هست اما شهر مذکور پس از اینها
 همه واقع شده پس اگر کسی بلذت بلندی و یا بلذت پائین آمدن
 و یا براحت اعتدال و یا بازیت کوهها و یا بغصه فقر و یا بشدت
 تشنگی و یا بحلاوت و طراوت سبزهها و آب و درختها و موانست
 کردن با ساکنان مشغول باشد و بسبب اینها بند بشود
 بمقصود نرسیده در راه می ماند و کسی که باینها مشغول نباشد
 و ازیت راه را تحمل و از لذائذش بگذرد بمقصود و اصل گردد
 سالک راه خدا همچنین است اگر کسی بصعوبت احوال از محول
 الاحوال بر گردد و مستی اقبال و رو کردن مخلوق باو از خدای
 مقلب القلوب منقلب باشد غرض و مقصودش از آن فوت خواهد
 شد و بمقصد نرسیده می ماند بی شبهه از خدا منقطع می شود و اگر
 عقبه راه را و تلخی و شیرینیش را بر پشت خود بگذرد و برود
 بنجات بزرگ خواهد رسید (ای بزرگان) ما بر کوه عرفات بترك
 غرض و نفس و مال با خدا بیعت کردیم بعض مردان با خدا
 مناجاتی کردند و گفتند ای خدا راه واصل بودنی بشما بمن بنا
 جواب آمد که نفس خود را بگذار و بطرف من ساموسه علیه

السلام بطلب قابله زن خود را میرفت زنش را درد زان گرفته بود پس از آن پاهایش گفت (انی آنست نار اعلی آتیکم منها بقبس اواجده علی النار هدی) یعنی خبری از صاحب هوش بیارم که رهبری بما بکنند در خصوص جلب قابله چه کاری بکنیم (فلما ایتها نودی یاموسی انی انار بک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی) یعنی از دیدن نفس و زن خود بگزارد (ای بزرگان) وادی شما مسجد است وقتی بمسجد داخل شدید نعلهای ماسوارا بگزارد و نگاه بکنید چه طور مناجاتی بخداوند می شود و چه طور در حضور سخن گفتن و خطاب کردن میشود آن عملها حضرت احسان نیست که او خامه های تقدیمی است بحديث (عبدالله کانک تراه فلم تکن تراه فانه پراک) علامت جهل شما اینست که بنفس و اهلت مشغول شدی من نمیکویم اهل خود را در گوشه اهمال بگزارد و ترک بکنید و در بالای کوه معبد خانه برای خود بسازید بلکه بشما میکویم بخدمت عیال و براحت نفس خود خدمت بکن و دلت را بخدای خود خوش بکن زیرا آن زمان ربوبیت در همه حال از وصف مشارکت مقدس خوا هشد اندم عملهای شرک را بشرکان رد کردی و اعمال توحید را از موحدان قبول کردی (الله الدین الخالص) و خدای تعالی فرموده (فن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا) (ای بزرگان) هر وقتی ببندهای خدا طلب اعانه بکنی امدادی که از اولیا می آید از آنان مدان زیرا این

شرك ميشود ولی از خدا طلب حاجت بکن بواسطه محبت خدا که بانان هست و بعض مرد پزمرده و سیاه در درها افتاده است آن مردا کر بخدا سو کنند بخورد در یمش خدا آنرا حانت ننخوا هد کرد خدا تصرف بان داده است خدا برایشان قلب اعیان میکنند باذن خدا اگر بکونید بجیزی که بشو میشود عیسی علیه السلام مرغرا از کل درست کرد باذن خدا خلق شد مرده را باذن خدا احیا کرد پیغمبر و حبیب ماسید سادات انبیا محمد علیه افضل الصلوة والسلام درخت خرما بر ایش ناله کرد سنکها باو سلام کرد همه معجزات پیغمبران و مرسلین بر ای او خدا جمع نمود اسرار معجزات پیغمبر در اولیای امتش که جاری میشود آن کرا مانست زائل می شود و برای پیغمبر علیه الصلوة والسلام معجزه مستمره ایست (ای فرزندان) ای برادر من وقتی که بکوی ای خداوند برجت تو چیزی از شما طلب میکنم کانه بسبب ولایت بنده شما شیخ منصور و با اولیای دیگر این چیز را از شما طلب میکنم زیرا ولایت اختصاصی بخدا دارد (یختص بر جته من یشاء) پس در این زمان هشیا رباشید قدرت خدای را چرا بنده ولی مرحوم مدهید زیرا حول وقوت و کار کردن همه برای خداست سبحانه و تعالی سبیش رحمت خداست که بنده ولی خودش اختصاص فرموده است و برجت و محبت و عنایت خدای که بخواص بندهکان خودش مخصوصت نزدیکش بشو و در هر کار توحید خدا را بکن زیرا خدا

غیور است (ای بزرگان) کسی در رانجشوع بزند بمقبولیت فتح
الباب خواهد شد و کسی بانکسار داخل حول خانه باشد درخانه
عزت مینشیند (ای برادرمن) ظاهر و باطن ملازمت امر شریعت
بر شما لازمست و از فراموش کردن ذکر خدا دلت را محافظه کن
و خدمت فقرا و غریبانرا بر خود لازم بدان دائماً بعمل صالح بی
سستی و بی ملولی سرعت کن و در رضای خدا برپاش و در
درگاه خداوند بایست و برخواستن شبها بنفست عات کن و از
ریا کردن سالم شو و در خلوت و غیر خلوت بر کینه پیشین کریه کن
(ای فرزندمن) دنیا خیال و آنچه در دنیا هست در زوالست
ای فرزند من همت فرزندان دنیا دنیا است و همت فرزندان
آخرت آخرتست از دعوای دروغ در احتراز باش و در
در یای وحدانیت غوطه زدن را ترك كن اعتقاد خودت بنوعی
ثابت بكن كه تغییر نخواهد شد و بوسوسه شیطانیه مشغول
مشو نفس خود را از رفاقت صدیق بد محافظه کن زیرا نهایت
مصاحبتش پشیمانی و در روز قیامت باعث تأسف خواهد شد
بطوری که خداوند تعالی فرموده است (یالیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً)
و خدای تعالی فرموده (یالیت یبنی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین)
نفس خود ترا از هم نشین بد حفظ کن تا که باین هر دو آیت در پیش
خدا مخاطب متأسف نشوی زیرا در انجا پشیمانی سودی ندارد
و بخنث مسموع نخواهد شد (ای فرزندمن) هر چه میخوری
مخو میشود و هر لباس که میپوشی کهنه میکرد و هر عملی که میکنی

بآن ملاقی میشوئ و بطرف خدا توجه کردن و رفتن امریست
 و جوبی فراق دوستان و عیدست که می آید و دنیا اولش ضعیفی
 و سستی و آخرش مردن و بکور رفتن است اگر ساکنان روی
 زمین مانده بود مسکنها یش خراب نخواهد شد بخدا دل خود را
 ببند و از غیر خدا اعراض بکن و جمیع احوال خود را بخدا تسلیم
 کن و در راه فقر بتواضع سالک شو و در قدم شریعت مستقیم
 خدمت باش و نیت خودت از چرکی و سوسه حفظ کن و دلت را
 از میل مردمان بکیر و نان خشک و آب تلخی که از در خدا باشد
 بخور و گوشت تازه و انکبین را از در غیر خدا مخور و سببی برای
 معیشت موافق شریعت باشد بکسب حلال تمسک بکن و حیل و
 سبب را ترک بکن و از شکستن دل فقیران در احتراز باش و صله
 رحم کن و بخویشان مکرم باش و کسی بشما ظلم کرده باشد عفو کن
 و کسی بر شما تکبر بکند او را تواضع بکن و بر درهای وزیران
 و حاکمان مکرم بسیار بزیارت فقیران برو و کورستانرا بسیار
 زیارت کن با خلق حرف درشت مزن و بمقدار عقلشان سخن بگو
 اخلاقت خوب کن و بمزاج خوب با مردمان امتزاج کن و با جاهلان
 در اعراض باش و حاجت یتیمان بچسپ برسان و اگر امشان بکن
 و فقرای که از زیارت متروک شده او را بسیار زیارت بکن و بیوزنان را
 بسرعت در خدمتشان باش و مرحمت کن تا که بشما مرحمت بکنند
 و با خدا باش تا که خدا باتو باشد و اخلاص را در همه گفتار و کردار
 رفیق خود کن و بهدایت خلق بطریق حق در جدد وجهدی باش

و کرامات و خرق عادی را رغبت مکن زیرا اولیا مانند زنی هستند که خود را از حقیقی ستر میکنند آنان خودشان از کرامات ستر خواهند کرد لازم درگاه خدا باش دل ترا بطرف رسول خدا بگردان و امداد را از درگاه عالی پیغمبر بواسطه شیخ و مرشدت بخواه و با خلاص بی طلب شیخ در خدمت شیخ قائم باش و براه ادب با او رفتاری کن و در منزلش بسیار خدمت کن و در حضورش کم حرفی زن بتمظیم و قار نه بروی تصغیر و احتقار نگاهش کن و نصیحت برادران و در تألیف دلهایشان و در اصلاح مردمان باش مردمان را مهما امکن براه خدا جمع و بصداقت دخول و سلوکیشان بطریقت صوفیه ترغیب کن قلبت بذکر و قابلیت بفکر و نیت خود را با خلاص منور کن و بخدا استعانه و بر مصیبتش صبر کن و از خدا راضی شو و در همه حال خدا بکن و بر رسول اکرم صلی الله علیه و سلم صلوة را بسیار برسان اگر نفست بشهوت و کبر حرکتی بکنند روزه بگیر و بر یسمان خدا معتصم باش و در خانه ات بنشین بیرون و بجای تفرج خیلی مرو زیرا کسی ترك تفرج بکند نائل فرج میشود و بمهمانت اکرام و باهل و فرزندان و زن و خادمه ترا مرحت کن و در هر چیزی ذکر خدا و بظاهر و باطن در اخلاص باش و عمل خوب را برای آخرت کن و عمل دینار را بعمل آخرت بگردان (و قل الله ثم درهم فی خوضهم یلعبون) انیکه کفتم نصیحتیست برای تو کردم و برای همه سالکی بطریقت من و برای ادران و مسلمانان و دوستان را کفتم خدا آنان را بسیار بکند

همه نصیحت کردم و از خدای بزرگ از همه کنایه خفی و جلی
 و بزرگ کوچک با طلب مغفرت توبه میکنیم انه هو التواب الرحیم
 (ای فرزند من) سید انام صلی الله علیه وسلم فرموده (ما سر
 عبد سر رة الا البسه الله ردائها ان خیرا فخیر وان شرافشر)
 خلاصه لباس خیر و شر را بر عبد خدا پوشیده است اگر ظاهرش
 خیر باشد باطنش خیر است اگر شر باشد شر است (ای فرزند من)
 سید انام صلی الله علیه وسلم فرموده است (ان الله یحب العبد التقی
 الغنی الخفی) ای فرزند من اگر صاحب عقل حقیقی شوی اگر چه
 دنیا بشما میل کرده باشد شما دنیا مایل نمی شوی زیرا دنیا دروغ
 کو و خانیست و با هاش خنده میکند و کسی از آن اعراض بکند
 در سلامت خواهد شد و کسی بان میلی بکند در بلامی افتد در حدیث
 آمده (حب الدنیا راس کل خطیئة) چه طور محبت دنیا سر
 همه بلاست بغض و اعراض سر همه خوب است دنیا مانند
 مار است لمس کردنش زرم و زهرش قاتلست لذت دنیا بزودی زائل
 میشود و روزهایش چون خیالی می رود و بانفس خود تبقوای
 خدا مشغول باش یک زره از ذکر خداوند تعالی غافل مشو اگر
 زره غفلت بشما برسد از خدا طلب مغفرتی کن و بدر ملاحظه
 خدا رجوع کن و بند کر خدا مشغول شو و از خدا حیا کن و در خلوت
 و جلوت در مراقبه باش و در حالت فقر و غنا حمد و شکر خدا
 بکن و بنوعی اغیار را ترک بکن که کویا در خانه دیاری بغیر از
 خدا نیست (ای فرزند من) صوفی صافی باش صوفی منافق

مـشـو تـا هـلاک نـشـو ی تـصـو ف عـبـارت از انـیـسـت کـه از غـیـر خـدا اعـراض
 کـردن و دـر ذـات خـدا بـفـکـر مـشـغـول نـبـودن و بـر خـدا زـمـام حـال
 خـود را بـد ر کـه او تـقـویـض کـردن و فـتـح بـاب کـرم را مـنـتـظر شـدن
 و بـر فـضـل خـدا اعـتـمـاد نـمـودن و دـر هـمـه و قـت از خـدا تـر سـیـدن و دـر هـمـه
 حـال حـسـن ظـن بـخـدا کـردن سـت (ای فـر ز نـد مـن) و قـتـی کـه عـلمـرا
 خـوانـدی و نـقل چـیز خـوب را شـنـید ی با و عـمـل کـن از انـکـسـانی مـشـو کـه
 مـیـدانـند و عـمـل نـمی کـنـند ای فـر ز نـد مـن نـجـات عـالم بـعـمـل کـردن عـلم
 خـود شـ مـیـشـود و هـلا کـش بـتـر کـ عـمـل خـوا هـد شـد و دـر حـدیـث آ مـده (ان
 اشد الناس عذابا یوم القیمة عالم لم یفعمه الله بعلمه) ز مـان خـود را بـلـهـو
 و طـرب ضـایـع مـکـر د ان و بـآ کـات طـرب و و حـر فـهـای خـنـده کـنـند هـرا
 کـوش مـکـن فـرح و سـر و ر را تـر ک بـکـن ز یـرا سـر و ری د ر د نـیـا جـنـون
 و حـز نـی د ر آن عـقـل اسـت و د ر د نـیـا بـقـا مـحـال و بـر د نـیـا هـمـت نـهـاد ن
 جـهـل و ضـلـالـت سـت ای فـر ز نـد مـن فـکـر خـود را بـآن کـسـانی کـه پـیش
 ر قـنـد مـانـد انـبـیا و مـر سـلـین و پـاد شـاهـان ظـالم مـشـغـول کـن بـیـن آنـان
 مـر د نـد کـویـا نـه آ مـده اند آنـان پـیش ما و مـا پـس آنـان آ مـده ایم پـس بـر ر ا
 صـالـحـان بـر و تا کـه د ر جـاعـتی آنـان مـحـشـور و از فـر قـه شـان مـحـسـوب
 بـشـو ی (اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون) (ای
 بـز ر کـان) سـر حـقیـقـت ظـاهـر و عـلم مـعـر فـت نـصـب شـده و د ر کـاه و صـول
 و از اسـت از د یـدن ایـن مـعـانی شـر یـفـه مـحـبـت د نـیـا و فـرا مـوش ی مـر ک
 شـمـارا مـنـع کـرد ه عـجـب مـ از کـسی سـت کـه مـر ک را مـیـتـد انـد و فـرا مـوش
 مـی کـنـد و عـجـب مـ از انـکـسی سـت کـه مـی فـهـمـد کـه از د نـیـا مـفـار قـت مـی کـنـد

چه طور دنیا انقدر اهمیتی می دهد عجبم ازان کسیست که میداند بخدا راجع میشود چه طور از خدا منحرف و بغیر از خدا ملتفت خواهد شد قسم بخدا این چیز است بزرگ که شمارا غافل کرده است لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بدروغ دل خوش و در بسته تنهای نادانی می کردی و در امر رزق حیل می کنی و از عذاب در امان هستی کویا شما نخواندی (افحسیتم انما خلقناکم عبثا و انکم البنا لاترجعون) و کانه نشنیدی (و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون ما ارید منهم من من رزق و ما ارید ان یطعمون) خدا برزق شما متکفل شده و حال آنکه در تحصیلش بحیل مشغول هستید و برای هیچ کسی کفالت جنت نکرده است شما مانند کسی عمل میکنی که گویا بخت بشارت شدی و اوقات خود را بلهو و فراموش ضایع کردی و روزها را بغفلت و عصیان بسر بردی شوخی شما مانند شوخی کسیست که از پشمانی امین شده و بازی شما مانند لهو کسیست که روز قیامت را نشنیده است کانه کدرها را نمی بیند و از اهلش عبرت نمی گیرید کجاست پدر شما و اجداد شما که رفتند و کجاست انکسانی که از شما زیاده تر مال را جمع کرده و بار جهلشان از نادانی شما زیاده تر بود یا خدا را انکار و یا خود بر خدا بزرگی می نمایی (برادران من) کسی فناء نفس خودش و بقای خدا بداند نفسش از دنیا اعراض می کند خدای تعالی فرموده است (و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی) باحبیب خدا که معدن کوهر سر مکنون

اوست باو خدا خطاب کرد و گفت (انك ميت وانهم ميتون)
 برای وصول مراتب سلف همت خود را جمع بکن تا که داخل
 زیر کلام خدای تعالی نباشی (فخائف من بعدهم خلف الایة)
 و بدست فقر و اضطرار درگاه کریم را بنزد و از در ذلت و انکسار
 بحضور خدا داخل بشوید محقق بدانید که من و شما بدار آخرت نقل
 خواهیم کرد و من و شما را لابد بکورتك می نهند (فمن يعمل مثقال
 ذرة خیر ایره ومن يعمل مثقال ذرة شر ایره) نجات یابنده کنیت که
 با خدا معامله بتقوی بکنند و در حیاتش از خدا بترسد (برادران من)
 بدترین همه چیز جدا شدن احبا و نزدیک شدن دشمنانست
 و از همه چیز شیرینتر و خوبتر جدا شدن دشمنان و نزدیکی دوستان
 نست، لهذا از عملهای بد مفارقت لازمست تا که در کور خود با عمل
 صالحه مقارنت بکنید بخدا قسم میخورم کسی از رفیقان با مرده
 مقارنت نمیکند بغیر از عمل صالح خودش ای برادران من اگر
 لباس حکام و بزرگان و زینت و سلاحشان شمارا مغرور بکنند
 و دلهای شما باین چیزها تنگ باشد بکورستان بروید بیدر بزرگان
 و بیدر خودتان نکاهی بکنید و بینید که همه در خاک برابر هستند
 شما هم با آنان مساوی میشوید (وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
 ینقلبون) (ای فرزندان) از گفتار و کردار ما لایعنی مشغول
 مشوید و از راه غفلت خود بخود رجوع کن و بدرهشکاری
 داخل شو و در میدان ذلت و انکسار بایست و از مقام عظمت

و تکبر خارج شو زیرا اول شما یک پاره کُشت و نهایت شما جیفه
 ایست و در مابین ابتدا و انتها در مقام لایق بایست ای فرزند من
 از حسد احتراز کن زیرا حسد مادر همه خطاهاست چونکه
 شیطان وقتی که با آدم حسد کرد تکبر نمود و با دم سجده نکرد
 و زمانی که برای آدم و حوا سو کند خورد دروغ گفت (انی
 لکما لمن الناصحین) گفت پس ازان از رحمت خدای تعالی
 مطرود شد دروغ و تکبر و حسد سبب مطرود بودنی عبد است
 از در که خدا نفست را بر این خصلتها اصلا اعتبار مکن و بطرف
 خدا نقص خود را ارجاع کن و بدان که رزق قسمت شده است
 وقتی که اینرا تحقیق کردی اصلا حسد نخواهی کرد بدان که
 مرده هستی اینرا که دانستی تکبر نمی کنی و بدان که با تو محاسبه
 میکنند اینرا که تحقیق کردی دروغ نمی گویی و چشم خود را
 از نگاه بی عرض مردمان پیوش بی اینکه کار بدی زیرا
 با خلق چه طور معامله بکنی جزای هم چنین می بینی چه طور شما
 چشم داری دیگران هم چنین چشم دارند شما بادیگران چه نوع
 هستی باین طور بر سر تسلط خواهند شد و زبان خود را از
 مذمت مردمان منع کن زیرا مردمان هم زبان دارند بخود نگاه
 کردن کافیهست شما چه طور با مردمان سخن بگویی همین نوع در
 حق شما می گویند و همه روز محاسبه نفس خود را بکن استغفا
 بسیار بجای برسان و طیب و مرشد نفس خود باش و از حساب
 نفس خود غافل مشو و از اشتغال حظ نفس احتراز کن

(ای بذرکان) با خدا انس گرفتن نمی شود مگر برای عبدی که طهارتش کامل و ذکرش صافی و ازهر چیزی که باعث غفلت خدا عزوجل باشد توحش خواهد کرد (توحید) بدل تعظیم کردن خداست بطوری که تعطیل و تشبیه را منع کرده باشد (کشف) يك قوت جاذبه ایست که بخاصیت آن فوت چشم بصیرت را ناصحرای غیب منور می سازد پس ازان نور بصیرت بغیب متصل گردد ولی مانند اتصال شعله شیشه صافی در حال مقابله آن شیشه بغیضان آن نور پس ازان نورش بشعاع منعکس شده بر دل صافی متصرف کرد دو پس ازان شعاعش تا عالم عقل ترقی میکنند پس باتصال معنوی بعقل متصل میشود و در استفاضه نور عقل بر ساحت دل برای آن نور اثری دارد پس ازان بر انسانی که عین سراسر دل اشراق میکند پس ازان آنکه از چشم خفیهست و آنکه تصورش از افهام دقتی دارد و موضعش از اغیار مستور است دل آنها را همه می بنید (ای بذرکان) هر زمانی که دل صلاحیت یافت منزل وحی و اسرار و انوار و نزول ملائکه خواهد شد وقتی که دل بفساد رفت منزل ظلم و شیطاين میشود وقتی که صلاحیت قلب شد پیش و پس را بصاحبش هر چه هست خبر میدهد و چیزهای که علمش بان نرسیده باشد تنبیه اش میکند و وقتی که دل بفساد رفت نوع چیزهای بهوده پیدا میکند که هرگز رشد را نمی یابد و سعادتش منتفی خواهد شد و بسبب اینست که در نزد من شرط فقیرا اینست که هر نفس از نفسهایش مانند

کبریت اجر بداند بلکه ازان عزیز تر و بجای هر نفس چیرنی عزیز تر از نفس ودیعه بکنند که آن چیز صلاحیت ودیعه داشته باشد که بجایش بنهد هیچ نفسی برای آن ضایع مکردان کار ازین بذرکتر است که گمان می بری و تو هم می کنی (افضل عبادات و طاعات) بدوام اوقات مراقبه حقست (علامت انس) پردهای که در مابین دلها و علام الغیوب هست آنها را برداشتن است

(محبت) شاخساریست که در دلها کاشته میوه اش بمقدار عقلها است شهرت را کسی دوست نمیدارد مگر که شقی باشد مرادوست بدارید زیارت تم بکنید این گفتار از تصوف محسوب نخواهد شد مردی که کمال معرفتی داشته باشد برادر اهل دنیا نمی ایستد انسیت باخلق از حق منقطع بودنست و کسی را خدا عزیز نکند ذلیل میشود و کسی از درجه یقین محروم باشد از مراتب متقین ساقط میشود و کسی برای خدا انقطاعی بکند انقطاعش بخدا واصل میکند صاحب حال حالش با خداست بکس نمی گوید و اگر بخواهیم بزبان حال بشما سخنی بگویم باذن خدا شصت اشترامی کشم ولی بشما می گویم اگر سخن کو انقدر حرفی بزند که کوشهارا کر بکنند درحالتی که سخنش در نزد اهل ظاهر مردود باشد نه گفتنش بهتر است اگر متکلم سکوت بکنند حتی همنشین او گمان یبرد که این مرد متکلم نیست پس ازان حرفی از سانحات باطنیه بزند موافق ظاهر و در نزد شریعت مقبول باشد خدادلها را برای کوش دادن حرفش و از میکند سامع باذعان و یقین انرا قبول

خواهد کرد هر حقیقتی که شریعت آنرا رد بکند زندقه است
اگر شخصی را دید که در هوا میچرد و میپرد باو التفاتی نکنید
ناکه حالش را در خصوص امر و نهی چه طور است ببینید (ای
بزرگان) همه حال طائفه صوفیه از اول تا آخرش چهار درجه
ایست و همه حال علما و فقها همچنین چهار درجه دارد (اما
درجه اولی) از حال صوفیه اینست که درجه مردی که مرشد را
طلب می کند برای اینکه می بیند عامه بر این طائفه درویشان
جمع شده اند این حالا دوست دارد درگاه و تکیه و جمعیت و در
سیمای صوفیان بودنش خوشش می آید لهذا صوفی میشود (و درجه
دوم) درجه مردیست که از حسن ظنش باین طائفه مرشدی
طلب می کند آنان و حال آنان را دوست دارد و هر چه از آنها نقل میکنند
دلش بر اوستی کوش می دهد و با اعتقاد پاک و درست از آنان میگیرد
(درجه سیم) درجه مردیست که سلوک مقدمات و قطع عقباتی
میکند و در طریق بدرجهای بلند میرسد ولی بعض وقت در نزد
کلام خداوند تعالی (سزیم آیاتنا الایه) می ایستد ساعتی دیگر
دنیا را بمشهد آن علامتی که باو ارائتی کردند می بیند پس بواسطه آن
آیت و علامت از ارائت کننده غیب میشود و ساعتی دیگر نفس
خود شرا بمشهد علامت دیگری بیند که در نفس خود باو نشان
دادند پس با آن آیت از خود غیب میشود این مشهد مشهد ناز
و نیاز است و ازین مقام شطحات و تجاوز و اظهار بلندی بر بزرگان
و بحال بروز سلطنت و ظهور کفناز و کردار و حول و قوت ازین

حاصل خواهد شد (درجه چهارم) درجهٔ مودست طریقا
سالك میشود و تبعیت آثار پیغمبر صلی الله علیه و سلم در همه گفتار
و کرد ارواح و خلقی که دارد رأیت بنده کی را حامل میشود و جبین
ذلت در حضور حضرت ربانیت فرش کرده حالت (کل شی
هالك الا وجهه) را مشاهده میکنند و در صحیفهٔ جبههٔ همه زره
مخلوقه آیت (الاله الخلف والامر) میخواند و در نزد حد خودش
می ایستد و برخاک ادب رویش را فرش و بسط کرده و در اثناء سیرش
بر عقبهای علاماتهائی ایستد و می رود پس از آن بطرف معبود منصرف
خواهد شد (ولا یشرک بعبادت ربہ احدا) صاحب درجهٔ اولی
محبوب و صاحب درجهٔ دوم محب و صاحب درجهٔ سیم مشغول
و صاحب درجهٔ چهارم کاملست و در هر درجهٔ از درجات که ذکر
کردیم درجات بسیار هست که حال مردم برای عارف هویدا خواهد
شد و اما درجات علما و فقها (درجهٔ اولی) درجهٔ مردیست که برای
ریا و جدل و تفاخر و جمع مال و بسیاری گفتگو علما تحصیل
خواهد کرد (درجهٔ دوم) درجهٔ مردیست که طلب علم می کند
امانه برای منظره و ریاست بلکه برای اینست که از زمرهٔ علما
محسوب بشود و در بین اهل و عشیرت و اهل بلدش مدح بکنند
و باین قدر کفایت میکنند و تنها بظاهری تمسک می نماید (درجهٔ
سیم) درجهٔ مردیست مسائل مشکله را حل و دقائق منقولات
و معقولات را کشف می کند و در دریای جداول غوطه میزند نیت
و همتش در همه احوال نصرت شریعتیست مگر اینقدر فرقی هست

عزت علم اورا بر مادنوش گرفته خواهد شد وقتی که شریعت را نصرت می دهد و بدلیل معارضه میکند آدم نصرت نفس خودش اورا می گیرد و افراطی می کند و بر خصمش اقامه دلیل و تشنیع خواهد کرد و بعض وقت او را تکفیر میکند و طعنی در او میزند و مانند حیوان درنده برا و هجوم میکند بی اینکه رعایت حالی از احوال خود و یا احوال خصمش بحدود شرعیه ملاحظه بکند (درجه چهارم) درجه مردیست که خدا اورا علمی میدهد برای تنبیه غافل و ارشاد جاهل و رد معاند و نشر فوائد و نصیحت و انکار چیزهای که شرعا مقبول است نفس آن عالما برای اینها خدا نصب فرموده است و هر حسن و قبحی که هست همه را بتحسین و تقبیح شریعت می بیند امر بمعروف کردنش مانند امر حکیمیست که بی تنیدی و خشونت امری میکند و نهی کردنش از منکر مانند نهی مرد مشفقتیست که بی ظلم و عداوت باشد پس درجه اولی بدخو و صاحب درجه دوم محروم و صاحب درجه سیم مغرور و صاحب درجه چهارم عارفست و در همه این درجات مذکوره درجات دیگر هم دارد آنها از حال آن مرد بیان خواهد شد معصوم کیست که خدا اورا عصمت بدهد اینها بر شما ظاهر شد (ای بزرگان) نهایت طریق صوفیه نهایت راه فقها است و نهایت طریق فقها نهایت طریق صوفیه ایست و بریدن عقباتی که در طلبش فقها مبتلا شدند همان عقباتیست که صوفیه در سلویشان مبتلا گشتند و فرقی در مابین اینها لفظیست مادی و معنوی نتیجه

یکیست صوفی که انکار حال عالمی میکند بغیر ار مگری در او نمی
 بینم و عالمی که انکار حال صوفی میکند بغیر از دوریش چیزی دیگر
 نمی بینم مگر آن زمانی که عالم بزبان خود آمر باشد نه بزبان شریعت
 و مکر آنوقت صوفی بنفس خود سالک باشد نه بسلوک شرعی ماحرفی
 با آنان نداریم در این سخن شرط اینست که صوفی کامل و ققیه
 عارف باشد وقتی که صوفی کامل بعالم عارف بگوید آیاشما بشاگردان
 خود گفتی که نماز و روزه مگیرید و در نزد حدود شرعیه مایستید
 و هر چه خواهی بکنید قسم میدهم بشما آن عالم در جواب صوفی
 بغیر از حاشا لله جوابی دیگر می تواند بگوید و صوفی چه جوابی
 میدهد وقتی که عالم عارف بصوفی کامل بگوید آیاشما بشاگردان
 خود گفته بسیار ذکر خدا مکن و بمجاهده محاربه بانفس منما و با
 خلاص صحیح برای خدا عمل مکنید قسم میدهم بشما صوفی کامل
 در جواب عالم عارف بغیر از حاشا لله جوابی دیگر میتواند بگوید
 پس ازین معلوم شد که نتیجه معنویه و مادیه یکیست اختلافی که در بینشان
 هست لفظیست اگر حجاب لفظی از ثمره مادی و معنوی و نتیجه
 دینی صوفی را مانع باشد او جاهلست نه صوفی (ما انخذ الله و لیا جاهلا)
 و اگر حجاب لفظی از ثمره مذکوره عالم را منع بکند او محرومست
 نه عالم (اللهم انی اعوذ بك من علم لا ینفع) (ای برادر من)
 بمساکین محجوب صوفیه بگوید چه می خواهید از آن عالمی که
 در دیار شما است دفع شبهه ملحدان مینماید و اهل بدعت و باطلان را
 رد میکند بغیر از فائده ضرری ندارد (ای برادر من) بمساکین

محبوب فقها بگو چه میخواید ازان صوفی که در دیار شماست آن
مرد اهل انکار و ضلال و عناد را بکرامات باهره قهر و تدمیری
می کند آیا دل شما میخواید که سرلسان محمدی منقطع گردد و نفس
شما میخواید که سلطان معجزه نبویه در خذلان باشد آیت (یوم
لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه نور هم یسعی بین یدیم) بقاء
لسان نبوی و سلطان محمدی را شهادت می کند و آیت (نحن اولیائکم
فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة) دوام این حقایق را اثبات خواهد
کرد برای قطع و محو بودن خودتان بدستهای خود چاهها می کنید
و حفر میکنید (ای خواص) (ای عوام) (ای مردان) هر دو
طائفه یک طائفه هستید (ان الدین عند الله الاسلام) در زیر کلام
خداوند تعالی (یریدون ان یطفئوا نور الله بافوا هم) داخل
مشوید نصیحت صوفی فقیر جاهل را و دست گرفتن کاملان ناقصان را
بر شما لازمست و بکلام خدای تعالی (و تعاونوا علی البر و التقوی)
عمل باید کرد ولی نه بقهر و غدر و ظلم و کبر و بلندی کردن تعاون
باین طور نمیشود و بان چیزی که امر میکنی بر زبان پیغمبر صلی الله
علیه و سلم اگر تصدیع و ازیتی بدهی اینقدر ضرری ندارد ولی
پیش از تصدیع بخوبی حرفی بزن که آن خوبی مانند مقنطاطیس
جذب کننده ایست (ای صوفی) (ای فقه) (ای کسانی) که
هر دو شانرا جامع هستی چه میخواهی فحش دادن بندگان و ظلم
کرد نشان و تفوق بر بندگان خدا میخواهی قسم بخدا این راه
طریق پیغمبر و سنت ولی شما صلی الله علیه و سلم نیست وقتی که

پیغمبر از خلق بدی نهی می کرد نام فاعل شرانمی گفت و می گفت
 حال این قوم چه طور است کار همچنین می کنند و یا خود حال
 مردی چه نوع است که هم چنین می گوید و یا گفته است و یا خود
 اولاً هم چنین گفته بود (ای اهل ام عبیده) چه طور است
 اگر من بشما هم چنین هستم و هم چنین بودید بگویم و فحش
 و حرفهای غلیظ و چیزهای بد بشما اسناد بکنم پس ازان در این
 مجلس بهوا پریده شوم و پس رجوعی بکنم آبا در دلهای شما تلخی
 سب و شتم من می رود وقتی که سلطنت پریدم و هیبت حال مراد
 دیدم تلخی می رود بلی نمی رود قسم بخدا اینکه گفتم همه طبیعت
 بر این منوالست بلکه ابوشجاع فقیه در نفس خودش می گوید که
 رسول الله صلی الله علیه و سلم درموا عظمش بستم و سب غلظت
 ننموده و باسم کسی تصریح نکرده و بقوت معجزه تسلط بر طبیعتی
 نکرده است و بلکه شیخ فقیه عمر الفاروئی می گوید که خدا فرموده
 (ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك) چه طور است
 اگر واعظی در مسجد شط بر حصیر پاره بلباس پزمرده نشسته
 باشد بگوید (ای محبان) (ای برادران) کسی شرابی بخورد
 ملعون و کسی دروغ گو و ظالم باشد ملعونست و حال اینکه مبتلای
 این اوصاف از مردمان در مجلسش باشند آیا نفس آن مردمان بفرت
 استعظام از واعظ متنفر نمیشود و یا خود حالت فقر و انکسار و اعظ
 آنرا بتوبه میکشد اگر چه نفس با و بازی کرده باشد فائده میدهد
 کدام حال نزدیکتر است بلی سو کنند می خورم کسی در حال وعظ

از نفس خود بری و از حول و قوتش مجرد باشد آن نزدیکتر و تأثیرش در نفس‌ها بیشتر است از تأثیر غلبه قاهره زیرا غلبه قاهره بقیه‌اش هرطوری باشد در نفس مستور می‌ماند اما حالت انکسار در نفس اصلا نمی‌ماند وقتی که بد اثره نفس داخل شد نفس را تطهیر میکند و بد اثره دل داخل بشود در او ثابت می‌شود و ضدش در آن ادا نمی‌ماند وقتی که وعظ می‌کنی از تصریح نام احتراز بکن و تلمیح ضرری ندارد زیرا در تلمیح بوی سنت سنیّه و شمه نفعه نبویه در او هست قسم بخدا دلها باین صلاحتی باید پس ابداحتاجت باحوال شما ندارد مآچه بگویم در حق آنکسی که بر مردمان بزرگی می‌خواهد و اطاعتشان را دوست داشته باشد او را بگذار ای مسکین کردنها مطیع شما است ولی دلها مطیع شما نیست وقتی که از آن حالی که داری ساقط شدی دلها از شما برمی‌گردد و در زیر پایهار و سیاه می‌مانی (حسین) علیه السلام بشرتیس حق شرعی خود شما که در آن نزاعی نیست طلب کرد ربوبیب غیرت کرد روحش تا مقعد صدق را بلند کرد وقتی که روحش در مقام خود قرار یافت برای قالب مبارکش ناله کرد (فقطع دابر القوم الذین ظلموا) شیر عدالت در هر دو طرف حکمی نمود شهادت امام برای او بلندی بود ظفر اعدایش خذلان دشمنان شد غیرت الهیه در بشریت امام آنچه کرد کرد کویا غیرت الهیه ببشریت امام هم چنین گفت که شما ضبط کردنها برای من طلب کردی و من بالکلیه شمارا برای خودم ضبط کردم آن طلبی که برای من کردی در نزد اراده ما

محو و مضمحل شد اراده من بدست انکسانی که از خودم قطع و دور کرده بودم باشما مبارزه و محاربه کردم بواسطه آن مقطوعان شما را بخود نزدیک کردم و بشما معرفتی این دادم وقتی که اراده چیزی بکنم آنکه کاری بجا می آرم و برای من اگر چیزی اراده بکنند پیش از تعلق اراده من کاری نمی کنم برای شما اجرای طلب کردن هست زیرا شما ضبط کردنها برای من طلب کردی نه برای خود اگر شما ضبط کردنها برای خود نه برای من طلب کرده بودی شما را برای خودم ضبط نمی کردم زیرا کسی ضبط کردنها تنها برای خود طلب بکنند انکسی در خطر قهر و استدر اجست پس اگر او را قهر کرده بودم بدست بنده گانی و اصلین قهر می کردم پس آن را از خودم قطع می کردم و اگر باو و بنفسش و برادش لشکر (سنستدر جهم من حیث لایعلمون) غلبه بطشی بکنند آندم آن مرد بضلالت خواهد رفت (ای بزرگان) طلب ضبط کردنها پیش از تعلق اراده خدا دشمنان را جرأت داده است که بر فرزند ولی خدا و سبط رسول خدا و محبوب خدا و پسر دوستان خدا حمله کردند بسبب اینکه علامت بشریت کریمش بخدا دعوت کرد و لهذا مرغ روح نورانیش بحضور مقدس رب العزه پرواز کرد و رفت پس چه طور میشود کسی که بنفس خود نفسش را دعوت بکند و بشرتیش مقتول و روحش دور حالتش برا و شاهد باشد عجب احوال او چه طور خواهد شد بخدا سو کند میدهم با خدا بادب شو زیرا خلق خدا حاجب و درهای خداوند هستند اگر با خلق خدا سر ادب را بجا

رسانیدی در نزد خدا درهای قبول و از است و اگر با خلق خدا احوال
 دبرا تفهمیدی بواسطه مخلوق از خدا دور و محجوب میشوی ازین
 جهت اهل عرفان و ذوق خالص بجز دلها مشغول می شوند
 و رویشان در راهها در زیر پایهای نهند و روحشان در حضرت
 قبول بیال بری معنوی طواف می کنند پس حقرا بخلق می فهمند
 و حقرا از خلق تنزیه و تقدیس می کنند (انا عند المنکمره قلوبهم
 لاجلی) نص حدیث قدسی شمارا هدایت می دهد بسبب این
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود (تفکروافی خلق الله ولا تفکر
 وافی الله) این فکری که بان مأموریم فکری ادبیست باصانع
 در مصنوعاتش جل و علا (ای بزرگان) عالم نبوت عالم بزرگ و بجمیع
 عالمها شاملست پیغمبران علیهم الصلوٰۃ والسلام در زمین بحقیقت
 خلفای خدا هستند و اصحاب هم سماویه و دلهای عرشیه و اسرار
 ربانیه و از اغیار تمامی مجرد شدند انبیا خلقا بطرف حق میکشند
 در بین ابتداء مراتب انبیا و انتهاء مراتب صدیقان سی صد هزار
 و شصت و هشت مرتبهاست که صدیقان بآنها نمی رسند و در مابین
 مراتب انبیا با مرتبه سید المخلوقات صلی الله علیه وسلم در مرتبه
 محبوبیت مراتب و درجه های هست که حد و حسابی ندارد و برای
 او علیه الصلوٰۃ والسلام هیچ زمانی نیست مکر در آن زمان مرتبه
 بلند و درجه بالا و مقام قربت خدا هویدا نباشد بطوری که نا
 اسرار بان احاطه میکنند و نه کیفیت او همام و افکار او را ادراک
 خواهد کرد این حالات برای تتیم نعمت و تکمیل شرف محبتند

و در بین ابتدای مراتب صدیقان بانتهای مراتب اولیای مقررین
 هزار و صد و پنجاه دو مرتبه هست برای اولیا راه آن مرتبه
 و از است ولی بنهایت مراتب صدیقان نمی رسد و برای قطبیت
 جامعه هشتاد و هشت هزار و شانزده مرتبه هست که هر مرتبه
 از آنها بعالمی از عالمها متوجه شده و هر مرتبه های اولیای عصر
 بنسبت مرتبه قطب جامع نیست که مرتبه اولیادار زمین ایستاده
 است و مرتبه قطب تادرهای آسمان بلند شده و مابین ابتداء مراتب
 اولیا با مراتب صلحای امت که از اولیا محسوب نشدند مانند تفاوت
 زمین و آسمانست و در مابین مراتب صلحاء امت باعوام امت
 احدیه دو مرتبه هست یکی توبه و دیگر عمل صالحست (رؤیای
 صالحه) جزئیست از چهل و شش اجزای نبوت رؤیای پیغمبر
 ماست صلی الله علیه و سلم مقدار شش ماه و حیش بارو یا بود
 هر وقتی بیست و سی سال زمان نبوت را دو قسمت کردی چهل و شش
 دفعه شش ماه می شود آن دم می فهمی که رؤیایش علیه السلام
 و انخیه جزئی از نبوتش می شود مقام نبوت جلیله اش در حالت
 خواب و بیداری محفوظست امارو یا بنازل شدن ملائکه میشود که
 آن وحی مؤمنست و نزول ملائکه صحیح و ثابت نیست مگر برای
 کسی که ایمان بخدا آورده و بذکرش مشغول و بر رضای خدا
 استقامت کرده باشد پس از آن نزول ملائکه برای امن و بشارت اوست
 (الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تنزل عليهم الملائكة ان لا تخافوا
 و ابشروا بالجنه) الايه این آیت شاهد عدلیست بکفکار مادلالت خواهد

کرد (ای بزرگان) مراتب خود را بدانید و الاسواران بانیرها شما
 میکیردولی بمرتبهٔ نهایت صدیقان و اصحاب نحو اهد رسید زیرا آنان
 بیک نظر پاک محمدی صحابه و صدیقانرا بلند کرده بان مرتبه ارسیدند
 و محبوب پیغمبر علیه الصلاة والسلام شدند پیغمبر آنانرا و آنان با پیغمبر
 محبت کرده یکدیگر را دوست دارند (رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلك
 الفوز العظيم) وقتی که ارادهٔ نزدیکی خدا خواستید بمحبت پیغمبر
 و بافتدای آنان قرابت و نزدیکی خدا میسر خواهد شد (اولئك
 الذين هدى الله فبهداهم اقتده) رسول خدا صلی الله علیه وسلم
 در حق آنان بما گفته است (اصحابی کالنجوم باهم اقتدیتم اهتدیتم)
 (ای برادر من) اهل حال بشما گفته خدا موجود شما است و پس
 ازان افنا و پس از افنا شمارا می بیند و پس از دیدن قصد شما می کند
 پس بی اینکه تویی در مجلسش بر فراش اصطفای می نهد و برای حرف
 زدن در مقام انسیت شمارا اقامت فرموده و پس ازان بظهور
 وسطوت و اجلال و تعظیمی که اظهار میکند شمارا بمقام فنا میرساند
 پس ازان خلعت توقیر و تکریمرا بشما میپوشاند و بملاحظهٔ تکلیف
 شمارا محظوظ میکند پس در تو شاهد توفیق و تصمیم ثابت میشود
 و بشما میگوید آنچه بشما احسان کردم از قوت تثبیت در حالتی که
 از حول و قوت بشری و آدمی بری شوی و با احسانات المهیة و بمواهب
 ربانیه شاگرد باشی و در هر کار خود بجای امن و رضا و تسلیم داخل
 شوی (فخذ ما آتیک و کن من الشاکرین) این مقامات بفضلا
 خداست نه بکسب شما و بعطای او است نه بسعی شما و باختصاص

او است نه بحرص شما و بالمهام اوست نه بعلم شما و باختیار اوست
 نه باستحقاق شما خلقت بشریه در ظاهر صورت همه مساویست
 اما در خصوص تفضیلی که در بعض بشریت ظاهر میشود مختلفست
 و هر فضیلتی که ظاهر میشود بقضا و قدر است وقتی که روشنی
 صباح از ابرش هویدا شد و نورش بر او زد و اشراق نمود پس از آن
 ظاهر شد و از آن بمساوایش ممتد گشت سلطان صبح منتشر شد و همه را
 گرفت و شاهد صباح تمکن و قرار گرفت و اشارات و معانی بر
 صورتها ظاهر گشت پس در آنوقت نفخ صور خواهد شد و کتاب
 مسطور نهاده میشود و غایب زیر پرده هماندم ظاهر و مشهود
 و منظور خواهد بود و در آن زمان هر چه در قبور است مبعوث
 و هر چه در سنیها هست حاصل میشود غرور نمی ماند متقیان بحبور
 محظوظ و محبوبان بغایت سرور خواهد رسید و در و رای این
 اسرار حقیقتیست که اکثر خلق از آن حقیقت کور و نابینا هستند
 هیچ کس ادراک آن حقیقت نمی کند مگر کسی که (دراو) (از او)
 (براو) ظاهر باشد و برای هیچ احدی تجلی نمیکند مگر برای
 کسی که شواهد حقیقت (از او) (براو) تجلی بکند و آثار حقیقت
 از بودن آنکسی براو بروز خواهد کرد (ذالک من آیات الله من
 یهدی الله فهو المهتد) (ای مرد بخدا سو کنید می خورم دارنجا
 اتصال و جدای حلول و انتقال و حرکت و زوال و یکدیگر مس
 کردن و همایی و برابری و مقابله و مساوات و ماندی و مماثلت و از جنس
 یکدیگر بودن و مشاکله و تجسد و تصور و انفعال و تکون و تغیر

یست و ندارد همه این صفتها شما احداث کردی حق سبحانه
 وراء پرده صفتها است زیرا آن صفتها ایجاد و اختراع اوست
 چه طور دران و یا خود از ان ظاهر میشود اینها با و ظاهر نه او باینها
 هویدا شده است حق سبحانه وراء اشکال و معانی و صورتهاست
 نه در این اشکال و معانی و صور باطن و نه از اینها ظاهر است و نه
 فکر او را ادراک میکنند و نه نظر او را حصر خواهد کرد و الة
 نطق از بیان کردن حقیقت این خبر ضیقتی دارد که نتواند حرفی
 بزند و بنا بضرورت تفهیم بشر مسامحه لفظی باید کرد زیرا هر
 صفتی قابل تصور تو نباشد باید بمقایسه صفات شما بیان نمود
 و ذکر شما بسبب ضرورت تفهیم شما است بمعنی اینکه بنسبت
 طاقت شما وجودش محقق و ثابتست نه از حیثیت حقیقت آن
 صفتهای که برای شما کفایت از دلالت ظاهر این صفتها هم مقدسست
 و از دلالت نعت ظاهر از حیثیتی که اینها بنفس خودشان بر قیاس
 وصف محدث دلالت میکنند حق سبحانه ازین هم منزّه و بالاتر
 است زیرا دلالت کردن صفتها از قیاس محدث منفع نخواهد شد
 و برای اثبات حق سبحانه تعریف و نعتهای دیگری که استحقاق
 او داشته باشد هست ولی آنکه اثباتش باستحقاق او باشد وراء احاطه
 علم ما است و بالای حصر کردن فهم ما و احصا نمودن عقل ما است
 (ولا یحیطون به علما) (لا احصی ثناء علیک انت کما اثبت علی نفسک)
 (ای قوم) چه بگویم و چه حرفی بزنیم بخدا قسم زبانه لال شد

عقلها ریخته از هوش رفت لیا در ذهول و نادانی دلهامه سوخت
 بغیر از دهشت و خیرت نماند (ذذنی فیک تحیرا) (ای مرد) تنها
 بر ظاهر توحید شما برای تو معرفت سلامتی بیان کردم تا که وقت
 داخل شدن زیر قهر دعوت سلامتی یابی و بمسالت و تسلیم بی نزاع
 بطاعت و دعوت از شما قانع شده و کفایت کرده تا که پس نکریدی
 و پس از اسلام مرتد نشوی بنابرین بشما مسلمان گفتند و از شما
 حقیقت این طلب نکردند زیرا شما طاقت این نداری سو کنند
 بخدا (لایکلف الله نفسا الا وسعها) بالای طاقت چیزی حل نخواهد
 کرد آن چیزی را که مجرد شهادت توحید است بیان کردم حظ
 و نصیب سلامینی شما است که بسبب آن از زمره منکران بیرون
 شدی اگر چه بواسطه آن چیز در زمره مؤمنان ثابت نشدی
 باوجود برتبه عارفان و اصل نکستی و بمرتبه اهل مکاشفه هم ترقی
 نکریدی (قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا) آن علم
 و معرفتی که در نزد شما است بنسبت معرفت انبیا و صدیقان مانند نسبت
 علم انبیا است با علم آن ذاتی که موجد علم انبیا شده است بلکه اغلب علم
 شما جزئیست از علم انبیا و علم انبیا از علم آن ذات مبدی جزء هم نیست گمان
 مبر که حقیقت توحید را ادراک بکنند بلکه آن ادراک توحید همین
 شخص نیست یعنی نصیبش از کشف آن انقدر است چیزی که نهایتش باشد
 غیر متناهی را حصر نخواهد کرد و حادث ادراک قدیم نمی تواند کرد
 انقدر هست که آن از عطایای کشف اوست اگر بر حقیقتی ثابت می شدند
 بغایت ترقی مطالب می رسیدند پس از غایت ترقی نیست و پس از کمال

معرفت زیادی میسر نخواهد شد اگر این سخن صحیح بود نمی گفتند فلان از جهت علم کاملتر و از خصوص کشف بذکرکتر و از جهت منزل بالاتر و حالش بلندتر است (و قل ربی ذذنی علما) از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت شده فرموده است (کل یوم لا ازداد فیه علما یقربنی الی خالق فلا یرک الله فی صحبة ذلک الیوم) وقتی که مانند آن ذات صاحب حشمت طلب زیادی بکنند نهایت آن نمی شود ~~ا~~ کرد رانخواست غایت بود نهایتی میشود و اگر نهایت داشت منحصر می شد و اگر منحصر شده بود تجزیش لازم بود وقتی که بخشی شد بفنایمی رفت و اگر ماسوا او را حصر کرده بود ماسوی از او شاملتر خواهد بود و حال اینکه حادث از قدیم عامتر نخواهد شد همه این تقذیرات مسامحة لفظیه و تعبیرات کلامیه و سوء عادات جدلیه ایست والا در نزد کدام کسی خبر ذوق حقایق هست تا که از مسامحات لفظیه مستغنی باشد و بواسطه آن شواهد برهانیه و دلیلهای قطعیه که دارد استغنا حاصل گردد و حقیقت حال خودش را بداند که نهایت متاع او بجز وقصور است و کسی دستش در آبی باشد گرمی و سردیش را می داند هر زبانی که او را ترجان باشد و یا خود فصاحت و بیان او را کشف بکنند و یا خود دل او را احاطه بدهد نهایت او محصور و غایتش معلوم خواهد شد تا که کارها بار بار بش و اصل و پس از آن بجز و تقصیر خواهد رسید پس از آن سیدشان میگوید (لا احص ثناء علیک انت کما اثبت علی نفسک) و یکی دیگر میگوید

(العجز عن درك الادراك ادراك) این گفتارها بنبودن حاصلش اشعار میکنند و از جنس شاهد و حاضر بودنش محققست با اثبات وجودش که او منزله ازان چیز بست که در شاهد قائم و ثابت باشد زیرا در این حدیث کاف خطاب و مخاطب دارد یعنی وجود شما دانستم ولی شمردن صفات و ادراك ذات را قدرتی ندارم از بدهات وجود خودم شمار افهمیدم زیرا من معلوم شما هستم و تو با من هستی بشما اعتراف کردن بطوری بر من لازمست که مجال انکارم نیست و تجلی شما در من بسبب من باعث نقصانی خود مست بنا بدهات فقر و احتیاجی و شاهد نقصانی من و لزوم قصور و عجز من نقصانی از منست پس ازان صفات کمال شما که نهایتی ندارد صفات نقص منهای من او را طلب کرد پس من طاقت و قدرت این نداشتم و جلال پاك منزلهت از ورای پردهای عظمت ندا کرد و فرمود ای محدث منهای من محل حدوث خود رجوع باید کرد پس من امر بذکر را طلب کردم تعجبم آمد چه طور طلب شما بکنم تو با من هستی و چه طور ترانمی بینم که تو در نزد من هستی از این عجیب تران نیست چه طور شما را بدانم که تو از جنس من نیستی و شکلی که با و الفت درایم مشاکی و مائل او نیستی و تنهای نداری که محصور شوی جسم نداری که ترا تصور بکنم صورت نداری که ترا بینم از بجا ترا بفهمم و تقدیری بکنم شما غایب نیستی که در طلبت باشم و حاضر نیستی که ادراك شما بکنم ظاهر نیستی که نائل باشم باطن نیستی که ترا انکار بکنم

و محال بگویم هیچ قیاس ممکن نیست که بهیئت و امثالی تصور شما بکنم (فیما غایتها حاضر فی الفؤاد) فدیك من غایب حاضر) از جهت بداهت وجود اشیا كه بتو موجود است قریب هستی و از شما قریبتر نیست و از جهت آنكه در بین تو و اشیا مناسبتی ندارد بعید هستی و از شما بعید تر نیست (فقلت لاصحابی هی الشمس ضوئها) قریب و لكن فی تناولها بعد (ای قوم) خیلی تعجبی میکنم از آنكسی كه انكار كفتار مامیكند و همت خود شرا بفهم كوتاه خود و میفروشد آفتاب عقلش دائماً در زوالست آیا در نزدش هیچ برهانی نیست كه باطن ظاهری دارد و ظاهر را باطن لازمست آیا نور آفتاب وقتی كه بر روی زمین منتشر كردد بواسطه آن نور الوان و اشكال ظاهر و هر چه مخفی باشد هویدا خواهد شد و هر چه در حجاب مخفی باشد بروزی میكند وقتی كه صور اشیا و اشكال بآن نور ظاهر كشت وجود مخفی از شدت ظهورش بر ناظران مخفی میكردد قومی كه بحقایق اشیا علمی ندارند كان بردند كه بالوان و اشكال چیزی زیادی بر آنها نیست و آنها بذات خودشان ظاهر هستند تا كه سایه برایشان آمدوزد و بدامنش انهارا پوشیده و هیبتش برایشان كشیده و انداخته شد پس از آن فرقی در بین نور و ظلمت ادراك كردند و پس از و كفتند اگر اینها در نفس خودشان واضح می بود كاه مخفی و كاه ظاهر نمیشدند از این حال محقق شد كه ابضاح كنده اینها غیر اینهاست و مخفی شدن او سبب شدت ظهورش شده است

و محتجب بودنش بواسطه کثرت اشراق نور خودش هست
 پس محقق شده که در ظهور خودش از شدت ظهورش باطن کشت
 و بسبب افراط نزدیکی دور شد و بذات خودش در باطن ظاهر
 کشت چه طور ظاهر نمیشود همه الوان و اشکال باو ظاهر است
 و بادوریش ادراکش نزدیکست چه طور نزدیک نمیشود زیرا
 ادراک او پیش از ادراک آن چیز است که بآن معلوم خواهد شد
 و مر دلایل میداند که نور آفتاب در نفس خودش واضح است
 و دیگر آنرا ایضاح میکنند و هم میداند که الوان و اشکال بتجلی
 او ظاهر و بشعاع آن نور باهر و منور شده است و حال اینکه
 آنها در نفس خود ظلمتی دارد زیرا اجسام صلبه و کثیفه بطبع
 و جبلت خودش مظلم است نورشان از غیرشان بعاریت گرفته
 است اینکه گفتیم برای فهمیدن قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 (ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رشح علیهم من نوره) شمار می جنباند
 (یعنی بواسطه تفصیلات که کردیم حدیث را می فهمی) پس
 ظهور حقیقی اظهار کننده ایست نه مظهر و اول معرفتی که در آنان
 ثابت میشود معرفت اظهار کننده ایست نه مظهر و بعض وقت
 دیدن اشکال و الوان را غیب میکنند و میگویند که بغیر از نور چیزی
 دیگر نیست اعتقاد جاهل بخلاف اینست این سخن برای فهم
 کردن قول ابراهیم خلیل را هم می جنباند صلوات الله و سلامه علیه
 و قتیکه ستارها و آفتاب و ماهرا که دید گفت (هذاربی)
 (هذاربی) (هذاربی) این را رد کرد و از مخلوق ~~کنشست~~

و بخالق عبور کرد و بقول صدیق هم تحریک میکند (مارایت
شیئا حتی رایت الله قبله) و بر قول خدا هم تحریک میکند (اولم
یکف بربك انه على كل شئ شهيد) مردم غبی و نازیرك بضدانست
غیرالوان و اشکالی نمی بیند و باینها می ایستد و مظهر شان نمی
فهمد آن غبی سرنکون و برویش افتاده و بر پس خود یاز کشته
زیرا آن در اول نظری که عین حقیقترا مشاهده میکند بضد نگاه
کرده است اینکه گفتیم ترا بفهمیدن کلام خدای تعالی می جنباند
(افن یشی مکبا علی وجهه اهدی ام من یشی سو یا علی صراط
مستقیم) و اگر عامی و جاهل و غافل که در غفلتش متوغل باشد
و از رتبه که با صورتها و اشکال ایستاده است از ان ترقی بکند
و بطرف فکر و استدلالی برود و از تفریق بکند که مابین آن
چیزی که بذات خودش ظاهر و بین آن چیزی که بغیرش هویدا
میشود مغایر یکدیگر هستند و در نزد حلول حجاب و ظهور چند
روشنی که تاریکیست بداند و آن چیزی که بذات خودش ظاهر است
نه بغیر اینها اگر برای و تجلی بکند و از صورت و اجسام صرف
نظری بنماید آنوقت در نزد آن عامی برهان حقیقی قائم و ثابت میشود که
آن اجسام و صورتها نه ذاتشان و نه غیرشان مرئی نخواهد شد
محقق وجود چیزی که نامش نور است اگر خارج از این اجسام
نباشد اینها در وجود ظاهر نمی شود و صورتها و الوان و مقادیر
و اشکال از یکدیگر فرق و تمیز نخواهد شد و آن نور در آنها حلول
نکرده و از آنها دور نیست ایقدر هست که بر آنها پرتوی زده

عالم را اظهار نموده است در آنوقت آن مرد از ارباب اراده که نظر شان در آفاق واقطار محصور است ازان میشود زیرا معرفت نفس نور را نداشته بلکه بنسبت ان نور را فهمیده است فهمیدن این بکلام خداوند تعالی شمارا تحریک میکند (سنریم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یقین لهم انه الحق) اینان در رتبه دوم هستند کسی بنور اشیا را بنید نه نور را باشیا آنکس از زیر نابالا ترقی میکند و آن دیگر از بالا بذیر می افتد مرد اول بنور می بنید و پس ازان آن صورتها و اشکالی که بنور ظاهر شده است می فهمد این مرد در خصوص تعلیم و تفهیم سر بر ارباب استدلال حق تقدیمی دارد تا که آنچه مخفی و مستور است از آنان برایشان ابضاح و بیانی بکند و بنابراین پیغمبر صلی الله علیه وسلم (ذکر ارسولا یتلو علیهم آیات الله مبینات) را مسمی شد تا تنبیه شان بکنند که همه موجود از حیثیت ذات عدمست مانند جسمهای که بنسبت ذات خودش ظلمتست مگر بپرتو نورش ظاهر گشت تمام این عالم حادث و همه ظلمتست خدا مخلوقات را در ظلمت خلق کرده وجود احداث کننده بایجا دخلق در مخلوق برای خلق تجلی نوری کرد پس اگر نور وجودش در همه عالم سریان نمی کرد یک ظاهری در این عالم بظهور نمی آمد و آنکه از نورش ظاهر شده است بمنزلت رش است نه بمنزلت فیض و استتار است پس ازان از نورش بر سرشان رشی فرمود و بهر چیزی ازان نور اصابت کرد

قلب جسمش مانده شد مانند آن چیزی که از او گذشته (الی ظل ذی ثلث شعب لا ظلیل ولا یغنی من الاله) جسم سی شعبه دارد طول و عرض عمق است بخدا پناه آوردیم از رد کردن ما بآن سجن زیرا سجن دنیای انسانست .

و آنچه از عالم شهادت و ملکی که ظاهر و عیانست آن دنیا است و آنچه از عالم غیب و ملکوتست آن باطن و آخرتست که پس از مردن عبد بانجا رجوع خواهد کرد و ظاهر ترین اشیا در نزد انسان جسم خود شست زیرا جسمش از همه اجسام عالم باوندیکتر است و آنچه نزدیکتر باشد ادنی و اقربست تسمیه دنیا بدنیاست بسبب نزدیکیت و نزدیکترین احوال انسان بانسان دنیای اوست و دورترین احوالش باو آخرتست زیرا دور است و بلند و تأخیر شده است مگر پس از مردن کشف خواهد شد و وقتی که میگویندش (فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید) او هم میگوید (ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا فتمهل صالحا غیر الذی کننا نعمل) پس باو گفته میشود (لقد کنت فی غفلته من هذا فکشفنا عنک غطاءک) پس ظاهر احوال شما مشاهده حقیقت دنیا است و در نزد شما ازان ظاهر تر آن چیز است که بلذت طبیعی و شهوت حسیه تعلقی دارد اینها شمارا از سفر حضرت ربوبیت منع کرده و پای شمارا از رفتن بطرف حضرت قدسیه بسته است زیرا دنیا سخن مسلمان و جنت کافراست آن مؤمن که ایمانش ثابت و محقق است آن نعمت دائمه مقام کریمی که باعث روگردانیت از نعمت و مقامی که در دنیا است

البته آن مقام خوبتر و بهتر است از انجیزی که مفارقت کرده است و جنت کافری که پرده و حجابی عقلش را پوشیده است ملاحظه بجال قدس لاهوت اکبر را نکرده و برای انسان اطلاع خالص از نقصانی ممکن و میسر نیست و در مابین او و اجسام مظلمه البینه علاقه هست چه لذتی دارد کسی را که در سجن و حبس باشد یا تصرف و یا خود کشفی داشته در حالتی که آن دلها با ملاحظه اجسام ایستاده و از عبده اصنام شده باشد جسم دنیا است و ایمان صفت دلست و دل مؤمن است دنیا بحقیقت حبسخانه مسلمان و جنت کافر است جسم سجن دلست که آن دل مؤمنست هر وقتی از علایق خلاص و از آفات و مصیبتها نجات یافت از همه آفات سلامتی یافته باشد و از همه مخافات خلاص میشود و از ظلمت خارج و نور واصل خواهد شد (الا) (من اتی الله بغلب سلیم) (و ماکل جسم غیر سجن لاهله) و آخر آفات النفوس و فاتها) (ولو علم الانسان ما لموت ایقنت) نفوس الوری ان الممان حیاتها) این قالب در نزد ارباب خودش چه عجب و چه قدر ظلمتی دارد و چه قدر نور را مانع شده است آنکسی که با قالب خود برابر ایستاده است در همه جوانب و اقطار محصور و در مابین دیوار های مساحه و مقدار محبوس مانده است که طول و عرض عمق است و اینها سی شعبه مظلمه که منع و حصری میکنند و این شعبه ها از نفس خودش ظلمتی دارد که ارضیه و ناسوتیه ایست نصاری در تثلیث بضالات رقتند زیرا آنان از عالم اجسام تجاوز نکردند و از رش نور مذکور که

قسمت شده است در بین اقسام نصیبشان نبوده پس بی شبهه بظاهر صورتها در حجاب ماندند و بظهور اثر مغرور شدند بسبب ظاهر از باطن کور گشتند مانند کسانی که نظرشان بر الوان و اشکال حصر کردند و نوری که ایضاح آنها می کنند ندیدند (کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحیم ثم یقال هذا الذی کنتم به تکذبون) آنانکه روز قیامت در حجابند سپس در دنیا قصوری در نظر و فکری کردند (من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا) سبب کم کردن راهشان اینست که در دنیا نظر و فکر کردن ممکن بود نکردند و در آخرت هر چه قسمتشان است از آن مقدار زیاده نخواهد شد و بر حقیقت نام خودش ایستاده است (ففهم شقی و سعید) حقیقت نامش شقاوت است نه سعادت زیرا طریق استفاده بسته است و در حوالش کم و زیادی نخواهد شد باین وجه او را در کم کرده است و هم مستحق آن چیز نیست که با و متصف شده و در جای تنگ و بدتر مانده است آتش حسرت و عذاب در باطنش جوش و خروش گرفته بسبب اینکه روحش از معرفت محروم شده و وسعت علم و لذت مشاهده را بواسطه اعتماد کردنش بعالم صورتهای مجسمه ظلماتی فوت کرده است وقت التهاب آتش حسرت اگر چه فائده از گرمی آن آتش حاصل نمیشود در خیال عالم صورت استراحتی پیدا می کند بلکه بطرف وسعت علم رفتن و از تمامی فضائل و معرفت آن استراحت او را منع خواهد کرد از این طور آتش حذر باید و بر این آتش

انذار و تخویف از خدا آمده است (فانذر تکم ناراً تلظى لا یصلیها الا الاشق الذی کذب وتولى) تکذیب نمی شود مگر با حجاب و درو گردانیدن بمکن نیست مگر با غفلت و اگر مکر مکران ندای حق را از باطنشان شنیده باشند این تکذیب با ایمان حق دعوت میکند محقق ایمان آورده بودند مانند کسانی که ایمان آورده و گفته اند (ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنوا) این ندا از دل هر موحدمؤمنی که بخدا و رسول ایمان آورده زائل نخواهد شد اگر حقیقتش را فهمیده بودند اندم شنیده بودند لکن از جهل انکار کردند روز قیامت که پرده را برداشتنند و بآتش حسرت و ندامت سوختند آنوقت میدانند که درجه این صدر محترمی که در کلام خدای تعالی است (انزبه من آیاتنا انه هو السميع البصیر) وقتی دیدن و شنیدن را تحقیق کردند چه طور است و او مستغنیست از فوالب جسمانی که گوشها و چشمها است (قالو لو کننا نسمع او نعتل ما کننا فی اصحاب السعیر) در دنیا نبودن چشم و گوش آنان را بجای عذرشان قبول نخواهد کرد و اگر عذری در قیامت باین طور بیاورند از همه عذر هادتر است چه طور عذرشان مقبول میشود در دنیا انذار و تخویف شدند و اگر قبول میکردند پیغمبران که مرد ما را از ظلمت بنور رهبری میکردند آمده و خبر دادند زیرا همه پیغمبران از درجه خودشان پائین آمدند که با جاهلان و کافران خطاب بکنند و پیغمبر مختار باین امت براه ابرار خبر داد و از طریق اشرار تخویف کرد و او مظهر باطنهای اشرار است (قد انزل الله الیکم

زکرا رسولا یتلو علیکم آیات الله مبینات لیخرج الذین آمنوا
 وعملوا الصالحات من الظلمات الی النور (اما ظلمتی که باتقلید پدرهای
 ضاله ایستاده اند و می گویند بمعلمان اهل بدعت هستند دران وقت
 مردمان (انا وجدنا آباءنا علی امته وانا علی آناهم مقتدرون)
 خداوند تعالی می فرماید یا محمد (قل اولو جئتنکم باهدی مما
 وجدتنکم علیه آباءکم) پدرشان بچه حالی دیدند قومی بودند که
 صنمهای جسمانی کشیف و خالی از همد معانی حیوانیه که بودند
 عبادت کردند بر عبادت مسیح ایستاده بودند بسبب آن معجزه که
 بردستش ظاهر شده بود بچشم ربوبیت باو نظرمی کردند و بغیر از خاکی
 و ناسوتی که بر حرکت مسخر شده است چیزی دیگر از او نفهمیده
 بودند و مسخر بو دنش رای اظهار آن چیز نیست که روح القدس
 بباطنش وحی الهی و الهام ربانی را القا کرده تا که قدرت الهیه
 بردست او ظاهر و عجایب معجزه روحانیه که بیرون از عادت نیست
 حاصل کرد و آن معلوماتی که بعقل طبیعی و انفعالاتی که بمخاصه الهیه
 است بردستش ظاهر و هویدا باشد آن بکلمه الله است آن هم کلمه نامه
 است (وتمت کلمه ربک صدقا وعدلا) هر چه ظاهر میشد بکلمه
 ظاهر میشد و کلمه امدادش کرده و روح القدس تأییدش نمود
 (اذا بدنتک روح القدس) و مسیح و افعالش آن کلمه ایست که
 بمیرم القاشد مسیح کلمه ایست و بکلمه موجود شد و بردستش کلمه
 ظاهر شد بچیزی که کن میکنفت موجود میشد زبرا قوت روحانیه
 باشیا میداد نه از ناسوتیه ارضیه میداد بلکه از تأیید روح

والقاء آن امری که بجمع مکونات و موجودات اعطا شده است
و آن کلمه را مسیح می خواند (فیتفخ فيه فيكون طيراً باذن الله)
زیرا سر اول از خداست و بخدا راجعست و برای خداست
(فاذا سوته و تفخ فيه من روحی) این تفخ ابتدا و بلا واسطه
ایست آن هم اعطای اصل نوع انسانیت که انسان کلیست
و قوتیست که از وجودش قائم شده و بسبب ظهور آثار ربوبیت
و شواهد لاهوتیش از خودش صادر شده پس بان قوت همه
معلومات را دانست و همه مخترعات را بآن اظهار کرد این همان
قوتیست که بآدم تفخ شد و در زرتیش سرایت کرده و تا ابد
بدیومیت جاری شده و بان قوت تصریفات روز و شب و تغیرش
ظاهر میشود و بآن قوت ظهور صناعات مخترعه و علوم و مصنوعات
جزئی و کلیه میسر کرد در اینها همه اثر تفخه ایست که بادم
اعطا شده است و او باین قوت بزمین و آسمان و بر همه اشیا مطلع
و مشرف شده و این قوت در همه ذریتش ثابت و در عقبش باقیست
انبیا علیهم السلام حظ و نصیبی زیاده از آن قوت گرفتند و بر
دستشان علوم و حکم و عجیبهای که بمجرد آن قوت تفخه حاصل
شده نه بواسطه علل طبیعی و نه خصوص یک کار فعلی بلکه این فائده
ازلیه ایست و بقدر نصیبش از آن تفخه ورشی نوری که باورسیده
چیزها بردستش هویدا خواهد شد و ازین زیادی ممکن نیست
آن هم قسم ازلیست ولی هر بنده بمقدار آن نور که باو ترشح کرده
و برای قبولش مهیا شده هما بقدر نصیبی دارد (ومن لم يجعل

الله له نوراً فاله من نور) استکمال خلقی که خدا دران خلق
 نکرده و از ان نصیبش نداده باشد کمالی نمی یابد تا که واصل غایت
 کمالی نباشد که باو لایق باشد البته میسر نمی شود مگر روز قیامت
 در جنت آن کمال میسر بشود و اهل جنت علی الاطلاق بهر چیزی که
 (کن) گفتند در آن دم میشود عیسی پیغمبر است و بنسبت وقت
 خودش نصیبی زیادترا از ان قوت گرفته هر چیزی که میخواست
 باذن خدا میکرد نه بذات خود زیرا در نفس عیسی آن اذن بود
 و خداوند تعالی از روح القدس نفخی میکرد عیسی که نفخ
 اشیا میکرد بروح القدس میکرد و از ان جای که مؤید بود میکرد نه
 در نزد خود و از ذات خودش بود همه وقت کارش باذن بسته
 بود چونکه روح مؤید بود اگر اطلاع کسی برای ظاهر
 قدرتی که از باطن حکمتست میشد نور امداد بر سرش می تافت از نسیم
 تأیید نفخه باومی رسید و از نفخه حظش میکرفت مانند گرفتن
 حواریون علیهم السلام (ولیکن کره الله انبعاثهم فثبطهم) دیگران
 لال و کور و کور ماندند (ومن یضلل الله فاله من هاد) (فلا تأس
 علی القوم الفاسقین) و طائفه از یهود پرستش غزیر میکنند مانند
 نصاری و در زیر پرده مانده اند اینها همه ظلمت نیست و طائفه از یهود
 موحد هستند و در زعم خودشان پرستش عزیر نمی کنند بنبوت
 موسی علیه السلام تقلید کرده و یا خود سماعاً ایمان آورده نه بکشف
 و دید نیست و آنان بظلمت تقلید و بسختهای مردمان ایمان آورده
 اند بحشم یقین مشاهده حقرا نکرده اند و اگر آنان حقرا

مشاهده میکردند و فهمیده بودند اهل حق را دانسته بودند
 زیرا مردان بحق معلوم میشود نه حق بردان و اگر نبوت
 و رسالت و ایمان چه چیز است تحقیق کرده بودند موسی را
 پس از حقیقت نبوت دانسته بودند نه نبوت را پس از معرفت موسی
 نبوت محمد را صلی الله علیه و سلم انکار نمیکردند مانند موسی
 علیه السلام او را می دیدند زیرا حق و اهل حق را فهمیده بودند
 لیکن آن حرفهای که از اخبار موسی شنیده بودند اکتفا کردند
 و ایستادند ظهور قدرتش در نزد ایشان ثابت شد و آیات و معجزه
 عجیبه در زمان طلبشان بروز کرده لهذا بظلمت صورتهای مظلمه
 و مجسمه در حجاب ماندند و آنها صورتهای معجز آتش بود و کمان
 بردند که این معجزه ها از قدرت و حول قوت موسی بود اینها
 ندانستند که آنکسی بردست موسی اظهار قدرت کرده همان
 کسیست که بردست محمد صلی الله علیه و سلم اظهار قدرت کرده
 است خدا یکیست و دین و انبیا و دعوتشان یکیست قدرت خدا
 بردستان ظاهر شده و بشارت او حاصل گشته و هر کسی که قدرت
 خدا بردست آنکسی با طلب دیگران ظاهر باشد آن مرد صاحب
 وقت و پیغمبر امت و او بر همه محققست و پیغمبران از حیثیت شخصیت
 و هیکلشان اختلافی دارند نه از حیثیت معنا و حقیقت (شرع لکم
 من الدین ما وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم
 و موسی و عیسی ان اقموا الدین و لاتفرقوا فیه کبر علی المشرکین
 ماتدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یمهدی الیه من یشاء) البتة

فرق در بینشان ندارد خدای عزیز و مقتدر یکیست بر شجهای
متفرقه و هیكهای متباینه اظهار قدرت فرموده و در ذات خودش
خدا یکیست و مکانی ندارد متقسم نیست و در هیچ چیز حلول
نکرده با هیچ چیز متحد نیست ولیکن بقدرت و افعال خودش
ببندگان خود تجلی فرموده و با و راهی ساخته راهها با ودالات
میکند و هر دلیلی علامت مخصوصه و هر راهی در مخصوص
دارد و پردهای کشیده در آن هست (و ما کان لبشر ان یکلمه الله
الا وحیا اومن وراء حجاب) و پس از آن در راهها حدودی نهاده
و علامتها نصب شده عبور ممکن نیست مگر باذن اگر کسی در تجاوز
حد معین مأذون باشد برای او در را واز میکنند داخل و رای
آن حد میشود و دخول ممکن نیست مگر با شرح شرحرا از رسول الله
صلی الله علیه و سلم سؤال کردند در جوابش گفت (هو نور
یقذفه الله فی القلب) یعنی نور یست خدا بدل انداخته است
گفتند یا رسول الله علامتش چیست گفت (النجافی عن دار الغرور
والانایة الی دار الخلود والاستعداد للموت قبل حلول الموت)
یعنی از دنیا دور شدن و انابۀ آخرت و برای مردن مستعد بودن
است و بشرح نورانی درهای دلها واز میشود و رحمت در یست
از درهای خدا سبحانه بر دل هر کسی را که میخواهد واز میکند
(ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها) الایه پیغمبر صلی الله
علیه و سلم رحمت است (و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین) چه طور

درهای آسمان بر حقی که بارانست و از شده است همین طور درهای
وحی برای پیغمبر صلی الله علیه و سلم که رحمت همه عالمست و از
شده است و او در یست که متقیان داخل میشوند و هر وقتی که قدرتی
بر ظاهر حجاب مظهر باشد نظر بکن **ا** کر از ورای آن
چیز ظاهر با سرار برسد او مکاشف علم ملکوتست که توفیقی
دروست قدس خواهد کرد (اولئک هم الوارثون الذین یرثون
الفردوس هم فیها خالدون) مصباح وجود و سراج کونین
صلی الله علیه و سلم (بارث فردوس دعوت فرموده و اسرار عجیبه
و معانی غریبه و لغت فصیح و اشارات صحیح و شریفه و تمثیلات
مطابقه و اشارات موافقه و رموز غامضه و کشف و اضحه و احکام
کامله و سیاسات شامله و آداب جامعه و اخلاق ظاهره را پیغمبر ما
بطوری آورده است که پیغمبران دیگر نیاورده اند کسی چشم
داشته باشد و بحال باطن صورت محمدیه روحانیه را اگر نگاه
بکند و انبساط انوارش بر صفحات الاء ناسوتیه جسمانییش را
بیند آندم بسمت وقار و بهیبت سکینه متفکر و باتبسم و بشوشی آن
ذات را می بیند و هم این صفتهای باطنی و ظاهری همه برای اظهار
کننده می بیند تا که از منزلت کسانی که با ظاهر ایستاده اند و از مبدا
در حجاب هستند از آن حال بیرون باشند و بفهمند که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم صورت و حرکات و سکناش در معنایش متولی کشته
نه از جهت اینکه از خدا در او چیزی هست حاشا بلکه او محو
اثبات کننده است بسبب قیام متولی برای آن رسول نه بواسطه

او نمی بینی خدا باوجه طور فرموده (و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی) در فعل او از فعلش تبری کرد تا که بر حرکت ناسوتیه چیزی حایل و مسخر نیکرود و یا خود بجسم مقدر و مصور چیزی نسبت نکنند و یا خود برای متولی و مدبر تصرفی ثابت بکنند و اگر ناظرش بجسم تصرف نه بجسم تصرف نگاه می بکنند و حقیقت بادی بامبدی علیه بفهمد و هر چیز را بمنزلتش بهد حق صریح برایش واضح و هویدا خواهد شد و هیچ نزاع و کنایاتی نمی ماند ستیرا از مستقیم تمیز میکنند بهدایت خدا نه بهدایت بشر راهی می یابد برسر قدر مطلع و از تقلیدی که مظنه غرو راست منزله خواهد شد (قل اولو جئتمکم باهدی مما وجدتم علیه آبائکم) از تمثیل بظاهر اثر مشغول و از عیان بواسطه خبر اعراض میکنند اینکه شما بحکمت نقل میکنی و وعظ خوب برای معرفت حق میکوبی تا که اهل حقرا بدانند و مبدء را بفهمند که او بغیر از هدایت خدا بهیچ چیزی مألوف نخواهد شد و او تابع جهل و هوای خودش است هدایت خدا عز وجل اینست که برای حقایق امور کشف کرده و کشف اینست که بخانه عقل برالواح سینه ها نوشته شده (کتب فی قلوبهم الایمان و ایدیم روح منه) و کسی روح موید باشد روح موید شده را می داند عیبی علیه السلام را می فهمد که روح مؤید شده و بمحمد صلی الله علیه و سلم که قرآن بر او نازل شده است میدانند که او هم روحست و کسی اینرا بداند و طعمشرا بچشد اواز مؤیدان الهی خواهد شد

آنانکه بهمه کتاب ایمان آورده اند و در حق آنان گفته شده
 (والذين يؤمنون بما أنزل اليك وما نزل من قبلك وبالاخرة هم
 يوقنون أولئك على هدى من ربهم والئك هم المفلحون) هدايت
 خدا هدايتست و بغير از آن همه اتباع هواست (ولئن اتبعت
 أهوائهم من بعد ما جائك من العلم) يعنى علم الدنى و كشفهاى آلهمى
 (انك اذا لمن الظالمين) آن ظالمانى كه نفسشانرا از رتبه كشف پايان
 آورده تارتبه ارباب هوا و هوس موافق كشته آن ارباب هوا كه
 در ظلمت غمگشان باقى مانده بطورى كه آلوده حصار طبيعت
 شده و در ظلمات حس در جبابى مانده اند و كسى كه باعث تكثير
 سواد قومى باشد آن هم از آن محسوب ميشود و برابر محشور
 خواهد شد و هر كسى كه موافق قومى باشد از آنها معدود است
 (فاذا بعد الحق الا الضلال) و پس از كشف و بيان بغير از حجاب
 چيزى ديكر نمى ماند (فاعرض عن تولى عن ذكرنا ولم يرد
 الا الحياه الدنيا ذلك مبلغهم من العلم) بتحقيق معلومت شده حيات
 دنيا انسانرا از حيات آخرت مشغول ميكند و كسى از استعداد
 حيات حقيقيه اعراض بكند پس از انقضاي حيات دنيا از ان
 اعراض نادم ميشود و باتش جهنم سوخته خواهد شد و قتي تذكر
 ميكند كه ذكرش فائده ندارد (فيقول يا ليتنى قدمت لحياتى
 فيؤمئذ لا يعذب عذابه احد ولا يوثق وثاقه احد) حتى مى فهمد كه
 حبات عبارت از دار آخرتست اكر دانسته بود دار آخرت حيات
 علماست بنا برين تقدير كلام اينست كه اكر دانسته بود آخرت

در حقشان دار حیات میشد و لکن ندانستند بسبب این ممنوع و محجوب ماندند و بظلمت صورتها داخل شدند و در حبسخانه جسم محصور ماندند و در سخن ابعاد ثلاثه باقی شدند و بحسبشان رجوع میشود لهذا حشر با جساد لازم شد این حشر جمع کردن جسد ها و رد کردن ارواح بچسدها است ولی در نزد آنکه خدا سبحانه ایمانرا احسانش کرده و دلش را برای قبول تصدیق حشر شرح نموده و آنکه ابتدای خلقش جایز و ممکن باشد عدم استحاله اعاده را اعلام فرموده زیرا انتراع صورت موجوده از اختراع سهلتر است (قل یحییها الذی انشأها اول مرة) و از معرفت خدا سبحانه و تعالی و معرفت ملائکه و کتب و رسالش و از روز قیامت در واء پرده نمی ماند مگر کسی که شیطان و هوایش فریبش بدهد و بر او غلبه بکند و بضلالت برساند و راه حقرا کم بکند حتی حق سبحانه و تعالی بر او غضب بکند و ابدی در آتش بنهد و جزایش بدهد (و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رساله و الیوم الآخر فقد ضل ضلالاً بعيداً) (اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم) (افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها) (فاصمحو صما بکما عمیافهم لایعلمون) چه طور قرآنرا تفکر میکند کسی که درک حقیقت قرآن و انزال و منزل و منزل علیه قرآنرا نفهمد زیرا قرآن مانند دریای محیطست و درس و احش مسائلی مثل عود و عنبر است رنگ رنگ کلهای خوشبو و انواع معدنها دارد و در و مطش جزیره ها هست و ظهر و بطنی وحد و مطلعی دارد دانستن

قرآن بر چهار رکان بنا شده است (ظاهرش) تنزیل است روح الامین اورا آورده (باطنش) تاویل است مانند گفتار پیغمبر صلی الله علیه وسلم (اللهم فقهه فی الدین و علمه التأویل) حد عبارت از نیست که در نزد آن باید بایستد آن هم در بین تشبیه و تعطیل حد فاصلست (مطلعش) جای اشرف مکاشفین که بر حق سابق اراده خدا بالهام سلائیکه و بقطانت روح و اصل باید شد معانی شرا مشاهده و حقایق شرا کسی مطلع نمی شود مکر آن کسی که کشف و مشاهده و دل سالمی و مسلمی که اسلام شده باشد (قال اسلمت لرب العالمین) (ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او الی السمع وهو شهید) اول مراتب معرفت تنزیل دوم معرفت تاویل است معرفت تنزیل بطوری که آمده است همین طور لازمست و تحریف و تبدیلی نخواهد شد زیرا تنزیل اساس تاویلست و تاویل بر تنزیل موافقت باید کرد و از مطابقت تنزیل باید بیرون نشده باشد معانیش بتعطیل رجوع نکنند و تاویل از موافقت طریق سنتی که از سید المرسلین وارد شده است بیرون نخواهد شد رتبه سیم که رتبه وسطی است آن حدی مانع و جامعیت که در بین ظاهر تنزیل و باطن تاویل را جمع و از تشبیه و تعطیل منعی بکنند رتبه چهارم بنور مبین مطلع شدنست که بغیر از متقی در نزد هیچ کس موجود نخواهد شد آن هم تعلیم خدای عزیز و رحیم است (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلاً من رحتہ و یجعل لکم نوراً یمشون به) (و اتقوا الله و یعلمکم الله) خدا سبحانه و تعالی معلم فهمست و پیغمبر

معلم حکم و حکمتست و بمعالم فهم اطلاعی دارد و بار شاد مقام
 موصل مطلع شد نست زیرا در بین بندها و خداوند واسطه
 ایست (کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلو علیکم آیاتنا و بزیکم
 و یعلمکم الکتاب و الحکمته و یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون) پس
 پیغمبر بواسطه هادیست نه باصالت (و انک لاتهدی الی صراط
 مستقیم) بحقیقت خداوند تعالی هادیست (انک لاتهدی من احببت
 ولیکن الله یرهدی من یشاء) و پیغمبر ارشاد را تعلیم میکند ولی خدا
 سبحانه و تعالی معلم اصابت (یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون) (علم
 الانسان ما لم یعلم) (و علمناه من لدنا علما) (خلق الانسان علیه
 البیان) و درین علم و خلق فرقی هست علم خدا سبحانه و تعالی
 معلوم شده که صفت ازلی و غیر مخلوقست و بخامه عقل بر لوحهای
 سینه ها مینوسد (بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم)
 عقل از علم ازلی استمدادی میکند آن هم قرءانست که بر محمد
 صلی الله علیه و سلم القا و نازل شده و برای پیغمبر بتعلیم جبرائیل
 حاصل گشته و تعلیم جبرائیل بتعلیم خدا عز و جل شده و تعلیم
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم عین تعلیم جبرائیل بود پس معلوم شد
 تعلیم رسول عین تعلیم خدا سبحانه و تعالی است خداوند سبحانه
 و تعالی ملائکه را بلا واسطه تعلیم میکند و ملائکه درین پیغمبران
 خدا سبحانه و تعالی واسطه است خدا سبحانه و تعالی معلم همه ایست
 و همه هدایت میکنند و برای همه بیان و شرحی میدهد و اگر چه
 پیغمبر بیان کننده ایست آن در بیان کردن هدایت مانند شیخ نیست برای

تعریف کردن خلق و برای دعوتی بجانب حق اقامت شده برای پیغمبر حکم ظاهر ولایت دارد و برای خدا سبحانه و تعالی ولایت باطنی هست و متولی همه کار خداست (لیبین للناس ما نزل الیهیم) (یرید الله لیبین لکم سنن الذین من قبلکم) هیچ چیزی نیست برای اثبات احکام در ظاهر حالی از احوال که پیغمبر نسبت کرده اند مگر آن چیز در باطن برای اثبات توحید شده است تا کسی با ظاهر آن چیزی که برای محمد ظاهر شده است بی نظر کردن باظهار آن چیز توقفی باید ننکند و بی نظرو فکر بمعرفت جریانش بر ظاهر محمد صلی الله علیه و سلم از طرف مبدی که بر پیغمبر اظهار کرده است توقف نخواهد شد و بان مبدء منفرداً امرها همه باو راجع خواهد شد (و انک لتلقى القرآن من لدن حکیم علیم) پیغمبر محل تلقی است او القا کننده نیست و القا صفت او نیست (وما کنت ترجو ان یلقی الیک الکتاب الارحمة من ربک) کاشی فهمیده بودم کتابی از کتابت چه فرقی دارد مگر این قدر فرقی هست که کتاب متصفست باینکه محل و قابل کتابتست نه بحیثیتی که کتابت در کتاب زائد نخواهد شد و کتابت صفت کتاب نیست بلکه صفت کتابتست در کتاب ظاهر شده است و از کتاب پیدا نبوده و برای وصفیت کتابتست نه برای کتاب و کتابت صفت کتابتست نه صفت مکتوب آن کتاب دل محمد است صلی الله علیه و سلم و آن کتابیست که خدا قرار را در او نوشته است مانند کاتبی که در لوح می نویسد و اگر چه کتابت ظاهر

بواسطهٔ قلم در لوحی نوشته می شود ولی قرآن بواسطهٔ جبرائیل
 در لوح قلب محمد نوشته شده است و جبرائیل بمنزلهٔ قلم و آنچه
 نوشته است قدیمت آن هم کلام ازلیست کاتب بامکتوب قبه که
 جای کتابتست مانند لوح و قلم مخلوقند قلب محمد صلی الله علیه
 وسلم و جبریل علیه السلام مخلوقند و آنچه بواسطهٔ جبرائیل
 خدا عز وجل نوشته است آن قدیمست پس قرآن قدیمست آن
 علم خداست دور نیست که این در دلهای بندگان برای حفظ
 و علم نوشته شد است نوشته شدنش نه بطریق حلول و انتقالست
 زیرا خدا سبحانه و تعالی حافظ او است نه بنده (انا نحن نزلنا
 الذکر و اناله لحافظون) روایت کرد اندک خدا سبحانه و تعالی
 وقتی که قلم را خلق کرد باو گفت بنویس قلم گفت چه نویسم
 فرمود علمی که بخلق خود دارم آنرا بنویس و علم خدا در مخلوق
 نوشته شده است و ایمان هم نوشته شد (کتب فی قلوبهم الایمان
 بل هوہ آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم) از کیفیت نوشتن
 و رسمش در دلهای چه طور است سؤال مکن زیرا این مسئله در
 بزرگ از دره های ملکوت را و از میکنند چونکه کتابت لوح
 و مرکب و خامه و آنکشت و دست و قدرت و اراده و علمی
 میخواهد این هم از علوم مکشفه است زیرا این علم نهایت علم اولیا
 و ابتدای علم انبیا است پیغمبر صلی الله علیه وسلم اول کشفش سر
 قلم بود اول جبرائیل را که دید در صورت قلم او را دید و خودش
 پوشیده و گفت بخوان گفت خواننده نیستم این حدیث معروفست

واول کشف وحیش بمعرفت نوشتن و قلم و تعلیم و خلق انسان
 بود این مجمع علم و خزینهای اسرار است و این بنظر دیگر اصلست
 پس جبرائیل گفت بخوان گفت من خواننده نیستم گفت (اقراء
 باسم ربك الذی خلق الانسان من علق اقراء وربك الاكرم الذی
 علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم) اگر شما از ارباب بصیرت هستی
 در تفرقه کلام ما چیزها هست که بمعانی آنچه گفتیم دلالت میکند
 زیرا کلام ما از اشارت و تنبیه خالی نیست و برای معرفتش احتمال
 تصریح کردن ندارد و در کوشیدنی فهم اسرارش خطری دارد
 وواز کردن آن اسرار عزیز و قیمندار است و خلقترا افهام کردن
 چیزی که آفت اسرار بامسلكهایش ندارد خیلی زحمتست و بحرش
 انقدر کودست و عمیق دارد که اکثر جهورها در او غرق خواهد
 شد مگر خدا عز و جل امدادی بآنکس بکند (و هو یتولی
 الصالحین) و هدایت بخدا سبحانه و تعالی راجعست بآن طوری که
 دانستن او را طاب مکن مکر از در هدایت (ان علینا لالهدی و ان لنا
 للآخرة والاولی) و اگر شما در زیر پرده بظلمت جسمیه از محجوبان
 و بقیدهای عادت از مقیدان و از متقلدان پدربودی و از انکسانی که
 طلب روشنی بنور یقین ننکرده اند اگر از اینها هستی ابداهیم
 چیزی نمی دانی بغیر از نیکه لوحرا از چوب و خامه را ازنی
 و دست را از کوشش ورك و کاتب را از جسم مصور میدانی
 پس دانستن آنچه ما اشارت کردیم طمع مدار زیرا شما از اهلش
 نیستی چونکه شما در مذهب کسانی هستی که سلوك کرده و بغلبه

ظلمت اجسام محجوب شدند و بغیر از اجسام و توابعش چیزی دیگر تفهمیدند و در زیر سایه جسمی که ابعاد ثلثه دارد ماندی آن هم طول و عرض و عمق است و اینها سی شعب مظلمه است آندم فائده نمی بخشد زیرا شما همه معلومات خودش در زیر حس حصر کردی و بغیر از ظاهری که در زیر کمیت و مقدار نمی آید و بمساحه و قطرها منقسم نخواهد شد آن عالم عالم واسعیست که همه اجسام در او مانند سایه شخص می نماید و آن عالم عالم شریفست که امر و قدر از آن عالم نازل خواهد شد متنبه باش ای کسی که بطاهر صورت مغروری زیرا شما از خدا سبحانه و تعالی بر غرور هستی تو چرا بدلف اوزرفتی و از ظاهرتشبه و جسمانی باز نکشتی و دو باو نکردی تا که در سایه احسانش از عذاب خدا سبحانه و تعالی در امان باشی وقتی که از اعتقاد شما سؤال بکنند از عذابش رهائی یابی و از کرمی آتشش خلاص نمی شوی زیرا شما ملکوت خدا سبحانه و تعالی تعطیل کردی قدرت خدا را عز و جل عاجز نمودی و حکمت خدا را جاهل شدی و بایات خدا تفکر نکردی بلکه بهوده پنداشتی و بغیب ایمان نیاوردی و بلکه احاطه علمش را تکذیب کردی و خقایق اشیار با علم ناقص خودت موافق دانستی (بل کذبوا بآلام یحیطوا بعلمه ولما یأتهم تأویلہ کذلک کذب الذین من قبلهم) تواز مبدع اجسام غافل و باجسام در حجاب ماندی مانند کسانی که اجسام را دیدند وجود چیز دیگر که ذائد از وجود اجسامست ندیدند باوجود

اجسام باو ظاهر شده والوان واشکال باو تجلی نموده زیرا آنان علم نور را احاطه نکردند و تحقیق نمودند که در اجسام از شدت ظهورش اختفا کرده و از چشمهای بینندگان بسبب لمعان انوارش محتجب گشته ولیکن ای مسکین ایافرقی در بین نور و مظهر نور و جسم مظهر در وقتی که نور چشم نمی مانند عجا در بنیشان فرقی نمی کنند باوجود دران زمانی که مبصرات در ظلمت می ماند و ظاهر نمی شود آن دم انکار و تکذیب درو سعتشان نیست و شما هم چنین هستی در حق روح چه میکویی روح عین جسمست و یا خود چیز نیست غیر جسم و بر جسم زیاده شده و مدبر اوست غیر جسم جسم نمیشود و اگر بگویی روح جسم است اما از جسم لطیف تر و دبعه ایست در باطن آن جسم آنوقت تداخل اجسام لازم آید و بملول حکم کردی و فائده فرقی که در مابین روح و جسمی هست ابطال نمودی و حدیث صحیح را تکذیب کردی (ان الله خلق الارواح قبل الاجسام بالف عام) اگر ارواح اجسام باشد در این حدیث چه فائده هست اثبات مدعای شما موجب محال بودن حدیث و نقیض کلام پیغمبر صادق خواهد شد کانه گفته است خدا اجسام را پیش از دو هذا رسال اجسام را خلق کرده است چیزی پیش از خلق بودن خودش خلق بشود محال و متصور نیست زیرا اگر نام اجسام ارواح باشد معنای حدیث همین طور میشود که اجسام پیش از اجسام خلق شد این هم خلق بودن چیز نیست که پیش از ذات خود خلق شده باشد این نوع حرف

زدن هزیان و فسادى مى آرد پس لازمست حدیث را معنای مدرک
و فائده معقول داشته باشد حاصل کلام اینست در بین ارواح
و اجسام فرقی هست روح بشهادت شرع معلومست که جسم نیست
وقتی که جسم از دو جوهر و یا زیادتر از دو جوهر که یکدیگر
پیوسته میشود ازان عبارت باشد روح غیر جسم میشود وقتی که
هم چنین شد روح جوهر نیست وقتی که جوهر و جسم نشد
عرض بودنش محالست زیرا عرض بی جسم و جوهر ممکن نیست
پس بودن جسم و جوهر و عرض باطل شد و پس ازان ترکیب
و یکدیگر تماس کردن و مجاورت و اتصال و انفصال هم باطل شد
و اگر گفته شود در حیات بدن و صلت و در مردن انفصالی
میکند بوجهی که لایق این مقام باشد صحیح است بمعنی مواصلت
تدبیر در حال حیات دارد و مغارقه تدبیر در حال ممات بسبب عدم
مساعده آلاتست و باین معنی وقتی که جوهریت و جسمیت
عرضیت نمایند بداهت عقلیه همه صفات اجسام و جواهر
و اعراض ازان منتفی خواهد شد صفات اینها همین است بالا و پائین
پیش و پس و برابر و راست و چپ و در چیزی و بطرف چیزی
و بسر چیزی و در نزد چیزی بودن و حرکت و سکون و ظهور
و کیت و مساحه و مقدار و کیفیت و در مکانی بودنست و هر اوصافی
که بر جواهر و اجسام جاری میشود وقتی که برای ارواح ذکر شد
در خصوص فهمیدن آن بتأویل و نصریف احتیاجی دارد
(ای فریفته غرور) اثبات موجودی که حقیقی الوجود باشد

لازم شما است نوعی که هر چه قابل ادراک از اجسام و جواهر و اعراض باشد از همه اینها خارج و در وجود خود ثابت بودن لازمست پس از آن چه طور انکار میتوانی بکنی که ارواح چیربست غیر جسم و داند بر جسم و پس ازان اگر خودت را پس از دیدن کور کردی و مکابره و انکار کردی و خود ترا بخشکی امتناع و استکبار و در تقلید هوا و هوس خشکی نمودی و بر پشت عناد و اضرار سوار شدی آن دم در حق شما عذر نمی ماند بخت شما بعد رها و نحو یف قطع کردی و نزدیک شد که شما از اهل آتش بشوی وقتی که نور نفس از ظاهر جسم مرتفع شد و بمرک تدبیرش نماند آن دم تأویل آن چیزی که تکذیب کردی معلومت خواهد شد ماهمه را بیان و توضیح کردیم و زمانی می آید که چیزی را مشاهده میکنی و در تسامش مسامحه ممکن نمی شود بلکه شما او را ثابت میکنی بواسطه اعتمادی که بتقلید فلان و متابعت جاهلان نمودی آنوقت (فدجائت رسل ربنا بالحق) را بخوانم چه طور خدا سبحانه و تعالی از شما و از امتثال شما يقول خودش خبر داد (هل ينظرون الا تأويله يوم يأتى تأويله يقول الذين نسوه من قبل قد جئنا رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فيشفعوا لنا او نرد فنعمل غير الذى كنا نعمل الايه) من ازين ميترسم که شما از انكسانی باشی که نفستش در خسران مانده وقتی از خواب بیدار شدی اختیار بدست شماست مردمان در خوابند وقتی مرك بیدار میشوند وقت بیداری تأویل رویا ظاهر میشود پس برای شما آنچه ظاهر ادراک اعتقاد خودت تأویل

احسنت بضدانکه حساب کردی برای شما ظاهر میشود و آن خیالی که کردهٔ اورا کم کرده خواهی (وبدالهم من الله مالم یكونوا یحتسبون) (ستبدی لك الايام ما کنت جاهلا) ویا تیک باخبر مالم تزود) مرک بر شما می خواند (لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصیرک الیوم حدید) اینرا در زمانی که مستی مرک بحق می آید آن حق که شما ازان اعراض می نمایی و بتقلید میل میکنی همه را می بینی (ونفخ فی الصور) صور شما خست بعدر نفسهای مخلوقات دران سوراخی هست عالمرا دهشتی از صدایش میکیرد هر نفس در سوراخی خودش اگر چه دهشتی نداشته باشد آدم دهشتی میکیرد نفخ کنندهٔ او اسرافیل است روح یک صف و ملائکه صف دیگر خداوند در سایهٔ ابری باملائکه می آید اینکه کفتم همه برای سر شما منکشف و تاویلش برای شما ظاهر میشود زیرا بکشف تاویلش موعود سدی و برای مثل شمایی مستی مرک که ازان اعراض میکنی کشفش جا ز نخو هد شد نفخ آن صور اولاً برای دهشت گرفتن خلقی است پس ازان بنفخ دوم برای قیام خلقست بننید که از آنان حق چه اراد میکند آن روز روز جمع شدن همه کسیت اجزاء مخلوقات جمع میشود خدا عزوجل خلقشان میکند بخلق دیگر بطوری که خدای تعالی وعد فرموده است همهٔ حشر بر قدم آدم و اولاد آد، خواهد شد زیرا آدم پدر همه بشر است و بر صورت و شکش جمع و حشر میشوند و پادر و مادرشان هم جمع میشوند (خلقکم)

من نفس واحدة وخلق منها زوجها) ابن هردو آدم حوادر
 اصلی کلی هستند برای عالم انسانی (و بت منها رجالا کثیر
 اونساء) اولادشان جزء است انسان همه بر آدم و حوا جمع
 میشوند و بهرد و متنسب خواهند شد اوکل بشریه ایست که بید
 قدرت خیر شده و آن کارا آدم ساخته و روح را باؤد میدد و ملائکها
 صف صف باو سجده کرده (فسجد الملائکته کلهم اجمعون)
 آدم در مقابلشان بوده زیرا آن روحی که از عالم امر خداست نه آدم
 بروح حادث است در اینجا بغیر از خدا چیزی دیگر قدیم نبود
 نمی گویم که صفاتش قدیم نبود زیرا صفتش غیر اونیست تا از آن
 جدا بکنیم و صفات آن نیست تا که تنها ذکرش بکنیم و برایش ثابت
 نکنیم پس صفات نه عین ذات است نه غیر ذات بحث این سبقت
 کرد اینجا راهی با آن نداریم و در آن زمان صفهای ملائکه جمع
 شدند و روح وقتی جمع شد یک صف بود و چون که از آتش مخلوقست
 صف دیگر و شیاطین صف خارج از جن و ملائکه است
 و عزازیل که ابلیس آدمست در بین خودشان تقدیم میکنند او ضد
 آدم و هم قرین او است ابلیس بذکر شیطانها است زیرا عزازیل
 بنسبت لشکرش در منزل آدم است بنسبت زریتش وقتی که آدم
 پدر بشر و اصلشان بود بمقدار فرزند و دختر آدم عزازیل
 فرزندش هست بعدد بنی آدم و آنانکه بولد آمد بعدد ملائکها
 است که اعمال بندگانه نو بسند و آنان ملائکه طرف راست
 و چپ و پس است انیکه کفتم خیلی دور و دراز است

روز تأویلس که می آید کشف میشود و یل برای آنکسی که تا آن وقت دوام بکند و متنبه نشود طوبی و خوشی برای آنکسی که پیش از اندم متنبه بشود زیرا بغير از مرك بچيز ديكر تنبيه نخواهد شد مرك اعراض نقصست از مشغولی صورت و اجسام و بخدا سبحانه و تعالی رو کر دانید نست و بهر طرفی که رو بگرداند در آن طرف خدا را یافته میشود هر کسی بکدام طرفی رو بگرداند خدا در آن جهت است (و ذلك خير للدين یريدون وجه الله واولئك هم الفالحون) یعنی وجه خدا را متوجه میشوند نه بر ویهای اولادشان و هر کسی از خدا اعراض بکند بغير خدا مشغول میشود و بحادث توجه و نظر دارد اینها ظلمت هستند و بعضشان بالای بعض هستند و هر کس رویش از خدا چه مقدار گردانیده است بقدر اعراضش بچی دارد اگر بمقدار چشم برهمزدن باشد مانند نیم نگاهيست و اگر از آن زیاد تر باشد مانند احوال میشود و اگر بچیدن اندک باشد قوتش همان قدرست و اگر اعراض و ادباری بکند بمنزل بنده ايست که از سیدش فرار کرده است این آنکس است که کتابش از طرف پشت باو میدهند و آنکسيست که رویش بخداوند تعالی بگرداند از نفس خودش اعراض باید کرد و کسی از نفس خودش اعراض بکند معنی مرك در نزد او حاصل میشود عدم التفات نفس بمحسوسات و صورتها و بنگاه کردن عالم ملکوت میشود این هم عبارت از مرکست

وسلوك راه خدا سبحانه و تعالى و در رجوع كردن بخدا ايفاء عهد خدا را بجا برساند و اقرار بر بويت و مفارقت اخلاق مزومه بكنند و باخلاق حيده كه حقوق خدا است متصف باشد بخدا سبحانه و تعالى رجوع خواهد كرد و كسى كه بخدا رجوع بكنند خدا سبحانه و تعالى او را راضى ميكند و ازو هم راضى ميشود (يا ايها النفس المطمئنة ارجعى الى ربك راضية مرضيه) و كسى در دنيا بخدا سبحانه و تعالى رجوع بكنند خدا در قيامت باور ارجع ميشود بر رجوع رضانه بر رجوع استكرام كردن مرك هم چنين است مرك دو نوع است يكى مرك طبيعى كه با كراه نفس را از جسم كشيد نيت شبهه ندارد نفس خودش بيرون نمى شود مگر بقلاب و چنگلكهاى كه تاركها پش ببرد و علاقه نفس با جسم زائل گردد اين مرك مرك طبيعىست و ديكرى مرك ارادىست آن هم براى جسم مسكين ترك نفس است و از عشق تنزه كردن و استغراق در وجه خدا و استعمالش در مصالح آخرت اين مرك ارادىست پس از ان صاحبش اصلا نمى ميرد زيرا از مرك و از ازيتش ترسیدن بقدر محبتهاى اوست و عذابش بمقدار تعلق نفس بشهوتهاست آن هم بر لذتها دوام كرد نيست و عشق نفس غالبه ايست تا كه باستعانه او بمطلبش برسد و مشتتهات دنويه را ادا كردنست و قى كه سبب المها نمائند الم هم نمى ماند و اثرش باقى نيست و قى كه الم نشد ترسیدن نمى شود و قى كه خوف نشد امنيت مى شود و قى كه امنيت شد بشارت و كيم خوشى

پیدا است وقتی که بشارت باقیست نبده لقای خدارا عزوجل دوست دارد (الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون) کسی لقای خدارا دوست داشته باشد خداهم ملاقات او میخواهد آن مرد هر خوبیرا که برای او حاضر مهیا کردند مشاهده میکنند و کسی مشاهده آبخیزی که برای او حاضر کرده اند بکند آن مرد شهید است ولی شهید مرده نیست شهادتی که بجهاد نفس و کشتنش از حظوظات نفسانیه میسر باشد در نزد خدا سبحانه و تعالی مرتبه اش بزرگتر از ان شهادت است که از محاربه کافران که بشمشیر کشیدن حاصل و میسر میشود (رجعنا من الجهاد الا صغر الی الجهاد الا کبر) این جهاد اکبر خطر ناکست کم کسی هست در این خصوص نیتش از خطر سلامتی یابد آنکسی که خطری داشته باشد شهادت را یقین نمیکند و در کان می ماند و اگر کسی بمرتبه که کفیم برسد بی شبه او بر یقین خواهد شد مرك ارادی باعث ثواب و مرك طبیعی مقتضی عفو نیست کسی برك ارادی بمیرد پيش از مرك طبیعی هشیار میشود و کسی که هشیار شد بی تأویل همه رامی بیند و رؤیای صادقیه جزئیست از جهل و شش جزئیهای نبوت و کسی که رؤیای صادقیه را بیند و می گوید (لو كشف الغطاء ما ازددت یقینا) اگر پرده را بردارند یقین مرا زیاده نخواهد شد و بکشتن نفس و باحیا کردن دل های خودتان یقین را از خدا سبحانه و تعالی طلب نکنید تا که بچنت فردوس اکبر و بملك بزرگ خواهد رسید

(بسم الله الرحمن الرحيم) اللهم اجعلنا ممن ركبت على جوارحهم
من المراقبة غلاظ الفيود واقت على سداثرهم من المشاهدة دقائق
الشهود فهجم عليهم انس الرقيب مع القيام والقعود فنكسوا
رؤسهم مع الجلل وجباههم للسجود وفرشوا لفرط ذلهم على بابك
نواعم الحدود فاعظيتهم برجتك غاية المقصود صل على محمد وعلى
آل محمد وسلم اللهم ارزقنا طول الصحة ودوام الخدمة وحفظ الحرمة
ولزوم المراقبة وانس الطاعة وحلاوة المناجاة ولذات المغفرة وصدق
الجنان وحقيقة التوكل وصغاء الود ووفاء العهد واعتقاد الوصل
وتجنب الزلل وبلوغ الامل وحسن الخاتمة بصالح العمل صل على
محمد خبر البشر وسلم اللهم يا من اجدى محبة في مجار الدم من المشتاقين
وقهر سطوات الشك بحسن اليقين ابنتنا اللهم في ديوان الصديقين
واسلك بنا مسلك اولى العزم من المرسلين حتى تصلح بوطننا من لطائف
الموانسة ونفوذ بالغنائم من تحف المجالس والبسنا اللهم جلباب الورع
الجبم واعذنا من البدع والضلال الالبم فقد سلناك بصدق الحاجة
والاعتذار والاقلاع عن الخطايا بالاستغفار امرتنا اللهم بالسؤال
فقد جائت قلوبنا بالافتتار ونطرت اليك مقل الاسرار بسلطان
الاقترار وجنبنا اللهم الاصرار من فتون الاسرار حتى تسلك بنا
سبل اولى العزم من الاخيار وصلى على محمد وعلى آل محمد الاطهار
وسلم اللهم يا من حل اوليائه على النجب السباق ورفعهم باجنحة
الزفير والاشتياق واجلسهم على بساط الرهبة وحسن الاخلاق
واهطل على لمهمهم صاحب الاماق وشعشع انوار شمس المعرفة

فى قلوبهم كبرق الشمس عند الاشراق وكشف عن عبونهم حنادس
 الظلم واجلسهم بين يديه بتفريد القلوب واتصال العزم والطمأنينة
 وسمو الهمة صل على محمد وعلى آل محمد سيد سادات البشر وسلم
 اللهم ارخص علينا ما يقربنا اليك واغل علينا ما يبعدنا عنك
 واغننا بالافتقار اليك ولا تفقرنا بالاستغناء عنك بكرمك اخلص
 اعمالنا نتوكل عليك وبمعونتك اجعلنا نستعين بك اللهم يجاه اهل
 الجاه وبمحل اصحاب المحل وبحرمة اصحاب الحرمه وبمن قلت
 فى حقه الم نشرح لك صدرك) اللهم اشرح صدورنا بالهداية
 والايمان كما شرحت صدره ويسر امورنا كما يسرت امره يسر لنا
 من طاعتك طريقا سهلا ولا تواخذنا على العزة والغفلة استعملنا
 فى ايام المهلة بما يقربنا اليك ويرضيك منا صل على محمد وعلى آل
 محمد وصحبه وسلم اللهم اطلق السنتنا بذكرك وقيد قلوبنا بعماسواك
 وروح ارواحنا بنسيم قربك واملاء اسرارنا بمحبتك واطو ضمائرنا
 بنية الخير للعباد والف انفسنا بعلمك واملاء صدورنا بتعظيمك
 وحيز كليتنا الى جنابك وحسن اسرارنا معك واجعلنا من يأخذ
 ما صفا ويدع الكدر ويعرف قدر العافية ويشكر عليها ويرضى بك
 كفيلا لتكون له وكيلا ووقفنا لتعظيم عظمتك وارزقنا لذه النظر
 الى وجهك الكريم تباركت وتعاليت يا ذا الجلال والاكرام يا لاله
 الابنت سبحانك لا اله الا انت وحدك لا شريك لك وان محمدا عبدك
 ورسولك اللهم انى اسئلك باحدىة ذاتك ووحدانيته اسمائك
 وفردانيته صفاتك ان تؤتينا سطوة من جلالك وبسطة من جالك

ونشطة من كمالك حتى يتسع فيك وجودنا ويحتمع عليك سهودنا
ونطلع على شـ. واهدنا في مشهودنا اطلع اللهم في ليل كوننا شمس
معرفتك ونور افق عيننا ببيان حكمتك وزين سماء زينتنا بنجوم
محبتك واستهلك افعالنا في فعلك واستغرق تقصيرنا في طولك واستحض
ارادتنا في ارادتك واجعلنا اللهم لك هبدا في كل مقام قائمين
بعبوديتك متفرغين لالوهيتك مشغولين برؤيتك لانحشى فيك
ملا ما ولاندع علينا غراما ارضنا اللهم بما ترضى والطف بنا فيما
ينزل من القضاء واجعلنا لما ينزل من الرحمة من سمائك ارضا واغنا
في محبتك كلا وبعضا صحح اللهم فيك مراحمنا ولا نجعل في غيرك
اهتمامنا واذهب من الشر ما خلفنا واماننا نسئلك اللهم يمكنون
هذه السرائر ليس الا هو يخطر في الضمائر صل على سيد السادات
ومراد الارادات حبيبك المكرم ونبيك المعظم محمد النبي الامي
والرسول العربي وعلى آله وصحبه وسلم اللهم اني اسئلك بالالف
المعطوف وبالنقطة التي هي مبتداء الحروف بباء الهاء بتاء التاليف
بشاء الشاء بجيم الجلالة بحاء الحياة بخاء الخوف بدال الدلالة بذا الذاكر
براء الربوبية بزاء الزلنى بسين السنا بشين الشكر بصاد الصفا بضاد
الضمير بطاء الطاعة بظاء الظلمة بعين العناية بغين الغنا بفاء الوقا
بقاف القدرة بكاف الكفاية بلام اللطف بميم الامر بنون النهى بهاء
الالوهية بو او الولا بباء اليقين بالف لام لاله الا انت وحيدك
لا شريك لك وان محمداً عبدك ورسولك الفاشي في الخلق جدك
الباسط بالجو يدك لاتضاء في حكمك ولاتنازع في سلطانتك وملكتك

(١٦٧)

وامرك تملك من الانام ماتشاء ولا يملكون منك الا ما تريد اللهم
اسئلك واتوجه اليك بجاه نبيك محمد صلى الله عليه وسلم واسئلك
اللهم باسمائك الحسنى وباسمك العظيم الاعظم الذى دعوتك به
ان تصلى على النبي الامى محمد صلى الله عليه وسلم وعلى آله
 واصحابه الطيبين الطاهرين وعلى جميع الانبياء والمرسلين
والاولياء والصالحين والحمد لله رب العالمين

ترجمہ حکم رفاعیہ

از تصنیفات

ضرت غوث شریف و قطب جلیل منیف پیر روشن ضمیر سیدنا
السید الشیخ احمد الرفاعی الحسینی الکبیر رضی اللہ عنہ

(مترجم)

کیلائی زاده السید محمد سیف الدین

بر خست نظارت معارف جلیہ طبع شدہ است

استانبول

در مطبعہ (محمود) بك در جوار باب عالی در جادہ ابوالسعود

نومرو ۷۲

۱۳۰۲

— ترجمہ حکم رفاعیہ —

از تصنیفات

حضرت غوث شریف و قطب جلیل منیف پیر روشن ضمیر سیدنا
السید الشیخ احمد الرفاعی الحسینی الکبیر رضی اللہ عنہ

(مترجم)

﴿ کیلانی زادہ السید محمد سیف الدین ﴾

برخست نظارت معارف جلیله طبع شدہ است

استانبول

درمطبعہ (محمود) بک درجوار باب عالی درجادہ ابوالسعود

نومرو ۷۲

۱۳۰۲

﴿مقدمه مترجم﴾

﴿باسم خدا آغاز می کنم﴾

حمد و سپاس و شکر بی قیاس خداوند منان که
{ خلق الانسان و علمه الیان } را سزد . و صلوات
زاکیات و تسلیمات عاشرات بر مفرح موجودات
و رحمة عالمیان رسول مکرم و نبی معظم صلی الله
علیه و سلم و بر آل کرام و اصحاب کزین عظامش
رضوان الله علیهم اجمعین باد . بر ضمیر هنروران صاحب
تدبیر مخفی نماند که چنانچه این عبد فقیر بر تقصیر فانی
{ محمد سیف الدین } فرزند السید { محمد مرتضی }
ابن المرحوم و مغفور له پوست نشین درگاه قادریه و مفتی
اسلام در حماة الشام السید { محمد نجیب } ابن العلامه السید

الشيخ {محمد الازهری} ابن الاستاذ السيد {الشيخ عمر}
 ابن مرشد کبير وعارف شهير پوست نشين طريقت عليه
 قادريه در حماة محميه مولانا السيد {الشيخ يس} الجيلاني
 قدس سره. متسلسلا بقطب اکرم رباني وغوث اعظم
 صمداني محبوب سبحاني سلطان الاولياء وسردار اصفيا
 ابي محمد بازالله الاشهب جامع معارف ومعاني سيدي
 {السيد الشيخ محي الدين عبدالقادر الحسني الحسيني الجيلاني}
 رضي الله عنه نسبت اتصاليه دارم. وازطرف مادر نيز
 بمحضرت شيخ کبير وامام خطير سلطان اجله عارفين غوث
 جليل رباني وعلم شهير يزداني استاذ معظم لاثم دست
 نبی مکرم صلى الله عليه وسلم ابي العلمين مولانا وسيدنا
 {السيد الشيخ احمد الرفاعي الحسيني} رضي الله عنه نسبت
 اتصاله دارم. چونکه والده ماجده السیده الحسيه
 {فاطمه} بنت المرحوم السيد حسن ابن السيد يس ابن السيد
 عبدالرحمن ابن السيد علي العيسى الرفاعي آل القطب المشهور

{ السيد الشيخ محمد العیسیٰ { دفين خاك عطرناك
 حماة الشام كه يكي از مشاهير اوليای حما است رضى الله
 عنهم اجمعين . درين زمان سعادت اقتران وهنكام
 ميمنت فرجام حضرت پادشاه معارف پرور وشهنشاه
 عواطف كستر امير المؤمنين وخليفه روى زمين خادم
 الحرمين الشريفين ظل الله فى العالم حارس شرع
 محمدى المؤيد من السماء المنصور على الاعداء مولانا وولى
 نعمتنا المعظم شوكتآب السلطان ابن السلطان السلطان
 ﴿ عبد الحميد ﴾ خان ثانى الغازى حفظه الله وادام علاه
 ونصر جنده وأبد ملكه الى آخر الزمان بجرمة ولد سيد
 عدنان صلى الله عليه وسلم . { خواستم { كه بطريق تبرك
 { حكم مشهورة جد ماجد خود حضرت قطب جليل
 السيد احمد الرفاعى الكبير رضى الله عنه { كه در نتايج
 دين ودر سلوك اهل يقين ذخيرة مكمل در زبان عذب
 البيان عربى تأليف وتصنيف فرموده است من هم آنرا

موافق اصل بزبان فصاحت بیان فارسی ترجمه نمایم .

﴿ بیت ﴾

پوش کر بخطا رسی و طعنه مزین
که هیچ نفس بشر از خطا خالی نبود

و این موفقیت محضا از ملاحظه لطیفه و یاوری روحانیت
جليله شریفه آن بزرگوار بدین بنده روی داده است .
امدنا الله والمسلمین بامداداته وجعلنا من المحفوفین برعايته
وبرکاته آمین .



❦ بسم الله الرحمن الرحيم ❦

❦ این ترجمه مختصره حضرت مؤلف رضی الله عنه است ❦

آن سید امام و ولی همام قطب غوث جامع خاشع متواضع صاحب کرامات ظاهره و مناقب باهره است که خدای تعالی آنرا ممتاز و سرفراز کرده است بدست بوسی رسول معظم صلی الله علیه و سلم یعنی شیخ کبیر و عارف شهیر مولانا (السید الشیخ احمد الرفاعی) ابن السید ابی الحسن علی ابن السید یحیی ابن السید ثابت ابن السید حازم ابن السید احمد ابن السید حسن (معروف و مشهور بر فاعله که جد بزرگوار آن می شود بحمد خود نسبت دارد چنانچه صاحب تریاق و فاروئی و شریف مرتضی شارح قاموس و سائر آثقات بدین وجه ذکر کرده اند) ابن السید المهدی ابن السید ابی القاسم محمد ابن السید الحسن ابن السید الحسین ابن السید موسی الثانی ابن الامام ابراهیم المرتضی ابن الامام موسی الکاظم ابن الامام جعفر الصادق ابن الامام محمد الباقر ابن الامام زین العابدین علی ابن الامام سیدنا الحسین السبط شهید دشت کربلا ابن سیدنا و مولانا امیر المؤمنین و صی رسول امین ابی الحسین علی کرم الله وجهه (رزقه) از زوجه پاکیزه اش سیده نسألم بان

حضرت فاطمه زهره (دختر) سید مخلوقین و رسول رب العالمین
سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم . و مولود شیخ رضی الله عنه
درواسط . و وفاتش در (ام عیده) واقع شده است که آن ده
است نزد يك واسط در قاموس گفته است که (ام عیده) بروزن
سفینه است نزد يك واسط و در آن قبر سید احمد الرفاعی اه .
و شریف مرتضی در شرح قاموس نیز گفته است که (ام عیده)
بروزن سفینه است نزدیک واسط عراق و در آن قبر یکی از اقطاب
اربعه است که صاحب کرامات ظاهره سید بزرگوار ابی العباس
احمد بن علی بن یحیی بن حازم بن علی بن رفاعه است بنابرین
نسبت بجدش برفاعی دارد و او فرزند دختر سید منصور بطائی که
در زمانش بباز اشهب لقب داشته بود رضی الله عنهم و نفعنا بهم .
شیخ رضی الله عنه در سال پنجم و دو بیست پیدا شد و در سال
پانصد و هفتاد و هشت وفات نمود و در قبه جد مادرش قطب
جلیل انصاری شیخ ابی بکر الواسطی الزجاری مشهور بصوفی
پدر شیخ منصور بطائی مشارالیه دفن شده است . گروهی
از مفتی ثقلین مولانا تقی الدین واسطی قدس سره پرسیدند که
از شغل احمد الرفاعی در مدت عمرش چه بود گفت کارش در مدت
حیاتش مدت عمرش بود چون این لفظ برایشان مبهم ماند
گفت شغلش (الله) بود و این نام همایون عدش در حساب جل
شصت و شیش سال است . و گفته اند که تاریخ ولادتش (جاء
ید سر الرب) و تاریخ عمرش (الله) مد طبعیرا الف اعتبار

باید کرد و تاریخ وفاتش (لله جاء يدسر الرب) • حضرت امام
 همام شیخ ابراهیم کازرونی در کتاب تریاق در حین ترجمه حال
 حضرت مولانا رضی الله عنه این دوبیترا فرموده است که

اذا نظرت الى الدنيا وهيئتها • فانظر الى ملك في زنى مسكين
 ان كان يصلح للدنيا سواء فتي • فذاك يصلح للدنيا وللدين

حضرت امام محدثین عزالدین احمد الفاروئی قدس سره در نفحه
 مسکيه در بحث نسب مبارکش چنان می فرماید •

﴿ بیت ﴾

متی ما قبل ان نجم الصباح حيا • تعين ان مرکزہ السماء

نسبت حضرت سید احمد الرفاعی بحضرت محمدیه و وصت مسلسله
 حسینیه که در جمیع امصار و نواحی و اقطار مانند آفتاب فی وسط
 النهار اشتہار دارد برای اقامه دلیل آن احتیاج ندارد •

﴿ بیت ﴾

فليس يصح في الاذهان شيء • اذا احتاج النهار الى دليل

بلکہ درانجا ذکرش بجهت تلذذ اشتام نفحات عطر آمیزش بیان می نمایم چونکہ نبی معظم سید عرب وعجم بصحت نسبت ووصلتش شہادت فرمودہ اند زیرا کہ درسالیکہ شیخ رضی اللہ عنہ بحج رفته پیش حجرۂ عطرناک نبویہ استادہ بحضرۃ رسالتپناہ بدین وجہ خطاب نمودہ بود (السلام عليك يا جدي) پس فخر کائنات وسید موجودات علیہ افضل صلوات بدین وجہ جواب دادند کہ (وعليك السلام يا ولدي) درہنکام استماع این کلام بحضرت شیخ وجد حاصل شدہ واین دوبیترا انشا کرد وکفت .

فی حالۃ البعد روحی کنت ارسلاھا • تقبل الارض غنی وھی نابتی
وہذہ دولۃ الاشباح قد حضرت • فامدد یدیک کی تحطی بها شفتی

آن وقت پیغمبر ذیشان صلی اللہ علیہ وسلم دست شریف خود را از مرقد مبارک دراز کرد • وحضرت پیر روشن ضمیر او را تقیل نمود • ودر آن زمان از شاہدان نزدیک نود ہزار از نفر موجود بود وهمگی شاہدان دست شریف پیغمبر علیہ السلام را دیدہ وکلام مبارکشرا شنیدہ اند • می گوید کہ پدر من نفعنا اللہ بہ از پدر خود عز الدین عمر الفاروقی قدس سرہ روایت می کند کہ آن نیز ہمراہ حجاج آن سال یافت شدہ بود و آنرا بحشم خود دیدہ است و ہمراہ زوار شاہدان بزرگوار شیخ حیات ابن قیس الحراتی

وحضرة السيد الشيخ عبدالقادر الحلی والشيخ عدی الشامی هم
 حاضر بودند رضی الله تعالی عنهم اجمعین . ومیگوید که بحمد الله
 من هم پنج نفر حجاج آن سال را بچشم خود دیده ام نفعا لله بهم
 اجمعین اه . این کرامت علیه ومعجزه نبویه را بسیاری کسان
 بزرگوار در تصنیفات خود مانند جلال السیوطی والشهاب الحفاجی
 در شرح شفا والمناوی در طبقات خود وامام عبدالرحمن صفوی
 در کتاب خود مسما الزهدة وابن الحاج درام براهین والصابی
 در اسرار ربانیه ذکر کرده اند . و ذکرش الی زماننا هذا جاریست
 وفی الجملة در ولایت ابرار اقرار باید کرد ونه انکار .

﴿ بیت ﴾

وكم رام الحسود لها ججودا . ولكن لاسيل الى الجحود

ایدنا الله ببرکاته الساریة والمسلمین ونفعنا به وبجميع اخوانه
 واولیاء الله الصالحین امین .



حكم حضرت القطب الجليل سيدنا السيد الشيخ ابى
العباس احمد الرفاعى الحسينى الكبير رضى الله عنه

﴿ مترجم ﴾

﴿ كيلانى زاده السيد محمد سيف الدين ﴾

﴿ مقدمة حکم رفاعیہ ﴾

﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾

الحمد لله والصلاة والسلام على سيدنا ومولانا ونبينا محمد رسول الله
وعلى آله وصحبه ومن والاه (اما بعد) اين فقير محتاج بر حمة
ربه القدير على ابوالفضل الواسطى الشافعى احسن الله اليه
بالعفو والمغفرة امين . مى كويد كه در خزينه علامه وحبر
جليل فهامه سيدالشيخ عبدالسميع الهاشمى اين (رفاع) بخط
سيد جليل وولى بزرگوار شهير شيخ مشائخ كوه راسخ دريائى
معارف وكنجينه عوارف صاحب دست بىضاء ومنقبه عظمى
ابى العباس القطب الشريف (السيد احمد محى الدين ابوالعلمين)
فرزند سيد محتشم ابى الحسن على الحسينى الرفاعى قدس الله سره
ورضى عنه دیده ام در حاشيه آن حضرت شيخما شيخ عبد
السميع الهاشمى نوشته است كه (اين حكم حضرت غوث شريف
سيدنا سيد احمد الرفاعى الحسينى) رضى الله عنه است آنرا بمن
داد و بحفظ آن مرا امر كرد واين از انفس ذخائر است براى
كسى كه خداى تعالى او را توفيق فرمايد .



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله وسلم على سيدنا محمد وآله وصحبه اجمعين
والسلام علينا وعلى عباد الله الصالحين من العبد الفقير الالاشى (احيمد)
الى الشيخ المحتشم الهاشمى كان الله لنا وله وللمسلمين امين .
(اى برادر) من ترا بتقواى خدا واتباع سنت رسول الله صلى الله
عليه وسلم وصيت مى كنم . ومى خواهم كه بدين نصيحت كه چه
درحق تو وجه درحق امثال تو فائده كلى دارد . رغبت تمام
نماى . وزنهار بنا اهلان مسپارى . چونكه بد آن ظلم مى كنى .
اى (عبد السميع) اكر فقير براى نفس خود يارى نمايد خيلى
مانده مى شود . اما اكر كار خود را بجناب خدا بسپارد
بى خويشان ودوستان دستكيرش مى شود . عقل كنجنه
فوائد وكيمايى سعادت است . عام درجهان شرفست ودرعقابا
عزت . كسى كه بامستعار قيام مى نمايد بجز حجاب فائده ندارد .
كريستن مادرمانند كريستن مستاجر نيست . چندانكه كس طقطقه
نعال باطراف رجال مى نمايد آن قدر سرودين مى پراند .

دولفظ در دین مفرق است یکی گفتن دروحد و دیگری شطح است یعنی تحدث نعمت از حد بیرون . طومار حال مردم ازدوستان و رفیقانش نمایان است . سختی کشیدن مردمان و حساب و کتاب ایشان همه ازسبب ریاست و شهوت است . و درین دو چیز غایات است . هر حقیقتی که مغایر شریعت باشد زندقه است . انتهای معرفت خدای تعالی عبارت از باور نمودن وجودش بی چون و چرا و مسکن و جا . شدت مرض موت پلهای نخستین معرفت خداست نزد محجوبین . و لهذا بما گفته شد (موتوا قبل ان تموتوا) آمدن موت پرده را برمی دارد چنانکه وارد شده است (الناس نیام فاذا ماتوا انبتوا) . همه توحید تو قبل از تنزیه خدا سبحانه و تعالی شرك است . توحید و جدا نیست در قلب از تعطیل و تشبیه مانع می شود . آمد و رفت همه خیال است . ای مسکین از اسپ تکبر پیاده شو . بسی لغز شها هستند که بحفره می اندازند . بعض علم است که میوه اش جهل است . و بعض جهل است که ثمره اش علمست . تو که علم ترا اجامه ذل پوشانیده پس چگونه عزت علم بتو درست می آید . مپندار که رنگ خنایر ی ترا پوشاند چونکه آن خناتها رنگ مویها تغیر کرده است و نه پیر را . نشستن آدم از رفتن قاف تا قاف افضل است . و از سخن راندنش در ذات و صفات باری تعالی سکوتش اکمل . هر که بر مخلوق دست درازی می کند نزد

یزدان کوتاه دست می شود . هرکه بر بندگان خدای تعالی
 تکبر نماید از نظر معبود می افتد . هر حال تحولی دارد .
 و هر پنهانی ظاهری دارد کسی که زره شکیب بپوشید از تیر
 شتابی سلامت ماند . اگر مرد صاحب تمکین بر بلند ترین
 کوههای روی زمین نیزه نصب نماید و هشت شبان روز تند باد
 بر آن بوزد باز هم يك مویش تغییر نمی یابد . دروغگو آنست که
 بر مبدعات بر پا می گردد . و خردمند آنکه مقصودش بیرون
 مبدعات است . مرد کامل بغیر از خدا هر چیزی را ترك می کند .
 همه مخلوقات نه کردند و نه سود می رسانند . بلکه بندگان خدا
 حجابی شده اند هر که آن حجاب را بردارد بخالق خود
 می رسد . بغیر خدا اطمئنان نمودن خوف است و خوف خدا
 اطمئنان است از دیگران . زیر هر حالتی يك حال یزدانی یافت
 می شود اگر آرامی شناختی می دانستی که سعی و اسکان توهمه
 بد آن تعلق دارد . و تو مسخر هستی (اعملوا فكل ميسر
 لما خلق له) . صوفی آنست که آینه نفسش صاف شده فضیلت
 خود را بر دیگران ننهد . همه اغیار حجابهای قاطعه هستند .
 هر که از آنها رهای یافت بمراد واصل گردید . وقت مانند
 شمشیر است . هر که بد آن مقابله نماید آرامی برد . نشان
 خردمند در سختی صبر نمودن و در فراخی تواضع کردن و در
 هر چیز خوبی گرفتن و طالب حق شدن است . و علامت
 عارف حال را کتم کردن و سخن راست گفتن و از میدها رهای

یافتن است . دنیا و آخره درد و سخن است . یکی عقل است و دیگری دین . علم آنست که ترا از رتبهٔ جهل برآرد و از منزلهٔ غرور دور کند و در راه اولی العزم بیندازد . شیخ آنست که نصیحت خود را بتومی فهماند و در هنکلم رهنمای دلیلت بکردد و در وقت گرفتاری برمی دارد . شیخ آنست که ترادر راه کتاب و سنت بیندازد و از محدث و بدعه دور نماید . شیخ آنست که ظاهرش و باطنش شرع باشد . طریقت عین شریعت است . دروغگو این خرقه را می آلاید و می گوید باطن غیر ظاهر است . مرد عارف می گوید که باطن آنچه باطن ظاهر است و جوهرش خالص . قرآن عظیم الشان دریای جمیع حکم است ولی کوش شنوا کجا است . آواز نجات در هنکام دق باب رضای خدا می شنوی . از خدا راضی باش و اگر راضی باشی با من و امان می خوابی . آنکه پسر و مادر و عم و خال و مال و خویشان و رجال افتخار نماید از معرفت بوی نمی گیرد . هر که نفس خود را می بیند نزد خدای تعالی هیچ نیست . اگر عابدی عبادت تقلین نماید و در روی ذره از کبر باشد آن عابد از دشمنان خدا و اعدای رسول الله علیه السلام است . سه چیز یعنی عجب و حق و بخل است که اگر در کسی یافت بشود و تناز آن نکرده و ولی نمی شود . هر که نفس خود را از دیگران بهتر بیند نزد خدا و مخلوق خدا دروغگو است . ظالمترین آنست که خود را از دیگران بزرگتر می بیند . ظلم آنست که مرد بر مراتب کاذبهٔ دنیا

حریص باشد . و از آن مراتب یکی آنست که چه بنشستن
 و چه بگفتن چیزیکه حق نداشته باشد بر برادر خود خود را
 ارتفاع می دهد . و همچنین مرتبهای دیگر نیز قیاس میشوند .
 هر که مردمان را بقوة قاهره بگیرد در دل ایشان دشمنی خود
 می گذارد بهر طوریکه بوده باشد . و آنکه مردمان را بمسکنت
 و تواضع اتخاذ نماید در دل ایشان اعتراف عزت یا اهانت می گذارد .
 بهترین رفیق در ملک خدا ترس خداست . و بهترین جاه
 اخلاص است . اگر کسی اندکی از کبر و انانیت داشته باشد هرگز
 بمرتبه اهل کمال نمی رسد . شاطح اگر نیفتد بر حالت شطح
 پایدار می ماند . مرد کامل از خدمت خود واپس نمی ماند .
 دعوی بقیه رعونت در نفس است . اگر چه دل بد آن تحمل
 ندارد باین همه احق از دعوی باز نمی استند . تحدث نعمت
 بیان قربیت است و رستن از تجاوز مرتبه بندگی . مرد
 عارف نه بدنی و نه آخره نظرمی نماید . بهترین کمال ترك اغیار
 و استبشار است از حوادث اکوان و خواری در جامه فنا میان
 دست قدرت حی لایموت است . رواق شیخ را حرم و کورش را
 صنم و حالش را آلات گرفتن درهم مساز . مردم آنست که شیخ
 بد آن افتخار نماید نهوی بشیخ . کوش کسی که از آواز اغیار
 کر کردید ندای (لمن الملك اليوم) می شنود . و از اسپ دروغ
 و کبر و انانیت و قوت وحدت و غضب می فرآید و در مقام عبودیت

می‌استاد . زنهار از آن کلام که بعض از اهل تصوف در باب وحدۃ
می‌گویند . و زنهار از شطح چونکه حجاب ذنوب از حجاب
کفر اولی تراست . (ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون
ذلك لمن یشاء) . اگر مرید را ببینی در هوا می‌پرد باز
اعتبارش مکن تا که اقوال و افعالش را بترازوی شرع بسنجی .
زنهار از انکار هر قول و فعل طائفة صوفیه . و احوال ایشان را
بدیشان تسلیم کن . اگر شرع شریف حال ایشان را رد کند
در آن صورت با شرع بائس . پیش از ترك خلائق تکام بحقایق
از شهوات نفوس است . هر که بهوای نفس خود از حق بباطل
میل نماید در گمراهیست . نخستین ابواب معرفت موانست
نمودن باخدای تعالی است . و زاهدی قدم نخستین قاصد راه
خدای عز و جل . و هر که بعشق می‌میرد شهید است .
و هر که باخلاص زندگانی می‌کند سعید است . و این هر دو بتوفیق
خدای تعالی است . و آنکه بی‌مرشد راه می‌رود بقهر باز
می‌گردد . بدین طریقت بآرث نیاید از پدر وارث نمی‌شود
بلکه این طریقه عمل وجد و ایستادن برحد و ریختن اشک برحد
و ادب باخدای تعالی است . برخی اذنا دانان می‌پندارند که
بدین طریقت باقیل و قال و درهم و مال و ظاهر اعمال نائل
می‌شوند . بخدا چنین نیست . بلکه نائل شدن بد آن بصدق
و انکسار و ذل و افتقار و اتباع سنت نبی مختار و ترك اغیار است ؛
آنرا که خدا عزیز کرد در هر جا عزیز است . و آنرا که

دیگری عزیز کرد در هر جا عزیز نیست . قرآن آیت جامعه است
آیات ربانیه درو مندرج است . کسی را که جناب خدا
بفهم بواطن کتاب و التزام ظاهر شرع احسان نمود هر آینه آن
کس ده نغیمت را فراهم آورد . و هر که بر آئی خود معناداد
کم راه می شود . و از ظاهر و باطن دور می افتد . ذکر
خدا سپر همه افات سماویه و حادثه ارضیه است . چون مرد
ذاکر جلیس خداست پس متأدب باید گردید بامذکور . تا از
مجالستی که برکت قبول است دور نیفتد و از غفلت پاك گردد .
هر زبانی که مترجم حضرت قلب شده بگوید بضاعتش را آشکار
می گرداند . و کنجینه اش را می کشاید . کسی که حضرت
قلبش پاك شد زبانش خوب و بیانش هم شیرین است . اگر
زبان خود بفتح سیال اعتبار نماید و حضرت قلب را بپاك گرداند
نمرقان و برهانش زیاده می شود . و آنکه اکتفا کرد بحظ
زبان از تناول ثمرات افعال تنها باقوال کوتاه دست می ماند .
روح جسم معرفت ابتباه دائمی و سرسلیم و قلب رحیم و قدم ثابت است .
و از شرط حکمت آنست که معروف را باهش بسپاری . و شرط
راستی آنست که از غیر اهل هم منع نمای . و ثمره ثواب
این دو فعل را از خدا می یابی . بمعروف کفران نعمت
مکن زیرا که نزد خدا کران است . دساس افلاح نمی شود .
و ظالم عزیز نمی گردد . و کار عاصی تمام نمی شود . و بنده که
بوکیل و نصیری خدا راضی می شود خوار نمی گردد . مردم

مشکک افلاح نشود . و حيله کار بکام نمی رسد . و بخیل سودمند
 نشود . و حسود مدد نمی یابد و سگ دنیا بر کوشش حیفه
 مستولی نمی گردد . و محول حول خداست . غارة خدا می در
 دوقهر و تدمیر می کند . و برای شکستن دل بنده مؤمن که
 بجز خدا یاری ندارد حال مملکت کسری را برهم می
 زند . کسانی که نفس خود را می بینند دل ایشان نا پنا
 می گردد . اما مرد دیندار باستغفار حجاب را بر می دارد . و بر
 مرد بی دین حجاب بر حجاب می افتد . و معصوم آنکه
 خدای تعالی آنرا نگاه داشت . ابلهی درمان ندارد .
 و حق دفع نمی شود . و با مغرور صحبت نمی شود . و مرد
 غدار عهد و پیمان نمی بیند . و غافل نور ندارد . کسی که
 عهد و پیمان بجا نمی آرد ایمان هم ندارد . جناب خدا چنان
 مقدر فرمود که مردمان نیک کردار در دنیا از دست اشرار
 و زبان فجار عذاب دشوار یابد . و مرد مردار هم در حق
 نیکی کننده بدی و در حق مرد بی ضرر حيله و مکر نماید .
 و مدد خدا بنده مخلص منکسر محیط است (و مالاظالمین من
 انصار) . علامت عدو آنست که ببال تو رغبت می نماید وقتی که
 مالت نقصان شد ترا می گذارد . و در رغبت تو تیغ زبان را
 می بر آرد . و از مدح و ستایش تو اکراه می نماید . تو او را
 بخدا بسپار که خود سر نگون می شود بر سرش . آن مانند
 آتش است که هیزم را می خورد و خود هم محو می شود

(و کفی بالله نصیرا) . و علامت دوست آنست که محضا برای خدا دوستی می نماید و اگر چنین رفیقی یافتی با او پیوند نمای . چونکه دوستان خالص کم یاب هستند . بعض از کلام صوفیا را تأویل کن و گویا تو حدود را بشبها منع می کنی . اگر من در زمان حلاج منصور می بودم من نیز در قنوی دادن بآن کسی می شدم که در حق او قنوی قتل داده بود اگر دعوی اثبات می شد . و گرنه چنان تأویل می کردم که از وی منع شود و توبه کردنش در رجوع نمودنش بخدای عز و جل قناعت می کردم . زیرا در رحمت گشاده است . خدای تعالی درجات رفیعہ را بنده از بندگان خود بخشیده است و اهل بخشایش بد آن درجه ها بالا می شوند . هر که سر خدا در طی این بخشایش ادراک نمود بهمه مخلوق تواضع می نماید . چونکه خواتیم مجهول و ساحه کرم فراخ است و در حق حضرت بخشنده قید نیست هر چه بخواد می نماید و هر که را بخواد بر حمة خود محتص می نماید (یختص بر حمة من یشاء) .

بعض اعاجم صوفیه خراسان گفتند که روحانیت ابن شهریار صوفی کبیر قدس سره بر همه صوفیان عرب و عجم بکلی تصرف می کند . با وجودیکه چنین نیست چونکه جناب خدا و هاب و فعال است . نیابت محمدیه نزد اهل دلان ثابت است و دور می کند بنوبت اهل وقت بر مقتضای درجه ایشان . و تصرف روح برای مخلوق درست نیست . بلکه کرم خدا نه

بعض بلکه همه اولیاء اشتغال دارد . کسی که اولیا را بخدای
 تعالی وسیله سازد حالش صلاح می یابد چنانکه خدای متعال
 فرموده است (نحن اولیاءکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة)
 حد و نهایت اینست . زنهار از افراط اعاجم چونکه در عمل
 بعض ایشان اطراء دارد . وحبیب خدا ورسول محبتی
 صلی الله علیه وسلم از آن نهی کرده است . اگر بنده زنده
 باشد و یا مرده از دیدن فعل در وی اجتناب نمای چونکه تمامی
 مخلوقات (لا یملکون لانیفسهم ضرراً ولا نفعاً) یعنی نه از ایشان
 فائده می رسد و نه زیان . لکن محبت دوستان خدا رانزد خدا
 وسیله ساز . زیرا که محبت خدا ببندگانش سر یست از
 اسرار الوهیت است . وچه وسیله خوب است نزد خدا سر
 الوهیت و صفت ربوبیت . مرد ولی آنست که بجان و دل
 بدامن نبی صلی الله علیه وسلم تمسک نماید . و از خدا راضی
 شود . کسی که بخدا پناه می آرد جلیل می شود . و کسی که بجز
 خدا بر دیگری اعتماد می کند ذلیل می گردد . و آنکه باغیار
 استغنا کند خورد می شود . و کسی که بغیر راه پیغمبر راه دیگر
 گرفت کم راه می شود . دانش نوراست و تواضع هم سرور .
 همت مرد آنست که حال خود را بخدای سپارد . علوی مرتبه
 ایمان بعلوی همت فرق و تفاوت دارد . و کسی که بیقین
 میداند که خدای تعالی کار ساز مطلق است عنان همت خود را
 از دیگران می گرداند . کسی که در راه خدا همت بلند دارد

عزیمتش بخدا درست است . و بسایهٔ دیگران نمی رود .
 خوان کرم آنست که بروی چه مرد خوش خو و چه بد خو
 بنشیند . جناب خدا درخامه بر بندگان خود از مادر مشفق
 تراست . اگر ایزد تعالی بندهٔ خود نعمتی احسان نماید
 هرگز از وی باز نمی ستاند مگر بکفران نعمت . فیوضات
 مواهب الاهیة بیرون از تصور او هام و عقول است . آنکه میدانده
 پروردگار هر چه خواهد می سازد . پس کار خود را بکار ساز
 مقتدر می سپارد . و پیشانی خود را بر خاک تسلیم می گذارد .
 اگر حقایق بر کسی آشکار گردد از صحائف آن سطر (کل
 شیء هالك الا وجهه) را می خواند . اگر بنظر امعان
 در دوائر اکوان نگاه نمای می بینی که عجز بدان محیط است
 و افتقار هم بدو قائم . و حول و دستگیری و توانگری و قدرت
 برای خداست که شریك و نظیر ندارد . لغزش پای دعوی
 و خود بینی و معارضهٔ اقدار است . اگر مطابق دعوی قدرت
 و قوت می داشتی هرگز نمی مردی . چون تو دعوای کبر
 و غرور می نمای پس تو کجا و ریاست کجا از اسب ریاست
 و عزت فرای . و جامهٔ بنده کی و ذلت را بیوش . چونکه همه
 دعوی تو دروغ است و همه ریاست و کبر تو هرزه کوی است .
 ازین چیزها خاموش باش و بگو هر چیز از جانب خدا .
 سیر بکن در میان دو دیوار یعنی در دیوار شرع و عمل .
 در طریق اتباع سالك باش زیرا که طریق اتباع خیر است

و طریق ابتداء نیز شر • و در میان خیر و شر فرقی بسیار دارد • روی خود را بر در تسلیم و جین خود را بر خاک تواضع بنه • و بر عمل خود تکیه مکن و التیجائی برحمت و قدرت خدای تعالی و از خود بینی و دوجویی پاک شو • بلکه بدان وسیله باهل سعادت که ایمان آوردند و تقوی نمودند ملحق می شوی • برکت بنده صالح اولوقت است که بخدای عزوجل نزدیک شود • اولیا بدروازهٔ یزدان حرمت دارند و اگر ایشانرا چنین قسمت نمی داد دیگران را بولایت خود اختصاص نمی کرد ایشان جانبازان خدا هستند که جناب خدا شریعت خود را بایشان مؤکد و حقیقت را نصرت داد و شرف پیغمبر علیه السلام را نگاه داشت و بدو رسانید چنانکه خدای تعالی فرموده است (یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین) • معرفت یزدان کونا کون است و اعظم اقسام آن تعظیم او امر خداست •

در میان خدا و بندگان خدا بحز غفلت حجابی ندارد (قال الله تعالی) اذ کرونی اذ کرکم (• بنده عارف بخدای تعالی پناه می برد و کریم از خدا منتظر می باشد و جناب خدا بی سابقه صنعت و عمل ایشان بکرم و فضل خود نائل گردانید • دل در میان دو انکشت قدرت یزدان می گردد پس تضرع و نیاز بکنید بخدای تعالی تا که دلها را بر محبت و دین خود ثابت گرداند (و کفی بالله ولیاً) • مظاهر آدمیان بر دو قسم است

یا مظهر خیر است یا مظهر شر و متصرف هم در آن یزدان است
اما از افعال خیر بندگان راضی می شود و از افعال
بد ایشان راضی نمی شود. زیرا که اختیار جزئی نیز ایشانرا
بخشیده است . توکج را براست کردن پیش از آن که
وقت راست شدن بیاید مکوش چونکه ابرخیر در هنگام خود
می بارد و قبل از آوان طلب نمی شود . همت را بدست
هم و غم مگذار زیرا از مطالب عالی می افتی . چونکه غم کافور
همت است و اقدام غبرش . و کار ساز موجود است و غیر او
مفقود . بایست بر افعال که بتو احسان شده است . و نفس
خود را تبدیل آنچه درسا ختنش مضطرب می شوی مکلف
مساز . و نفس خود را نه مجبور و نه مختار شمار . زیرا امر در میان
دو امر است . هر ولی که می گوید و حمله می آرد او در حجاب
قول و صولت است تا که زیر عظمت ربو بیت مقهور می شود
و بامر خدا رجوع می نماید . زیرا اگر رجوع نماید بصدق قاب
قوسین و متابعت محمدیه مظهر می گردد . آن گاه بپایه بندگی
که بهترین و بلند ترین رتبه است و برای خلق بجهت قربیت خدا
بزرگتر و قویتر از آن وسیله نیست بدو صحیح می شود .
هر که سرمه توفیق بچشم کشید هر چیز را بعلم الیقین و حق
الیقین بدید . بدرستی که مباطن و مطاظر زیر قهر باطن
ظاهر است . صفاء دل و بصیره و نفاذ نور دیده از کم خوردن
و نوشیدن حاصل می شود . چونکه کر سنکی خود بینی و تعاضم

و غرور را زائل می گرداند و تعذیب نفس بد آن است تا بحق
 مشغول می شود. و هیچ چیز مانند کرسنکی ندیدم مکه نفس را
 بشکند. چونکه سیری کرانی و تار یکی دل می آرد و نا بینای
 پیدا می شود و بسبب آن غفلت افزون می گردد. رعایت
 خواطر همسایه کان بهتر از رعایت دل های خویشاوندان است
 چونکه دل خویشاوندان بقرابت مجبور است و نه همسایه بان.
 دل روشن بصحبت صلحاء و عارفین میل می نماید.
 و از صحبت خود بینان و نادانان بیزار می شود. معامله
 نمودن بندگان خدای تعالی را باحسان بنده را بدیان می
 رساند. و درود آوردن بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم گذشتن
 بر صراط آسان می سازد و دعا را مستجاب می گرداند.
 و صدقه خشم خدا را زائل می کند. و بوالدین احسان
 کردن سکرات موت را آسان می سازد. و صحبت اشرار
 و احمقان و ستم پیشه کان و حسودان تاریکیست سیاه. عارف
 آنست که بر طریق حق سلوک بزرگ بامداومت و استقامت
 باشد و آنرا يك دقیقه ترك نکند. صوفی آنست که از اوهام
 و شکوک دور باشد و در ذات و صفات و افعال خدای تعالی بگوید
 چونکه (لیس کمله شیء) یعنی مانند او هیچ چیزی نیست
 و آنرا علم یقینی بداند تا از باب علم ظنی بر آید و گردانش
 از بند تقلید خلاص می شود. صوفی آنست که جز طریق
 رسول مکرم صلی الله علیه وسلم سالك نباشد و بغیر از آن بر چیز

دیگر حرکات و سکنات را بنا ننماید . صوفی آنست که
 اوقات را در تدبیر امور نفس خود صرف نمی کند زیرا میدانند که
 مدبر حقیقی خدای تعالی است و بغیر از خدا در امور و احوال
 بر چیزی دیگر تکیه نسازد . صوفی آنست که مهما ممکن از
 محالطه خلق اجتناب نماید زیرا که صوفی چندانکه با مخلوقات
 آمیزش بيفزاید آن قدر عیبایش نمایان می شود و امر بروی
 مبهم ماند اگر اختلاط بعض کسان اختیار نماید در آن صورت
 با صالحان صحبت کند چنانکه (المرء علی دین خلیله) آمده است .
 نفس فقیر مانند کبریت احمر است صرف نکند الاحقر را برای
 حق . آنکه اقوال و افعال و احوال خود را در هر زمان بکتاب
 وسنت نسجد و خاطرش متهم نکرده او زردما در دیوان رجال
 ثابت نمی گردد . کسی که حاصلات را می داند صرف آن بر آن
 آسان می گردد . آنکه بنفس خود مستقیم باشد دیگری هم
 بدو مستقیم می شود . سایه شاخ کج چگونه راست می شود؛ اگر
 فقیر نفس خود را خوار و ذلیل سازد و باتش شوق و صدق
 بسوزد پس خدا در میدان استقامت ثابت گشته معدن خیرات
 و مقصد مخلوقات می شود . و او مانند باران می شود که هر کجا که
 بيفتد فائده می سازد . و در آن زمان رحمت و سکینت بر خلق
 خدا می شود . گاه می شود که بدر و غکو تبعیت می نمایند
 و از صادق دوری می گزینند و باطراف مردمان مغروران ازدحام
 می نمایند و از متروکان دور می شوند . و از چنان حال تعجب ممکن

چونکه آن حال حالت نفس است . و نفس هم قبه مزینه و قبر
 زرنگار و رواق وسیع را دوست دارد و شیخ بزرگ دستار سترگ
 بر سر داشته و آستین را دراز کرده محتشم می شود . برای
 کشف این حجاب همت دروینرا بلند ساز نه همت نفس را .
 و بنفس خود چنان خطاب کن که اگر رسول معظم و نبی
 محتشم صلی الله علیه و سلم را بر بوریه نشسته و تأثیر حصیر در
 وجود مبارک ایشان حاصل شده می دیدی و اهل بیتش را
 رضوان الله و سلامه علیهم بی طعام و بی خدم و حشم مشاهده
 می کردی . و کسرای عجم را بر اورنگ مرصع با کوهر کران بها
 جالس است و اهل و عیالش را در نعم عظیمه مستغرق
 و اطراف ایشان با خدم و حشم محاط می دیدی آن زمان کجای
 ماندی و با کدام صف پیوسته می شدی اگر خدای تعالی
 نفسترا توفیق می دارد هر آینه متابعت رسول الله و اهل بیت
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم را دوست می داشت . همت
 قلب را بحال اهل محمدی برسان تا از حزب الله شمار می شوی .
 چنانکه (الا ان حزب الله هم المفلحون) . و زنهار بدهد
 خود نگاه میفکن چونکه کرسنکی بی معرفت و ادب محمدی
 صفی ست ارسفات سکان . قدر خود را با داب محمدی در مراتب
 اهل وصلت بلند ساز و نمایش عمل و حرف ماومنی را از خود
 بپنداز چونکه آن فضله شیطان است . و بنده خاص شو . تا
 بقرب برسی (و کنی بالله ولیاً) . ابنای این زمان بسحر بازی

وکیما وکفتن وحده و شطح و دعوی کاذبه کردن را بلند می سازند . زنهار از مصاحبت چنین کسان چونکه ایشان تابعان و نزدیکان خود را بسوی نار و غضب جبار می کشند . و در دین خدا چیزی می در آرند که دردین نیست و ایشان از طائفه ماهستند یعنی طائفه خرقه پوشانند اگر ایشانرا می دیدی چنان می پنداشتی که ایشان مستجاب دعا و مقربان خدا هستند . اگر یکی را از ایشان بینی زود ازو بگریز و التجا بخدا بیار و بگو (یالیت بینی وینک بعد المشرقین) . اگر جاهلی ازین طائفه دست ترا گرفته بگوید که بذکر الله و کتاب و سنت ملازمت نمای از جمیع مدعیان دروغگو که خود را خرقه پوش می سازند بهتر است . بگریز از ایشان چونانچه مردمان می گریزند از شیر زیان و یا از مرد صاحب جزام .

(حذیفة) رضی الله عنه میفرماید که گروهی از ناس فخر کائنات رسول معظم صلی الله علیه وسلم را پر سیدند از خیر امامن از شرمی پرسیدم آن ترس که بر سرم نیاید . پس گفتم یا رسول الله ما در جاهلیت و شر بودیم و ایزد تعالی و تقدس این دین مبین اسلامرا بنحیر اظهار فرمود آیا بعد ازین خیر باز شرمی شود ؟ فرمود آری . گفتم آیا بعد از آن شر خیر می شود ! فرمود (نعم و فیه دخن) یعنی آری و در آن بدی و خبائث آن شر ظاهر است . گفتم خباثتش چیست ؟ فرمود که (قوم یهدون بغیر هدی تعرف منهم و تنکر) یعنی قومی بسوی ضلالت هدایت

می کنند خود را بر راه راست می نمایند با وجود که چنان نیستند .
 کفتم آیا بعد از آن هم شر هست؟ فرمود آری (دعاة علی ابواب
 جهنم من اجابهم قزفوه فیها) یعنی قومیست بسوی ابواب جهنم
 دعوت می کنند هر کسی که بدیشان پیروی نمود زود او را بجهنم
 می اندازند . کفتم یا رسول الله آنها را بجا تعریف کن؟ فرمود که
 (هم من جلدتنا یتکلمون بالسنتنا) یعنی ایشان بلباس مادر آمده
 بزبان مادر می زنند . کفتم اگر در چنان زمان یافت بشوم
 باید که چه کنم؟ فرمود که (تلزم جماعة المسلمين وامامهم) یعنی در
 آن زمان باجماعت اسلام و امام ایشان باش . کفتم اگر ایشان
 جماعت و امام نداشته باشند چه بکنم؟ فرمود که (فاعتزل تلك
 الفرق كلها ولوان تعض علی اصل شجرة حتی یأتیک الموت وانت
 علی ذلك) یعنی از تمامی ایشان خود را دور بکش اگر برای
 خوردن چیزی نداشته باشی و از کر سنجی بن درخت را می لسی
 و می گری و در چنین ازیت و مشقت بمیری بهتر است از آن که
 در جماعت چنین کسان یافت بشوی . این وصیت پیغمبر امین
 سیدما وسید عالمین صلی الله علیه وسلم است آنرا نگاه دار
 و بد آن کار کن .

و زنها را از تعزز در طریق یعنی اگر کسی از تو راه راست پیرسد
 هر کس آن را رد مکن چونکه چنین رفتار حرکت بی ادبیست
 با پروردگار و بندکان کردگار . چونکه این طریق بر ذلت و خواری
 بنا شده است . چنانکه پیشینیان خود را ذلیل و حقیر نمودند و ایزد

تعالی ایشانرا عزیز نمود و خودرا فقیر ساختند و خدای تعالی ایشانرا بفضل خود توانگر ترین مردمان ساخت و از صحبت فرقه که همیشه کلام بزرگانرا تاویل می نمایند و بنسبت و حکایات ایشان افتخار می نمایند احتراز نمای. چونکه بسیاری آنها بر ایشان عبارت از دروغ و افتراست. و نیست آن مکر عذاب خدا بمحلوقات. چون ایشان حقرا ندانستند و بر خیر حریص شدند پس خدای تعالی ایشانرا بمردمان بی خردان مبتلا کرده است. و در حدیثهای پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بمقام رسالت منزله هستند مانند مرغبه — و مرهبه — و غامضه — و ظاهره — افترا نمودند. و جناب خدا بعضی از اهل بدعت و ضلالت را بدروغ گفتن و افترا کردن بکلام بزرگان مسلط کرده است و داخل کردند در کلامهای ایشان چیزیکه ایشان ازو خبر نداشتند و بعضی بدیشان تابع شدند و بدترین اعمال لاحق شدند. زنهار از ایشان. و برای وصول بمراتب اعلا بدامن پاك پیغمبر ذیشان صلی الله علیه وسلم تمسك نمای و شرع شریف را پیش چشم بگذار و شاهراه اجماع بر تو هویدا ست و از جماعت اهل سنت که فرقه ناجیه است دور مشو و بخدا اعتصام کن و بغیر از آن هر چیز را بگذار و در دل خود کلام مرا یاد کن.

﴿ شعر ﴾

فلتكن تحلو والحياة مريرة . ولتكن ترضى والالام غضاب

وليت الذی بینی وینک عامر * وینی وین العالمین خراب
اذا صح منک الودفا لکل هین * وکل الذی فوق التراب تراب

عصمت بپاک دامن مشایخ را مانند اهل غلو اعتقاد منهای •
و چیزی که در میان تو و در میان خدا باشد در آن باب بر مشایخ
اعتماد مکن • زیرا ایزد تعالی و تقدس غیور است و نمی خواهد که
در میانش و میان بنده اش کسی دیگر در آید • مگر مشایخ تنها
رهنمای طریق هستند که از ایشان حال رسول الله صلی الله علیه
و سلم گرفته می شود • رضی الله عنهم و رضوا عنه • برازی
شدن خدا از ایشان ما بحق عز و جل تضرع و نیاز نمایم •
بامید که جناب خدا بندگان خاص خود را شرمنده نکر داند چونکه
اواکرم الاکرمین است •

خود فروشی را بکذار • و بجانب تسلیم کرای • و اگر
مردمان را در حالت خود فروشی می بینی خود را از ایشان دور
بکن چونکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است (اذا برأیت
شحا مطاعاً وهوی متبعاً واعجب کل ذی رأی برأیه فغلیک
بخویصة نفسک) •

اخلاق خود را باخلاق پیغمبر صلی الله علیه و سلم تطبیق نموده
چنانکه بشو (نرم خوی نیکو مشرب حلیمتر بخشنده تر راستگو
و جوانمرد نرم دل خندان رو و متحمل و متواضع و مرعی الخاطر
و مرعی الصلحة و متواصل الاحزان دائم الفکر کثیر الذکر

طویل السکوت صبر کننده بر مصیبتها و متوکل علی الله و منتصر
 بالله و محب فقراً و ضعفاً و خشمناک از حرامها) . و آنچه بیابای
 بخور . و آنچه کم کردی برای آن غمکین مشو . و تکیه زده
 بخور . و جامه درشت بیوش که توانگران بتو اقتدا نمایند .
 و جامه نو بوشیده دل بی نوا یا نرا محزون مکن . و انکشتی
 عقیق در انکشت بکن . و برخوابگاه درشت بخواب یا بر حصیر
 و یا برخاک بخواب . و در حرکات و سکنات و افعال و اقوال
 و احوال پیغمبر صلی الله علیه و سلم پایدار باش . خوب را خوب
 و بد را بد بگو . و بی ذکر نه بنشین و نه برخیز . و انجمن
 تو مجلس حلم و علم و حیا و امانت و همنشینی توفیق و مسکین
 می باید . و بدخوی و زنا کار مشو . نه کسی را ذم بکن و نه
 بجز ثواب چیزی بگو . و هر جلس خود را نصیص بده .
 و از مردمان ذخیره مساز . و از مردمان احتراز و اجتناب
 نمای . و از هیچ کس روی خندان خود مپوش . و هیچ
 کس را چیزی مکن که از آن نفرت داشته باشد . و زبان و کوش
 خود را از گفت و شنید بد نگاه دار . و خدمتکار را سرزنش
 مکن . و سائل را رد مکن هیچ نباشد بخوش زبانی دلش را بدست
 آر . و اگر در میان دو کار متردد باشی پس آسانتر اختیار نمای
 که کناه نداشته باشد . دعوت را قبول کن . و دوستان
 و برادران را بجوی . و آزارنده ات را یخش . بدی بر بدی

مقابله مکن . و شب در بارگاه خدای تعالی گریان باش و از خدای
بی همتا خوش باش و کنی بالله و لیا .
امام ما حضرت شافعی رضی الله تعالی عنه فرموده است که کسی که
نفس خود را فقیر دید باستقامت رسید . و نیز رضی الله عنه
گفت ارکان مروءت چار است .

(نیکو خوی و تواضع و جوانمردی و مخالفت نفس است)
و نیز گفت تواضع محبت می آرد . و قناعت راحت می بخشد .
و گفت مرد خوب آنست که هوشیار و زیرک و متعافل باشد .
و گفت علم آنست که سود رساند . نفس خود را در فقری
و لاوری مشاهده نمای که استقامت یابی . و ارکان مروءت را
محکم ساز که از اهل آن شمار بشوی . تواضع و قناعت بکن تا
محبوب و مستریم باشی . و تعافل نمای تا خوب شوی . و از
علم آن علم را بگیر که بنزد خدا بتونفع رساند زیرا این دنیای
تو خیال است و همگی عبارت از زوال و جناب یزدان محول
احوال است .

یا ایها المعداد انفاسه . لابد یوما ان یتم العدد

لابد من یوم بلا لیلۃ . و لیلۃ تأتی بلا یوم غد

خدای تعالی اولیاء خود را بزیر کنبه خود پیراهن ستر پوشیده
است و ایشانرا از ما سوای خود ستر کرده است . و این هم
عبارت از حسن ظن خود در حق مخلوقات است . و زنهار
از بد کمائی در حق هیچ کس مکن در هنگام اقامت حجت

شرعیه بروی . شریعت خدا را نگاه دار . و نفسانیت و غرض
 بگذار . بلکه هر کار با خلاص نمای زیرا نفسانیت مرض دل است .
 و آنچه نیز را که شریعت بد گفته است تو نیز بد بگو و آنرا که
 خوب گفته است تو نیز خوب بگو . و در کردار و گفتار
 بجز رضای پروردگار خود منهای . و اگر بحجت شرعیه
 اثبات نشود در حق مخلوقات بدان مشو بلکه در حق هر کس
 حسن ظن نمای . چونکه جناب پروردگار اسرار بندها
 خود را دانسته اظهار نمی فرماید . چنانکه (ولکل وجهه هو
 مولیها) بنابراین می باید که تو محجه بیضاء شریعت سردار انبیا
 علیه صلوات الله و سلامه توجه نمای (و کفی بربک هادیا ونصیرا) .
 عقل هر چیز را بواسطه فهم قبول می کند . و دل بجز آنچه
 فوق فهم باشد انکار می نماید . پس همت خود را بجانب قلب
 و حکمت خود را بسوی عقل بگردان که بختیار شوی . در دست
 رکیست اتصال بدل دارد اگر چیزی از دنیا بد آن بگیرد آفتش
 بقلب می رسد . و این آفت آفتیست بزرگ و هولناک که
 مردمان بوی آگاه نیستند . فخر عالم حضرت رسول مکرم
 صلی الله علیه وسلم فرموده است که (حب الدنيا رأس کل خطیئة)
 پس از دنیا پرهیز کن و اِلذَّائِدْ آن دور باش . و زنها در شب
 مانند حیوان مخواب . چونکه در شب تجلیات و انفحات خدای
 تعالی دارد اهل قیام آنرا اغتنام می نمایند و اهل منام از ثمرات

آن محروم می مانند . و آن مغرور آسایش را که بخواب
لذت می بردارد و دلش از خدا فارغ می باشد بگو .

یا تؤوم الیـل فی لذته * ان هذا النوم رهن بسهر
لیس ینساک وان نسیتہ * طالع الدهر وتصریف الغیر
ان ذا الدهر سریع مکره * ان علا حظ وان او فی غدر
اوثق الناس به فی امنه * خائف یقرع ابواب الحذر

(مشاهده) عبارت از قرب مقرون بعلم یقین و حق یقین است
و آن را که خدای تعالی ازدوری و غفلت نگاه داشت با علم الیقین
بخدا تقرب ورزید . و معنی حق الیقین آنست که (اعبدا لله
کأنک تراه فان لم تکن تراه فأنه یراک) پس حضرت شهود عبارت
از همین است و بغیر ازین چیزی دیگر نیست . و کرانه مشاهده
خدای تعالی درین دنیا برای مخلوق خدا بحسب لغت درست
نمی آید . و بطریق لغت و معنی در باب مشاهده قصه حضرت
موسی علیه الصلاة والسلام بتو کفایت می کند . و حضرت
مشاهده تنها بصاحب قاب قوسین مخصوص شده بادل و چشم
و اختلاف آن هم معلوم است . و اختصاص آن حضرت
زرد اهل دلان مجزوم و هوید است . پس بجهت تقرب خدا
موافق رضای خدا نفس خود را مؤدب و مهذب ساز که از زمره
آن حضرات حساب می شوی . چنانکه (لایزال عبدی یتقرب
الی بالنوافل) بنص حدیث آمده است (هدی الله هو الهدی)
(و کنی بالله ولیاً) .

اگر استاد این فن بیابی بوی شاگردشو . و اگر دست خود را
 برای بوسیدن بجانب تو دراز نماید تو پایش را ببوس . تو بدنبال
 باش . چونکه ضرب نخستین بر سر می آید . اگر ظالمی بتو
 ظلم نماید و تو در باب گرفتن انتقام هیچ کدام حیلتي نتوانی یافت
 در آن صورت چار ناچار بجانب پروردگار التجا می توانی کرده .
 پس دل خود را از ما سوی الله بگردان . و امید خود را بدرگاه
 خدا بینداز . و کار خود بدو بسپار تا ترا یاری نموده برای
 تو کاری می سازد که هرگز بخاطر تو نیامده است . و سر تسلیم
 و صدق التجا نیز عبارت از این است . همت خود را بسوی
 رضا بقدر وقضا بلند نمای . مانند حضرت امام موسی کاظم
 سلام الله علیه و رضوانه کار خود را بجانب خدا سپرد در وقتی که
 هارون الرشید غفر الله له او را بسته از مدینه منوره ببغداد برده
 در قید انداخت تا که آن ذات بزرگوار بزهر وفات نموده از قید خانه
 جنازه اش بر آمد و آن ذات تامردن از رضای باری انحراف
 نورزید . پس آن مرتبه مرتبه فوز عظیم است که هیچ کدام
 دیده آنرا ندیده و هیچ کوش نشنیده و در قلب خاطر هیچ کس
 خطور هم نکرده است (انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب)
 و ائمه اهل بیت کرام علیهم سلام الله و رضوانه با وجود کرامت
 و رفعت منزلت ایشان عند الله برضای خالص راضی شدند .

• آورده اند که عبد الملك ابن مروان اموی حضرت امام علی
 زین العابدین را سلام الله علیه و رضوانه از مدینه منوره بزنجیرهای

سخن دست و پا و کردنش را بسته بشام آورد . در آن حال
 زهری رحمه الله برای وداعش آمده بگریست و گفت ای فرزند
 رسول چکر گوشه بتول . می خواهم که بجای تو می باشم .
 حضرت امام رضی الله عنه گفت آیا چنان می پنداری که این حال
 بمن اذیت می رساند اگر می خواستم ازین حالها هیچ کدام
 بظهور نمی آمد . مکرثها می خواهم که عذاب خدای را
 فراموش نکنم . بعد از آن دست و پای خود را از زنجیر رستکار
 ساخته نشان داد و باز باختیار خود دست و پا را در زنجیر نهاد .
 پس زهری رحمه الله دانست که حضرت امام رضی الله عنه بمنزله
 رضا در آمد و بمقام تسلیم محض رسید . و بحضرة فوز عظیم
 داخل شد . پس سینه اش آرام یافته و نفسش فراخ گردید .
 اگر برتبه رضا که از همه بلند است میتوانی رسید پس نفس
 خود را بسنج و بساز . و کرنه فرود آی بمرتبه دیگر که عبارت
 از صدق التجا بخداست از تدبیر و قوت و مکنّت و جزء و کل
 خود بکلی امید بریدن است . و خدای تعالی بیرون از ارادت
 و تدبیر تو کار ترا بنصرت و قدرت خود نیکو می سازد (و کفی
 بالله نصیرا) .

اگر بسوی خدا دویده و التجا می نمای پس در آن باب حیب
 خدا صلی الله علیه و سلم را وسیله بساز . و صلوات و تسلیمات را
 مهما ممکن پیشتر ورد زبان خود بکن . و باعمل سنت آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم بر دروازه جناب خدا استاده باش .

و بجناب یزدان تکیه نموده هر چیز را از خدا بخواه . و اگر درها بر تو مقفول کردند پس بکشانیده درمترقب شو . اگر مخلوق راهی را مسدود نمایند پس خالق تنها بر ربوبیت والوهیت خود آرا بکشاید . از رحمتش ناامید مشو . و از روحش مأیوس مشو . خود را بوی پیوند نمای (و کفی بالله ولیاً) .

در جمیع احوال توکل نمودن تنها بر توفیق جناب ایزد متعال واجب است . غم و هم حسود را بگذار زیرا که هم او بدو کافیهست . و طرف احقر را بگذار زیرا که اندوه او بتو می رسد . و بصحبت خردمندان مائل شو . و حکمت را در هر جائی که بینی بگیر زیرا که خردمند حکمت را می ستاند اگر بر دیوار هم نوشته باشد . و نمی پرسد که این از کدام کس روایت شده است . و از کدام کافر مسموع . این جهان برای عبرت پیدا شده است و عاقل ار هر چیزی آن دنیا عبرت می گیرد . و از هر مأخذ عبرت را بقوه عقل خود بگیر . و نظرها از محلس بگردان . زنهار باهل دنیا نزدیک مشو زیرا نزدیکی ایشان دل آدمرا سخت می گرداند و تواضع نمودن بدیشان باعث خشم یزدان است و تعظیم ایشان کناهرا می افزاید . همراه فقیران دوست و مصاحب بشو . و بخدمت ایشان تعظیم تمام مشغول باش . و اگر کسی از ایشان بنزد تو بیاید زود برپاشده تواضع او بجای آر . و اگر خدمت تو نزد فقیران مقبول باشد پس دعای صالح ایشان را طلب نمای . و سعی بکن تا در دل ایشان برای خود مقامی معمور

بسازی چونکه دل‌های فقیران جای رحمت یزدان است . و دل‌ترا
 پا کُن از رعونات بشریه . و هر که بر توحقی داشته باشد . یا تو بر او
 حقی داشته باشی پس بدو مدارا کن تا که حق ترا بدهد و تو نیز حق او را
 بدهی . و اگر می‌توانی حق خود را حلال بکن و عوض آنرا
 از خدا بخواه . و همراه مردمان با ادب باش زیرا که ادیب
 بودن با مردمان چون ادیب بودن با یزدان است . از خود بینی
 و نسب و اهلیت بکلی توبه نمای . چونکه اگر کسی از عمل
 فروماند نسب او رانمی‌رهاند .

صله رحم پیغمبر صلی الله علیه و سلم را ادا کن . و اهل بیتش را
 تعظیم و تکریم کن . زیرا طوق منت آن حضرت در کردن
 ما است . چنانکه خدای تعالی فرموده است (قل لا استلکم
 علیه اجرا الا المودة فی القربی) . و محبت جمیع اصحاب آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم در دل نگاه دار . زیرا که ایشان
 مصابیح هدی و نجوم اقتدا هستند . چنانکه در حدیث وارد
 شده است که (اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیم اهتدیتم) . از خدا
 بترس . چونکه (رأس الحکمة مخافة الله) . باید که از خدای
 تعالی بر حذر باش . زیرا که او جمیع هر خیر است . این است
 نصیحت من بتو .

(ای برادر) بدانکه تعلیم مراددهوش ساخته است مکر من زمان
 و اهل زمان را بیا زمودم . و بانفس مجاهده کردم . و شرع شریف را
 خدمت نمودم . و بصحبت اهل صفا فائده مند شدم . پند

مرا پزیر چونکہ این با خلاص از محبتت نسبت نموده است .
 (رب حامل فقه الی من هو افقه منه) یعنی بسیاری شنونده کان
 از گوینده کان داناتر یافت می شوند .

(ای عبدالسمیع) در نصیحت مرا بعمل آر و مرا مانند مرد پرکار
 مین . • اکر کسی ترا بگوید کہ در ملک یزدان از من یعنی
 از یحارہ (احیمد) ہم کسی دیگر ناتوان تر یافت می شود سخن اورا
 باور مکن . • ولکن من می گویم (یسر الله علی وعلیک الطریق
 وجعلنا وایاک والمسلمین من المصطفین الاخیار والمخلصین الابرار

احباب الله ورسوله صلی الله علیه وسلم

وکنی بالله ولیاً والحمد لله

(رب العالمین)

تمام شد

فی ۵ ماه ربیع الثانی سنة ۱۳۰۲

